

فصل اول: نیاز انسان به وحی

انسان به عنوان اشرف مخلوقات ذات باری تعالی، موجودی است که از دو ساحت روح و جسم تشکیل شده است. جسم انسان، متعلق به این دنیاست و در همین دنیا نیز باقی خواهد ماند؛ اما روحش از جای دیگری آمده و باید به جای اصلیش باز گردد. هدف اصلی در نظر گرفته شده برای او از سوی پروردگار عالم، رسیدن به کمال مطلق می‌باشد. این سیر روحانی در این عالم محقق نمی‌شود و انسان برای رسیدن به سعادت روحانی خود، لاجرم باید از این عالم عبور کرده تا به عالم ابدیت راه یابد. در این مسیر، انسان با فراز و نشیب‌ها و مهالک متعددی روبروست. برای نجات از این مهالک و نیز یافتن راه سعادت و رسیدن به رستگاری ابدی، انسان به چراغ‌های متعددی نیاز دارد که مسیر مستقیم حرکت را برای او روشن کند تا بتواند راه را از چاه بازشناسد. خالق هستی چراغ‌هایی برای بشر گذارده است که هر یک همانند نورافکنی قوی در مسیر او پرتو افشانی می‌کند: فطرت، عقل و در نهایت هدایت و راهنمایی ویژه‌ای که به وسیله سفرای کرام (فرشتگان) در اختیار برگزیدگان بشری یعنی پیامبران (علیهم‌السلام) قرار می‌گیرد: «فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ مَّرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ بِأَيْدِي سَفَرَةٍ كِرَامٍ بَرَرَةٍ» و آن‌ها با این دست‌مایه آسمانی که وحی نامیده می‌شود، برای نجات بشریت از ظلمت‌های جهل علمی و جهالت‌های عملی و رساندن آنها به بهشت سعادت، می‌کوشند: «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ»

وحی قرآنی:

شرط ابلاغ و حجیت این نوع از وحی، رسالت است و تنها از زبان نبی مکرم (صلی الله علیه وآله) شنیده می‌شود و چون الفاظ آن معجزه است، جعل آن مقدور کسی نیست. از این رو به اعتقاد امت اسلامی، کتابی که هم اکنون مسلمانان در خدمت آن و برخوردار از برکات آن هستند و از فروغش کانون جوامع اسلامی و انسانی گرم و روشن است، همان است که از نزد خدای علیّ حکیم نازل شده و به همراهی امنای وحی الهی که مراقبت و رصد کردن آن را بر عهده دارند، به قلب نازل گشته است: «فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا لِّيعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ» و به همان صورتی که نازل شده، از قلب مطهر او بر زبان معصومش جاری گشته و بدون اندک تصرفی به گوش مسلمانان رسیده است: «وَمَا يَنْطَلِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» و بی‌هیچ کم و کاستی جمع‌آوری و تنظیم شده است: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَفِظُونَ» به گونه‌ای که جامعه دینی هیچ تردیدی ندارد که کتاب آسمانی امروز مسلمانان عیناً همان است که بر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نازل شده و حتی یک «و» نیز بر آن افزوده یا از آن کاسته نشده است.

وحی بیانی (روایات):

این نوع از وحی بر قلب مطهر رسول خدا صلی الله علیه و آله در جهت تبیین وحی قرآنی نازل می‌شود که بعد از رسول خدا نیز سینه به سینه به ذوات مقدس دوازده امام معصوم و نیز حضرت فاطمه زهرا (علیهم‌السلام) منتقل شده است. شرط حجّیت این نوع از وحی، دارا بودن عصمت است و چون الفاظ آن معجزه نیست؛ لذا جعل آن ممکن خواهد بود.

نبی اکرم (صلی الله علیه وآله) در حدیث معروف ثقلین راه نجات را در گرو چنگ زدن به هر دو یادگار خود؛ یعنی قرآن و عترت دانسته است. در اتقان احادیث اهل بیت عصمت (علیهم السلام) کمترین تردیدی نیست. جابر به امام باقر (علیه السلام) عرض کرد: هنگامی که حدیث برای من نقل می کنی، سند آن را نیز بگو. امام باقر (علیه السلام) فرمود: پدرم از جدّم از رسول خدا از جبرئیل از خدای عزّوجلّ حدیث نقل می کرد و تمام احادیث من با همین سند است.

ترجمان وحی:

از ویژگی های مهم قرآن کریم آن است که از آنجا که این کتاب مقدس از جانب کمال مطلق نازل شده، لذا دارای حقیقتی است که در مرتبه بسیار بالا قرار گرفته و در امّ الکتاب مقامی بلند و استوار دارد: «وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلَى حَكِيمٍ» و تنها برای اوحی از انسان ها، در دسترس است: «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» و آنچه توده های انسان ها در خدمت آن هستند، مرحله نازل این کتاب مقدس است. علت آن است که اگر قرار بود که قرآن با همان مقامات و حقیقت اصلی خود، نزد بشر نازل شود، برای هیچ موجود ملکی و ملکوتی قابل فهم نبود؛ لیکن پس از آنکه رسول مکرم اسلام (صلی الله علیه وآله) که ولی الله اعظم است، مبعوث شد و به مبدأ فیض و نور محض به اندازه ای که اتصال امکان داشت، مرتبط شد و در شب قدر به حقیقت قرآن رسید و آن حقیقت ناب و متعالی به صورت بسیط و یک مرتبه در قلب مقدسش ظاهر شد و با نزول به مراتب پایین تر، به صورت کتاب، الفاظ و حروف عربی بر زبان مبارک آن حضرت جاری شد، آن گاه برای همگان قابل فهم و تعقل شد: «إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْءَانًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ». البته توجه به این نکته ضروری است که همه مراتب میان آن مرحله عالی و این مرحله پایین، قرآن و وحی و معجزه و کلام الله است.

بدین ترتیب، ترجمان وحی در این مرحله شخص رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) است؛ زیرا از زمانی که قرآن به صورت سرّی میان حق تعالی و رسول گرامیش بود تا زمانی که نازل شد، تنها برای او که مخاطب قرآن بود و برای کسانی که قلبشان به صورتی خاص تحت تعلیم قلب آن ولی اعظم قرار داشت، قابل فهم بود: «إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوطِبَ بِهِ» و حتی جبرئیل امین چون مخاطب نبود و مقامش از حدّ واسطه ای که مأمور به خواندن و ابلاغ آن بود، بالاتر نمی رفت، نمی توانست به حقیقت قرآن برسد. در این مرحله قلب مبارک نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه وآله)، این حقایق را ادراک و مشاهده می کرد و آن را نه آن گونه که بود، بلکه در قالب لفظی که از سوی خدای متعال و توسط جبرئیل بر ایشان القاء شده بود، در اختیار همگان قرار می داد؛ لیکن این الفاظ، باز هم همانند پوستی ضخیم مغز معانی را پوشانده است، از این رو به شارح و مفسّر نیاز دارد تا این پوست را کنار بزند و آن مغز را به بشر عرضه کند و رسول خدا به فرمان الهی این مهم را نیز عهده دار بود: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» (النحل، ۴۴). امیر المؤمنین سلام الله علیه در خطبه ۱۲۵ نهج البلاغه فرمود: «این قرآنی که در محضر آن هستید، همانا خطوطی نگاشته شده در میان دو جلد است. با زبان سخن نمی گوید، بلکه ترجمانی نیاز دارد ...».

لیکن ابدی بودن این نور و بی کران بودن این اقیانوس عمیق از یکسو و اشتغالات فردی و اجتماعی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) از سوی و محدودیت عمر شریف آن حضرت از سوی دیگر، به آن حضرت مجال نداد که همه زوایای قرآن را برای جوامع بشری آشکار کند. بدین جهت به مفسّران و شارحان دیگری نیاز است که بتوانند در طول تاریخ به تشریح و تبیین آیات آن بپردازند و حوادث جاری زندگی بشری را بر آن عرضه کنند و شیوه صحیح تطبیق امور جاری بر قرآن را بیاموزند. این شارحان و مفسّران که ترجمان وحی الهی در این

مرحله به شمار می‌آیند، همان ائمه اطهار (علیهم‌السلام) هستند: «السلام علیک یا تالی کتاب الله و ترجمانه» و چون این ذوات قدسی از کوثر رسالت سیراب شده‌اند، سخنانشان کنار کلمات نبی مکرم (صلی الله علیه وآله) قرار می‌گیرد و همانند احادیث نبوی حجّت خدا می‌شود.

در حال حاضر و بر حسب ظاهر دست ما از آخرین بازمانده آن سلاله پاک، یعنی وجود مقدس حضرت امام زمان (عج)، کوتاه است؛ لکن اهل بیت عصمت و طهارت در طول حیات حدوداً ۲۵۰ ساله خود الگویی از سبک زندگی اسلامی را بر اساس قرآن کریم به منصفه ظهور گذاشتند که امروزه می‌تواند برای ما بی‌نهایت راهگشا باشد. راه رسیدن به این الگو، مطالعه روایات و سیره آن بزرگواران است که می‌تواند نقش مهمی را در تعیین جهت زندگی انسان ایفا نماید.

نحوه دستیابی به دیدگاه اسلام:

در میان کسانی که به نوعی می‌خواهند به منابع دینی توجه کنند، کسانی هستند که راه را به اشتباه طی می‌کنند و برای نشان دادن نظر اسلام در یک زمینه مشخص، تنها به بررسی آیات قرآن یا مباحث عقلی و یا فقط به روایات می‌پردازند. برای یافتن نظریه اسلام در هر مسأله، ابتدا باید به سه منبع اصلی، یعنی قرآن کریم، سنت و عقل مراجعه نمود.^۱ این نکته را نیز نباید فراموش کنیم که نظر اسلام را نمی‌توان تنها از یکی از منابع نام برده، دریافت نمود؛ بلکه مجموع این سه است که می‌تواند ما را به نظر اسلام رهنمون سازد. برای نمونه اگر مطلبی تنها در یک آیه از آیات قرآن آمده باشد، این مطلب را نمی‌توان نظر اسلام دانست؛ بلکه این مطلب برداشتی است که از همان آیه صورت گرفته است. اگر آیات دیگر قرآن کریم برداشت ما از آن آیه را تایید نمودند، آن زمان می‌توانیم برداشت خود را تنها به قرآن و باز هم نه به مجموع دین اسلام، نسبت دهیم و تنها در صورتی می‌توان نظریه‌ای را به عنوان نظریه‌ای اسلامی مطرح ساخت که مورد تأیید سه منبع قرآن کریم، سنت و عقل باشد و یا حداقل اگر اثبات شده به وسیله یکی از سه منبع مذکور باشد، در تعارض و مخالفت با دو منبع دیگر نباشد. پس بسیار روشن است که اگر بخواهیم نظر اسلام را درباره مسأله‌ای بدانیم، به ناچار باید نظر اهل بیت علیهم‌السلام و عقل را نیز در کنار قرآن مورد بررسی قرار دهیم. مسأله‌ای که بنا است نظر اسلام در مورد آن به دست آید، می‌تواند از مسائل روزمره زندگی در حوزه تفکر یا عمل باشد و یا از جمله مسائلی باشد که به ما کمک می‌کند تا بتوانیم با پاسخ دادن به آن‌ها، به تولید علم دینی بپردازیم.

علاوه بر این ما باید نگاه خود به روایات اهل بیت علیهم‌السلام را تصحیح نماییم. این اشتباه بسیار بزرگی است که به روایات اهل بیت علیهم‌السلام، آنگونه که شایسته است، توجه نشود. حقیقت آن است که روایات معتبری که از ساحت مقدس معصومین علیهم‌السلام به ما رسیده، بیانگر وحی الهی می‌باشند و از این جهت با قرآن کریم تفاوت ندارند. تنها تفاوتی که در این میان وجود دارد آن است که الفاظ قرآن کریم نیز از سوی خدای سبحان إنشاء شده ولی در روایات معتبر صادر از معصومین، تنها محتوا و حیانی است و متن، توسط آن ذوات مقدس إنشاء شده است. امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: «حدیث من حدیث پدرم و حدیث پدرم حدیث جدم و حدیث جدم حدیث امام حسین و حدیث امام حسین حدیث امام حسن و حدیث امام حسن حدیث امیر المومنین علیهم‌السلام است و حدیث امیر المومنین علیهم‌السلام حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله است که همان قول خداوند عز و جل است.»^۲ اگر ما خود را پیرو مکتب اهل بیت علیهم‌السلام می‌دانیم و مدعی هستیم که محبت آن‌ها را در دل داریم؛ جای بسی تأمل است که در تفکر و عمل خود دنباله رو آن بزرگواران نباشیم و فکر و عمل خود را با فرمایش ایشان تطبیق ندهیم. آیا این گونه نیست که هر محبی دنباله رو خواست و اراده محبوب خود است؟ امیر المومنین

^۱ گرچه اجماع نیز به عنوان یکی از منابع اسلامی یاد شده است؛ اما آن اجماعی از دیدگاه مکتب تشیع به عنوان منبع پذیرفته شده که به نحوی ما را به سنت معصومین علیه‌السلام برساند. از این رو در شمارش منابع، اجماع را ذکر ننمودیم و به ذکر سنت بپسندیدیم.

^۲ کافی، ج ۱، ص ۵۳

علیه السلام می فرمایند: «هر کس شیعه ما است، باید به ما اقتدا کند و از سنت ما پیروی نماید.»^۳ امام صادق علیه السلام می فرماید: «از شیعیان ما نیست کسی که با زبان به ما عقیده داشته باشد؛ اما در عمل، به اعمال و آثار ما رفتار نکند. شیعیان ما کسانی هستند که با زبان و قلب به ما اعتقاد داشته باشند و از آثار ما تبعیت کنند و به اعمال ما عمل کنند.»^۴ بنابراین اگر می خواهیم نظر اسلام را درباره مسائل مختلف بدانیم و نیز خود را محب اهل بیت علیهم السلام می دانیم، در هر صورت وظیفه داریم تمام تلاش خود را به کار ببندیم تا اندیشه خود را از آبشخور معارف اهل بیت علیهم السلام سیراب نماییم و عمل خود را با رفتار آنان مطابقت دهیم.

راه‌های بهره‌گیری از روایات اهل بیت علیهم السلام:

در مسیر بهره‌گیری از روایات اهل بیت علیهم السلام، دانستن این نکته ضروری است که تمام احادیثی که توسط محدثین در جوامع روایی گردآوری شده و به دست ما رسیده، به نحو قطع از معصومین صادر نشده است. همان گونه که می‌دانیم علاوه بر گروهی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام که به نقل روایات صحیح از ایشان می‌پرداخته‌اند، گروهی نیز به جعل، تحریف و ... در احادیث اقدام می‌کرده‌اند. در این باره روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده که فرموده‌اند: «دروغ بستن بر من زیاد شده است، پس هر کس بر من از روی عمد دروغ ببندد، باید جایگاه خود در دوزخ را آماده کند.»^۵ به لطف وجود اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام در میان شیعه، خوشبختانه تا حد زیادی از شکل‌گیری این گونه انحرافات در جوامع روایی شیعه، جلوگیری شد. این امر با اهتمام و تلاش اصحاب اهل بیت علیهم السلام و نگارش کتاب‌های حدیثی تحت عنوان اصول اربعه در عصر اهل بیت و عرضه شماری از این کتاب‌ها بر اهل بیت علیهم السلام پیگیری شد. این در حالی است که جوامع روایی اهل سنت در اثر مخاطرات جعل و تحریف که بعضاً از سوی حکومت‌ها نیز حمایت می‌شد، آسیب‌های فراوانی را متحمل شدند. پس از دوران حضور اهل بیت علیهم السلام و دوره غیبت صغری و بعد از آن، روند تدوین و تبویب آنچه در دوره آن بزرگواران تحت عنوان اصول اربعه گردآوری شده بود، آغاز گردید. در این دوره علما با توجه به نزدیکی به دوره معصومین بر اساس قرائنی که برای آن‌ها اطمینان آور بود، روایات صادر شده از اهل بیت علیهم السلام را تشخیص می‌دادند. اما با گذشت زمان و با از میان رفتن آن قرائن اطمینان آور، رفته رفته بررسی رجالی سند روایات به عنوان مهم‌ترین عامل برای تشخیص روایات سره از ناسره مد نظر قرار گرفت. بررسی رجالی سند به این معناست که رجالی که در سلسله سند از مؤلف کتاب تا اهل بیت علیهم السلام به عنوان راویان حدیث قرار گرفته‌اند، از نظر عدالت و وثاقت مورد بررسی قرار می‌گیرند و در صورتی که تک‌تک آن‌ها از نظر عدالت و وثاقت مورد تأیید قرار گرفتند، آن روایت به عنوان روایت صحیح شناخته خواهد شد و در غیر این صورت، صحت روایت ثابت نخواهد شد.

در راستای پاسخ‌گویی به مسائل مختلف، آنچه باید مد نظر قرار بگیرد آن است که اگرچه این روش، مهمترین روشی است که برای اثبات صحت حدیث به کار گرفته می‌شود؛ اما روش‌های دیگری هم وجود دارد که با استناد به آن‌ها می‌توان به حجیت روایات و در نتیجه امکان بهره‌گیری از آن‌ها در پاسخ‌گویی به مسائل را فراهم نمود، اگرچه صحت سندی آن ثابت نشده باشد. مطابقت با قرآن کریم، عقل، روایات صحیح و مسلمات تاریخی و نیز غنای متن از جمله این روش‌هاست که می‌توان با استناد به آن‌ها، حجیت روایات را به دست آورد.

^۳. این روایت در من لا یحضره الفقیه، یکی از کتب اربعه آمده است که مهمترین کتاب‌های شیعیان هستند. (من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۱۶)

^۴. مستطرفات السرائر، ص ۶۳۹

^۵. کافی، ج ۱، ص ۶۲

از سوی دیگر اگر تعداد قابل توجهی از روایات که در میان آن‌ها روایات ضعیف نیز به چشم می‌خورد، وجود داشته باشند که همگی بر معنای واحدی دلالت نمایند، می‌توان از مجموع این روایات برای اثبات مطلب مورد نظر، استفاده نمود.

در کنار حوزه اعتبار سنجی روایات، آنچه اهمیت دارد، توجه به حوزه فقه الحدیث است. این حوزه همان وظیفه‌ای را بر عهده دارد که علم تفسیر در مورد قرآن کریم، عهده‌دار آن است. حوزه فقه الحدیث به ارائه اصولی برای فهم، شرح و توضیح روایات می‌پردازد. همانطور که در ساحت قرآن کریم اگر بخواهیم جواب سوالات خود را در مسائل مختلف به دست آوریم، آن را به محضر قرآن می‌بریم و با روش تفسیر موضوعی به هدف خود دست می‌یابیم، در ساحت روایات نیز چنین امری ممکن است؛ یعنی ابتدا باید تمام روایاتی که از اهل بیت علیهم السلام در حوزه مسأله مورد نظر، به دست ما رسیده را جمع آوری نماییم. این کار با توجه به وجود نرم افزارهای متعدد حدیثی که اکنون در دسترس قرار دارد، بسیار آسانتر از گذشته امکان پذیر است. پس از این مرحله، ضروری است که به تأمل در روایات جمع‌آوری شده بپردازیم و با توجه به آن‌ها پاسخ خود را دریافت نماییم.

جایگاه روایات در میان دو منبع عقل و قرآن

نکته مهم دیگری که باید در زمینه مطالعات حدیثی در نظر داشت این است که جایگاه سنت و کلام معصومین علیهم السلام در ازای قرآن کریم و عقل که دو منبع دیگر از منابع دینی هستند، فهم شود. در این زمینه می‌توان به سخن علامه طباطبائی اشاره نمود که می‌فرماید: «برخی گفته اند در تفهیم مرادات قرآن به بیان تنها پیغمبر اکرم و یا به بیان آن حضرت و اهل بیت گرامی اش باید رجوع کرد؛ ولی این سخن قابل قبول نیست؛ زیرا حجیت بیان پیغمبر اکرم و امامان اهل بیت علیهم السلام (را) تازه از قرآن باید استخراج کرد. و بنابراین، چگونه متصور است که حجیت دلالت قرآن به بیان ایشان متوقف باشد؛ بلکه در اثبات اصل رسالت و امامت، باید به دامن قرآن که سند نبوت است چنگ زد. و البته آنچه گفته شد، منافات ندارد با این که پیغمبر اکرم و ائمه اهل بیت(ع) عهده دار بیان جزئیات قوانین و تفاسیل احکام شریعت - که از ظواهر قرآن مجید به دست نمی‌آید - بوده اند و همچنین سمت معلمی معارف کتاب را داشته اند.» در واقع هنگامی که ما از کلام اهل بیت علیهم السلام سخن می‌گوییم، باید توجه داشته باشیم که گرچه امکان دارد سخنان ایشان مطالبی را افزون بر آنچه قرآن کریم در ظاهر بیان نموده است، داشته باشد؛ اما در باطن امر آنچه اهل بیت علیهم السلام بیان می‌نمایند، همان مطلبی است که قرآن در مرحله بطن و نه صرفاً ظاهر خود داشته است. بنابراین اگر به ظاهر نگاه کنیم کلام اهل بیت علیهم السلام در کنار قرآن برای ما اعتبار دارد، به شرطی که با ظاهر قرآن مخالفت نداشته باشد و اگر به حقیقت و باطن امر نگریسته شود، کلام اهل بیت نه در عرض قرآن، بلکه در ادامه و در طول قرآن خواهد بود و همان مطلبی را برای ما بیان می‌کند که در بطن قرآن نیز وجود داشته است. درباره رابطه روایات با عقل هم باید توجه شود که در وهله اول کلام اهل بیت علیهم السلام را باید با عقل فهمید و اگر عقل نباشد کلام اهل بیت نیز مفهوم نخواهد شد. این در جایی است که ما به عقل به عنوان یک چراغ و مصباح برای فهم مسائل نگاه کنیم. اما اگر به عقل به عنوان یک منبع مستقل نگریسته شود در این صورت عقل و سنت به معنی کلام اهل بیت علیهم السلام به عنوان دو منبع در کنار هم مطرح خواهند بود. به این معنی که ممکن است برخی مسائل برای عقل بدیهی باشد، در حالی که در روایات به آن اشاره‌ای نرفته است و ممکن است که برخی مسائل در روایات مطرح شده باشد، در حالی که عقل نسبت به آن مسائل سکوت اختیار می‌نماید. به عنوان مثال گرچه حالتی که برای روز قیامت مطرح است در روایات مطرح شده است و با روایاتی که در دست داریم می‌توانیم دورنمایی از آن چه در قیامت

اتفاق می افتد را مطلع شویم؛ اما عقل نسبت به جزئیات آنچه در قیامت اتفاق می افتد، حکم خاصی را صادر نمی نماید. در هر حال اگر روایتی از اهل بیت علیهم السلام به ما برسد که با حکم قطعی عقل مخالفت داشته باشد، نمی توانیم آن روایت را به اهل بیت علیهم السلام منتسب نماییم، همان گونه که عقل قطعی نیز هیچ گاه با کلام اهل بیت علیهم السلام مخالفت نخواهد نمود؛ زیرا عقل و کلام اهل بیت علیهم السلام دو منبع برای بیان یک حقیقت هستند و معنی ندارد که در آن واحد درباره یک موضوع یکسان، دو مطلب متناقض و متعارض از آن دو وجود داشته باشد. خلاصه آنچه گذشت این است که روایات اهل بیت علیهم السلام گرچه به عنوان منبعی از منابع دینی مطرح است؛ اما همواره باید این نکته را در نظر داشت که نمی توان با تمسک به یک روایت، حکمی از احکام را به اسلام نسبت داد، مگر آنکه رابطه آن روایت با سائر روایاتی که در آن زمینه مطرح است و نیز با قرآن کریم و عقل دانسته شود. تنها در این صورت است که می توان ادعا نمود روایت مورد نظر، نظریه اسلام را درباره مسأله مورد بحث مطرح می سازد. همین مطلب در رابطه با قرآن کریم و عقل هم مطرح است و تنها در صورتی می توان ادعای اسلامی بودن نظریه ای را داشت که بررسی روایی نیز در این خصوص صورت گرفته باشد. لذا بررسی روایی به عنوان شرطی از شروط اسلامی بودن هر نظریه مطرح است که در کنار بررسی قرآنی و عقلی می تواند ما را به نظریه اسلام رهنمون سازد. نیز هیچ کدام از مباحث روایی، قرآنی یا عقلی در تنافی و تقابل با یکدیگر نخواهند بود.

سوالات درس:

۱. نیاز انسان به وحی از چه جهتی است؟
۲. آیا می توان روایات اهل بیت علیهم السلام را نیز نوعی وحی دانست؟ چرا و چگونه؟
۳. نحوه دستیابی به دیدگاه اسلام در مورد یک مسأله چیست؟
۴. آیا می توان بدون نگرش به روایات پاسخ مسأله ای را از دیدگاه اسلام دانست؟
۵. جایگاه روایات در میان دو منبع عقل و قرآن چیست؟

منابع برای مطالعه بیشتر:

جوادی آملی، عبد الله، ادب فنای مقربان

انتقال معارف دینی به نسل‌های آینده

اسلام، دین جاوید الهی است و چون گفتار پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) که میراث گران‌بهای این امت است، به معاصران آن حضرت اختصاص نداشته است، آنچه از ایشان شنیده می‌شد (اعم از قرآن و حدیث) باید به آیندگان می‌رسید. بر این اساس، آن حضرت در کنار تعیین عده‌ای به عنوان کاتبان وحی و تأکید بر نوشته شدن قرآن کریم، از یکسو به نوشتن حدیث و از سوی دیگر به نقل سینه به سینه آن تشویق و ترغیب می‌کردند. برای نمونه به برخی از فرمایشات آن حضرت اشاره می‌شود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: "علم را با نوشتن مقید و محفوظ کنید".^۶ در موقعیت دیگر و زمانی که آن حضرت در منا خطبه می‌خواند فرمود: "خدا یاری کند [شاد و خرم کند] بنده‌ای را که سخن مرا بشنود و در گوش گیرد و حفظ کند و به کسانی که نشنیده‌اند برساند؛ چه بسا حامل (رساننده) علمی که خود دانا نیست و چه بسا حامل علمی که به داناتر از خود رساند".^۷ یعنی بسا شنوندگانی پیدا شوند که معنی سخن مرا از رساننده و مبلغ آن سخن بهتر درک کنند.

ثمر این ترغیب‌ها و تشویق‌ها رو آوردن مسلمانان به نوشتن حدیث و تلاش برای حفاظت آن در زمان خود آن حضرت بود، چنانکه بر اساس نقل عایشه، پدرش پانصد حدیث از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) گردآوری کرده بود و از عبدالله بن عمرو عاص نیز نقل شده که احادیث نبوی را می‌نوشته است، یا دیگران نیز به قدر توان خود احادیث آن حضرت را نوشته و جمع‌آوری می‌کردند.

تشویق و ترغیب به حدیث نویسی در زمان امامان شیعه (علیهم‌السلام) نیز ادامه داشت. روزی امیرمؤمنان (علیه‌السلام) در سخنرانی خود فرمود: کیست که علم را به یک درهم بخرد؟ حارث اعور رفت و کاغذهایی را به درهمی خرید و آن حضرت علم فراوانی را برای او نوشت.^۸ امام مجتبی (علیه‌السلام) نیز فرزندان و برادرزادگان خود را جمع کرد و فرمود: امروز شما جزو نونهالان جامعه هستید و به زودی جزو بزرگان جامعه دیگری خواهید شد، پس به فراگیری علم بپردازید و هر کس از شما که نمی‌تواند آن را به ذهن بسپارد، آن را بنویسد و در خانه‌اش بگذارد [که در آینده به کارش خواهد آمد].^۹ این تشویق‌ها گاهی با ابراز نگرانی نیز همراه بود. امام صادق (علیه‌السلام) به مفضل بن عمر فرمود: بنویس و علومت را میان برادرانت پراکنده کن و هنگام مردن نوشته خود را برای فرزندان به ارث بگذار، زیرا زمان پر هرج و مرجی بر مردم خواهد آمد که جز با کتابهای خود انس نمی‌گیرند.^{۱۰}

۶. (المجازات النبویه، ص ۱۷۹)

۷. (الکافی، ج ۱، ص ۴۰۳)

۸. (الطبقات الکبری، ج ۶، ص ۱۶۸)

۹. (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۷)

۱۰. (الکافی، ۱۳۶۳ش: ج ۲، ص ۵۲)

شیعیان نیز به این ترغیب‌ها و اظهار نگرانی‌ها ترتیب اثر می‌دادند. شیخ حرّ عاملی پس از ذکر حدیثی که نشان می‌دهد علی بن اَسباط تفسیر آیه‌ای را از امام رضا (علیه‌السلام) پرسید و آن را نوشت، می‌نویسد: موارد فراوانی وجود دارد که راویان، حدیث را در حضور امام (علیه‌السلام) و به فرمان او نوشته‌اند و چه بسا که ائمه (علیهم‌السلام) با خطّ خودشان برای آنان می‌نوشته‌اند.^{۱۱}

یکی از میراث‌های مکتوب ارزشمند امامان شیعه (علیهم‌السلام) که تاکنون باقی مانده، نامه‌هایی است که امیرمؤمنان (علیه‌السلام) به عمّال خود نوشته و بخشی از آن‌ها در نهج‌البلاغه گرد آمده است. نویسنده کتاب الغارات، درباره نامه حضرت به «محمد بن ابی بکر» می‌نویسد: هنگامی که علی (علیه‌السلام) این نامه را برای محمد نوشت، وی در آن تأمل کرد و بر اساسش داوری می‌نمود؛ لیکن زمانی که [این سردار سرفراز علی (علیه‌السلام) به دست عمّال معاویه] شهید شد، عمرو عاص تمام نوشته‌ها و کتاب‌های او را جمع کرد و برای معاویه فرستاد. معاویه از دیدن محتوای این نامه به شدت درشگفت شد. ولید بن عقبه که نزد معاویه بود و تعجب وی را دید، گفت: فرمان بده که این‌ها را بسوزانند. معاویه گفت: ساکت باش! ای پسر ابی مُعیط که اندیشه تو در این باره ارزشی ندارد! ولید گفت: بلکه رأی و اندیشه تو بی‌ارزش است. آیا اندیشه صحیح آن است که به مردم بگویی احادیث ابوتراب نزد توست؛ از آن می‌آموزی و بر اساس آن حکم می‌کنی؟ [اگر علی چنین مقامی دارد] پس چرا با او می‌جنگی؟ معاویه گفت: وای بر تو! آیا به من پیشنهاد می‌کنی علمی این چنین را بسوزانم؟ به خدا سوگند! علمی جامع‌تر، محکم‌تر و واضح‌تر از این ندیدم. ولید گفت: اگر علم علی تو را این گونه به شگفتی وامی‌دارد، چرا با او می‌جنگی؟ معاویه گفت: مشکل آن است که او عثمان را کشته است ... آن گاه مدتی سکوت کرد و به اطرافیان خود نگریست و گفت: ما به مردم نمی‌گوییم این، نامه‌علی ابن‌ابی‌طالب است، بلکه می‌گوییم نامه ابوبکر صدیق است که نزد فرزندش محمد بود و ما بر اساس آن داوری می‌کنیم و فتوا می‌دهیم. پیوسته این نامه‌ها در خزینه‌های امویان وجود داشت تا اینکه زمام امر به عمر بن عبدالعزیز رسید. آن گاه وی اعلام کرد که این نوشته‌ها احادیث علی بن ابی‌طالب (علیه‌السلام) است.^{۱۲}

زمینه انحراف

احادیث گردآمده از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) مجموعه‌ای ارزشمند از تفسیر آیات، تبیین احکام، معارف توحیدی، بیان فضائل امیرمؤمنان و ائمه (علیهم‌السلام)، تعریضات و تصریحاتی درباره حاکمان پس از آن حضرت و ... بود. پس از آنکه در زیر سقیفه‌ای بی‌پایه، شتر خلافت (نه امامت) به سرقت رفت و زمام آن به دست افراد نالایق افتاد، کسانی که به پستان آن چنگ انداخته و بر سر نوشیدن شیر آن مسابقه داده بودند و نیز کسانی که منفور و مطرود پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) بودند و حتی برخی از آنها را لعن کرده بود، لیکن چشم طمعشان به قدرت دوخته شده بود و می‌خواستند با به دست گرفتن خلافت، آن را به سلطنت تبدیل کنند، فهمیدند که نمی‌توانند در فضای روشن و در مقابل دیدگان بیدار بر آن سوار باشند، از این رو با دسیسه‌هایی افکار جامعه را منحرف و فضا را غبارآلود کردند تا بتوانند در تاریکی، آن را بدوشند و بر گرده‌اش سوار شوند.

۱۱. (نک: وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۸۳)

۱۲. (الغارات، بی‌تا: ج ۱، ص ۲۵۱)

روایات نبوی، آفتاب عالم‌تابی است که فضای زندگی را روشن، دیدگان را باز، چشم‌ها را بینا، جانشینان آن حضرت را تعیین و تکلیف آیندگان را روشن می‌کند، از این جهت به فکر افتادند که بین امت و بین این چراغ روشنی بخش فاصله بیندازند. بدین‌سان بود که تهاجم کور به این سرمایه عظیم اسلامی آغاز شد.

اقدامات تخریبی در زمان حیات رسول خدا (صلی الله علیه وآله):

حاکمیت برخاسته از سقیفه بنی‌ساعده و داعیه داران شعار «حسبنا کتاب الله»، از زمان حیات نبی مکرم (صلی الله علیه وآله) از ثبت احادیث نبوی منع می‌کردند؛ لذا با تعبیر اهانته‌آمیز «غلبه الوجع»^{۱۳} «إِنَّ الرَّجُلَ لِيَهْجُرَ»^{۱۴} و مانند آن مصلحت ندانستند که برای نوشته شدن سخن آن حضرت کاغذ و قلم آماده شود. این واقعه تاریخی، حقایق فراوانی را برملا می‌کند و نقاب از چهره بسیاری از مدعیان حق‌مداری برمی‌دارد و روشن می‌نماید که دعوی اصلی بر سر چه بوده است. با توجه به معصوم بودن پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و از هوای نفس سخن نگفتن او، معلوم خواهد شد که غضب و رضای او از هوای نفس نبود؛ بلکه آن نیز معصومانه و جلوه غضب الهی بود و می‌توانست چراغ راه آیندگان باشد؛ لیکن رهنمایی که روشن‌بودن این چراغ را به سود خود نمی‌دیدند، ابتدا کوشیدند با نهی افراد از نوشتن حدیث، مانع روشن شدن این چراغ شوند و آن‌گاه که تیرشان به سنگ خورد، پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه وآله) راه‌های دیگری در پیش گرفتند.

ادامه تهاجم پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه وآله):

دشمنان رسالت، از طرق مختلف به میراث نبوت حمله‌ور شدند و سعی در عدم انتقال آن به نسل‌های آینده نمودند. برخی از این طرق را با هم مرور می‌کنیم:

اول. ممانعت از نگارش حدیث:

کسانی که به حق یا ناحق، خود را جانشین پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می‌دانستند، باید کارهای ناتمام او را که به هر دلیل ناتمام مانده بود، به پایان می‌رساندند؛ چنانکه برای جمع کردن قرآن کریم نیز، هم علی (علیه‌السلام) اقدام کرد و هم دستگاه خلافت. لیکن قدرت حاکمیت، مانع رسمیت پیدا کردن قرآن جمع آوری شده علی (علیه‌السلام) شد و به قرآنی که خود گرد آورده بود، رسمیت بخشید.^{۱۵} چنین کاری باید درباره احادیث نبوی نیز انجام می‌گرفت؛ لیکن حاکمیت سقیفه‌ای به بهانه مهجور شدن قرآن، نه تنها خود اقدام نکرد؛ بلکه مانع دیگران نیز شد. خلیفه دوم در ابتدا تصمیم گرفت که احادیث نبوی را ثبت کند و در این باره با اصحاب پیامبر (صلی الله علیه وآله) مشورت کرد. اصحاب در این باره رأی مثبت دادند و بر ثبت احادیث تأکید کردند؛ اما خلیفه یک ماه در این مسئله مردّد بود و در آن می‌اندیشید. پس از آن به مردم گفت: تصمیم خود را در این باره به شما گفته بودم؛ لیکن به یاد اهل کتاب که پیش از شما بودند، افتادم. آنها کتاب‌هایی را کنار کتاب‌های آسمانی نوشتند، در نتیجه سرشان به آن‌ها گرم شد و از کتاب خدا بازماندند؛ اما به خدا سوگند! من چیزی را با کتاب الهی

۱۳. (نک: صحیح بخاری، ۱۴۰۱ق: ج ۱، ص ۳۷)

۱۴. (نک: الطبقات الکبری، بی‌تا: ج ۲، ص ۲۴۲)

۱۵. البته از جهت محتوا و تعداد آیات و سوره‌ها تفاوتی بین این دو نبود. تفاوت آن‌ها به این بود که در جمع‌آوری علی (علیه‌السلام)، به شأن نزول و مصادیق آیات نیز در خارج از متن قرآن کریم، اشاره شده بود.

در نمی‌آمیزم و از نوشتن سنن دست شست.^{۱۶} رو آوردن به حدیث نویسی در اعصار بعدی، نشان داد که دلیل خلیفه دوم بی‌اساس بوده است؛ زیرا هم فن شریف حدیث شناسی رونق یافت و هم شکوه قرآن حکیم همچنان محفوظ ماند.

حاکمان بعدی با جعل حدیث، منع کتابت حدیث را به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نسبت دادند^{۱۷} و با این کار خود به دو هدف نائل شدند: از یک سو عمل ناروای خود یعنی منع کتابت حدیث را توجیه کردند و از سوی دیگر پیامدهای سوء این اقدام را به شخص پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نسبت دادند.

دوم. جعل حدیث

در کنار منع از ثبت و نقل احادیث نبوی، کارخانه‌های حدیث سازی با تمام ظرفیت به کار افتاد و ابوهریره‌ها و کعب الأحبارها که از نخستین روزهای پس از رحلت نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) این کارخانه را راه انداخته و کم‌کم صاحب کرسی درس و حدیث‌گویی شده بودند، سالیان طولانی نگذاشتند این کارخانه پر تولید تعطیل شود. آن قدر در فضیلت این و آن حدیث ساختند و منتشر کردند که گویا رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) کاری جز بیان فضیلت افراد نداشته است.^{۱۸} معاویه در نامه‌ای به عمال خود نوشت: حدیث در فضیلت عثمان بسیار گفته و در همه شهرها و نواحی منتشر شد. از این پس مردم را فرا خوانید که در فضیلت صحابه و خلفای پیشین حدیث بگویند. هر حدیثی که در فضیلت ابوتراب نقل شده است، مشابه آن را درباره صحابه بیاورید؛ زیرا به این کار علاقه دارم و موجب روشنی چشم می‌شود و برای ابوتراب و شیعیان او کوبنده‌تر و سنگین‌تر از نقل فضایل عثمان است.^{۱۹} برای نمونه عایشه با سوء استفاده از عنوان «ام المؤمنین» در فضیلت پدر خود این‌گونه جعل کرد: پیامبر (صلی الله علیه و آله) در آخرین روز بیماری که به رحلتش انجامید، به من فرمود: پدرت ابوبکر و برادرت را نزد من فراخوان تا چیزی بنویسم، زیرا می‌ترسم جاه‌طلبی که آرزوی خام دارد، پیدا شود و قدرت‌طلبی کند و بگوید: من [برای خلافت] برترم، در حالی که خداوند و مؤمنان جز ابوبکر را نمی‌پذیرند.^{۲۰} این حدیث، خواه به سفارش معاویه باشد، خواه به ابتکار فرمانده جنگ ناکثان بصره، به یقین برای مقابله با حدیث یوم الخمیس^{۲۱} است که آن حضرت کاغذ و قلمی خواست تا چیزی برای نجات امت از گمراهی بنویسد و با مخالفت عمر رو به رو شد^{۲۲} و ابن عباس که دانه‌های اشک چون مروارید بر گونه‌هایش می‌غلطید،^{۲۳} بزرگ‌ترین مصیبت و فاجعه را همین ممانعت از فراهم کردن کاغذ و قلم دانست.^{۲۴} آنها برای اینکه آثار مجعول بودن را محو کرده باشند، از زبان علی (علیه السلام) نیز فضایی را درباره مدعیان خلافت جعل کردند.^{۲۵} این در حالی است که ناله پرسوز علی (علیه السلام) از دل خطبه شقشقیه برمی‌خیزد که در وصف خلیفه اول فرمود: پیراهن خلافت را غاصبانه بر تن کرد و خلیفه دوم را شریک او در دوشیدن پستان شتر

۱۶. (هروی، ۱۴۱۸ق: ج ۳، ص ۲۴۸)

۱۷. (برای نمونه نک: مسلم، بی‌تا: ج ۸، ص ۲۲۹)

۱۸. (برای نمونه نک: بخاری، ۱۴۰۱ق: ج ۳، ص ۵ و مسلم، بی‌تا: ج ۷، ص ۱۰۸)

۱۹. (ابن ابی الحدید، ۱۹۶۱م: ج ۱۱، ص ۴۵)

۲۰. (مسلم، بی‌تا: ج ۷، ص ۱۱۰)

۲۱. آخرین پنجشنبه حیات نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله).

۲۲. (نک: بخاری، ۱۴۰۱ق: ج ۱، ص ۳۷)

۲۳. (نک: ابن سعد، بی‌تا: ج ۲، ص ۲۴۳)

۲۴. (نک: بخاری، ۱۴۰۱ق: ج ۵، ص ۱۳۸)

۲۵. (برای نمونه نک: احمد بن حنبل، بی‌تا: ج ۱، ص ۱۱۰)

خلافت معرفی کرد و خلیفه سوم را شکمبارهای دانست که بین محل جذب و دفع غذا در رفت و آمد بود و شتری بود که بیت المال را همانند گیاه بهاری می‌بلعید.^{۲۶}

معاویه در کنار تشویق دیگران به جعل احادیث، از چند صباح اسلام صوری خود آن قدر بهره گرفت که دیگران از یک ربع قرن اسلام واقعی و فداکاری در راه آن چنان بهره نبردند. به گفته «واقعی» هنگامی که معاویه پس از صلح با امام مجتبی (علیه السلام) به شام برگشت، در جمع مردم چنین گفت: ای مردم! پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) به من گفت: تو پس از من به خلافت خواهی رسید، پس سرزمین مقدس را برای سکونت و خلافت خود برگزین! زیرا آن سرزمین دارای قهرمانانی است، از این رو من شما را برگزیدم و به سرزمینتان آمدم، پس ابوتراب را لعن کنید. مردم نیز چنین کردند. فردای آن روز مردم را جمع کرد و نوشته‌ای را برای آنها خواند که در آن آمده بود: این نوشته امیرالمؤمنین، معاویه، صاحب وحی خداوندی است که محمد را در حالی برگزید که امی ناخوانا و نانویسا بود، و برای او از اهلش وزیری انتخاب کرد که نویسنده‌ای امین بود. وحی بر او نازل می‌شد و من آن را می‌نوشتم، در حالی که او نمی‌دانست که من چه می‌نویسم و بین من و خدا کسی از بندگان نبوده. مردم [اموی زده شام] نیز گفتند: راست می‌گویی، ای امیرمؤمنان!^{۲۷}

برای رسیدن به مقصود شوم خود احادیث «عشره مبشره»^{۲۸} را نیز جعل کردند و سپس به عدالت جمیع صحابه اعتقاد پیدا کردند و گفتند: همه کسانی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) را درک کردند و به وی ایمان آوردند، عادل و بهشتی هستند^{۲۹} و در نهایت از هر کسی که در زمان پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) اظهار اسلام کرد، هر چند از ترس و برای حفظ جان بوده باشد، ستاره‌ای در آسمان هدایت ساختند که می‌توان از او پیروی کرد^{۳۰} و بدین سان، آسمان هدایت اسلام پر ستاره شد؛ غافل از آنکه نه تنها پیامبر (صلی الله علیه وآله) از شیطنت برخی از اصحاب خود نگرانی داشت^{۳۱} و بعضی دیگر را منافق و ورودشان به بهشت را محال می‌دانست،^{۳۲} بلکه برخی از اصحاب نیز از عملکرد خویش خجالت زده و شرمسار بودند؛^{۳۳} لیکن نتیجه این ستاره‌سازیه‌ها این شد که محبوبان حقیقی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در میان محبوبان ادعایی، گم شدند.

دشمنان صداقت و شرافت و فرهنگ سازان دور از فرهنگ قرآن در راستای مبارزه با احادیث نبوی در کنار جعل فضایل برای افراد بی‌فضیلت، به انکار فضایل معلمان فضیلت بسنده نکردند، بلکه کوشیدند ردالته‌ها و پستیهای خود را به پای آنها بگذارند. در این میان، از کینه‌توزان طماعی کمک می‌گرفتند که آتش حقد و حسادت در درونشان زبانه می‌کشید و از نوک زبان و زبانه قلمشان جز زهر شرافت سوز تراوش نمی‌کرد؛ به ویژه که سیم و زر غاصبان حکومت و دست یازیدن به مُلک و مُکنت، چشمان طمع‌کار آنان را خیره و بلکه کور کرده بود. بیشترین آثار این خیانت و جنایت، در نسل سوم و چهارم انقلاب نبوی و بعد از آن ظاهر شد که افتخارات علوی را در بدر، احد، خیبر،

۲۶. (نک: خطبه سوم نهج البلاغه)

۲۷. (ابن ابی الحدید، بی تا: ج ۴، ص ۷۲)

۲۸. از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل کرده‌اند که به ده نفر بشارت قطعی بهشت داده است؛ این ده نفر عبارت‌اند از: ابوبکر، عمر، علی (علیه السلام)، عثمان، طلحه، زبیر، عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص، سعید بن زید بن عمرو بن نفیل، ابو عبیده بن جراح.

۲۹. (نک: ترمذی، ج ۵، ص ۳۵۷)

۳۰. (نک: خطیب بغدادی، ۱۴۰۵ق: ص ۶۶)

۳۱. (نک: بخاری، ۱۴۰۱ق: ج ۵، ص ۱۳۸)

۳۲. (نک: متقی هندی، ۱۴۰۹ق: ج ۱، ص ۱۶۹)

۳۳. (نک: بخاری، بی تا: ج ۵، ص ۶۶)

حنین، لیلۃ المیت و... ندیده بودند، لذا بر منبر پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) کسی را سب و لعن می کردند و در مذمت وی حدیث می ساختند که به منزله جان آن حضرت بود^{۳۴} و خدا در سفر معراج حبیب خود با محبوب ترین صدا نزد وی یعنی صدای علی (علیه السلام) با او سخن گفته بود.^{۳۵} در این باره برای جلوگیری از اطاله کلام، تنها به دو نمونه اشاره می کنیم:

مغیره بن شعبه از جمله دنیا طلبانی بود که دینش را به بهایی اندک می فروخت. روزی در مجلس معاویه گفت: پیامبر [ص] از روی علاقه به علی [(علیه السلام)]، دختر خود را به ازدواج وی در نیامورد؛ بلکه می خواست از این راه احسان ابوطالب [(علیه السلام)] در حق خود را جبران کند.^{۳۶}

از دیگر جاعلان حدیث در این زمینه، ابوهریره است. هنگامی که همراه معاویه به عراق آمد، در میان استقبال کنندگانی که در مسجد کوفه گرد آمده بودند، گفت: ای مردم عراق! آیا گمان می کنید من به خدا و پیامبر دروغ می بندم و خود را به آتش می سوزانم؟ به خدا سوگند! از پیامبر خدا [ص] شنیدم که می گفت: هر پیامبری حرمی دارد و حرم من مدینه است. هر کس که [حرمت آن را نگه ندارد و] در آن حادثه آفرینی کند، لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر او خواهد بود و آن گاه شهادت داد که علی (علیه السلام) در مدینه حادثه آفرینی کرده است.^{۳۷} وقتی این خبر به معاویه رسید، به او جایزه داد و گرامی اش داشت و امارت مدینه را به وی سپرد!^{۳۸}

بر اثر این جعل روایتها، زمینه سب و لعن امیرمؤمنان (علیه السلام) بر فراز منابر فراهم شد. پس از شهادت امام مجتبی (علیه السلام) معاویه به بهانه حج به مدینه آمد و خواست بر فراز منبر پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) علی (علیه السلام) را لعن کند که هر جایی از آن شهر، افتخاری از افتخارات او را ثبت کرده بود؛ لیکن به عللی نتوانست. سرانجام، جنایت خود را آغاز کرد و به عمال خود نوشت تا آنها نیز چنین کنند و همگی پیروی کردند. هر چند این سب و لعن و گفت و گوی، از برای ارادتمندان و دوستان علی (علیه السلام) بسیار سنگین بود؛ اما از آنجا که خدای سبحان همواره مدافع مؤمنان راستین است که فرمود: (إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ ءَامَنُوا)،^{۳۹} آن سب و لعن آتشی شد که از یکسو ریشه ستم دشمنان او را سوزاند و از سوی دیگر، شعله محبت به آن حضرت را در دل مؤمنان برافروخت و بر عزت و شوکتش بیفزود. «ابن عبد ربّه اندلسی» می گوید: یکی از علما فرزند خود را چنین پند می داد: ای فرزندم! هرگز دنیا بنایی برپا نکرد جز آنکه دین منهدمش کرد؛ اما دین بنایی ساخت که دنیا نابودش کرده باشد. گروهی کوشیدند با لعن از شأن علی [(علیه السلام)] بکاهند؛ لیکن گویا پیشانی اش را گرفتند و به آسمانها کشاندند.^{۴۰}

سوم. حدیث سوزی

در حالی که در جوامع مدعی فرهنگ و تمدن برای اثبات اصالت تاریخی و فرهنگی خود قطعه ای سنگ یا پاره ای آجر را به بهترین شکل ممکن در موزه ها نگه می دارند؛ یا با هزینه هایی سنگین از بناهایی مخروب حفاظت می کنند؛ احادیث نبوی را که نه تنها دلیلی برای اثبات

۳۴. اشاره به آیه شریفه: «وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمْ»

۳۵. نک: مناقب خوارزمی، ص ۷۸

۳۶. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۷۰

۳۷. منظور آن ملعون از حادثه آفرینی علی علیه السلام، تهمت بود که درباره قتل عثمان به آن حضرت نسبت می دادند.

۳۸. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۶۷

۳۹. (الحج، ۳۸)

۴۰. العقد الفرید، ج ۴، ص ۳۳۵

اصلت تاریخی دین مقدس اسلام است، بلکه بزرگ‌ترین سرمایه فرهنگی و پرفروغ‌ترین چراغ راه شمرده می‌شود، به بهانه‌های واهی به آتش کشیدند. عایشه می‌گوید: پدرم پانصد حدیث از احادیث پیامبر (صلی الله علیه وآله) را گردآورده بود. شبی دیدم در بستر خویش بی‌قرار است. صبح هنگام در پاسخ به پرسش من از علت ناراحتی گفت: آن احادیث که نوشته‌ام بیاور؛ آن‌گاه دستور داد آتشی برافروختند و سپس تمام آن احادیث را در آتش سوزاند و در توجیه کار خود گفت: می‌ترسم بمیرم و این احادیث که شاید برخی از آنها را به اشتباه از افراد ناموثق شنیده و نوشته باشم، باقی بماند و من مسئول باشم.^{۴۱} نیز نقل شده است که خلیفه دوم با آگاهی یافتن از وجود کتابهایی در دست مردم، با تأکید از مردم خواست هر کس نوشته‌ای دارد نزد او بیاورد تا در باره آن نظر بدهد. مردم گمان کردند که او در صدد رفع اختلاف از آنهاست، از این‌رو همه نوشته‌های خود را آوردند. عمر همه‌ها را به آتش کشید و گفت: اینها «أمنیه» ای مثل امنیه اهل کتاب است و به شهرهای مختلف نیز نوشت که هر کس نوشته‌ای دارد محو کند.^{۴۲} آن‌ها کار را به جایی رساندند که ادعا کردند که فرمان محو حدیث از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نیز صادر شده است. برای نمونه ابو هریره می‌گوید: روزی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به سوی ما آمد و ما در حال نوشتن حدیث بودیم. فرمود: اینها چیست که می‌نویسید؟ گفتیم: احادیثی است که از شما شنیده‌ایم. فرمود: کتابی غیر از کتاب خدا درست می‌کنید؟ آیا می‌دانید امتهای قبل از شما را چه چیزی گمراه کرد؟ بدانید که با نوشته‌هایی که همراه با کتاب خدا جمع کرده بودند، گمراه شدند. گفتیم: نقل حدیث از شما چگونه است؟ فرمود: نقل حدیث اشکالی ندارد؛ [لیکن در نقل حدیث دقت کنید، زیرا] کسی که از روی عمد دروغی به من نسبت دهد، جایگاهش در آتش است... آن‌گاه هرچه حدیث نوشته بودیم گرد آوردیم و در آتش ریختیم.^{۴۳}

بوی جعل و جنایت ابوهیره از پشت الفاظ این حدیث ساختگی، مشام هر منصفی را به شدت می‌آزارد. اگر واقعاً چنین حادثه‌ای در زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) اتفاق افتاده بود، چطور خلیفه اول و دوم که دخترشان در خانه پیامبر (صلی الله علیه وآله) بود، از آن خبر نداشتند و خلیفه اول برای حدیث‌سوزی به بهانه احتمال عدم توثیق راویان متوسل شد و خلیفه دوم پس از مشاوره با اصحاب، یک ماه در آن اندیشید؟ چطور آن همه اصحاب از این ماجرا خبر نداشتند تا به خلیفه بگویند؟ و چرا خود ابوهیره و کسانی که با او در آن ماجرا بودند، در مدت یک ماه تحیر خلیفه، چیزی به او نگفتند؟ اگر چنین ماجرای واقعی دارد، اساساً چرا خلیفه اول پانصد حدیث مکتوب را گرد آورد؟ و چگونه دیگر مسلمانان آن همه حدیث را نوشتند و تا زمان خلیفه دوم نگه داشتند؟ روشن است که ابوهیره برای توجیه کار خلیفه اول و دوم این حدیث را جعل کرد.

چهارم. انتساب اعمال ناروا به معصومان (علیهم‌السلام)

دشمنان راه حق، برای تطهیر دامن حاکمان و زمامداران از برخی ناپسندیها، با جعل حدیث، مشابه آن اعمال را به پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) یا امیرمؤمنان و دیگر پیشوایان معصوم (علیهم‌السلام) نسبت می‌دادند. از جمله این موارد، حدیثی است که دلالت می‌کند نزاع و مناقشه‌ای بین امیرمؤمنان (علیه‌السلام) و فاطمه زهرا سلام الله علیها پیش آمده است. ابوهیره می‌گوید: نماز صبحی را با پیامبر (صلی الله علیه وآله) گزاردیم. آن‌گاه در حالی او را همراهی کردیم که با چهره‌ای خسته و گرفته برخاست و به خانه فاطمه رفت. چشمش به علی (علیه‌السلام) افتاد که جلوی در خانه خود روی خاک خفته بود. کنارش نشست و خاک از بدن و لباس او پاک کرد و گفت: برخیز ای

۴۱. تذکره الحفاظ ذهبی، ج ۱، ص ۵

۴۲. جامع بیان العلم وفضله، ابن عبد البر، ج ۱، ص ۶۵

۴۳. تنقیذ العلم، احمد بن علی بن ثابت، ص ۳۳

ابوتراب! پدر و مادرم فدای تو باد! آن گاه دستش را گرفت و با هم درون منزل فاطمه رفتند و ما پشت در منتظر ماندیم. ناگهان خنده‌ای با صدای بلند شنیدیم و پس از آن دیدیم که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) با چهره‌ای گشاده و بشاش بیرون آمد. گفتیم: یا رسول الله! با چهره‌ای اندوهگین به خانه درآمدی و با چهره‌ای شاد برگشتی؛ علت چیست؟ فرمود: چگونه شاد نباشم، در حالی که بین دو نفر که محبوب‌ترین افراد نزد من و نزد اهل آسمان هستند، اصلاح کردم.^{۴۴}

این روایت که ظاهری آراسته دارد و هنرمندانه جعل شده است، برای تطهیر دیگران ساخته و پرداخته شده است. «ابو حامد غزالی» حُسن خلق و تحمل آزار زنان را دومین ادب از آداب معاشرت زندگی مشترک می‌داند و می‌گوید: بین پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و عایشه مشاجره‌ای پیش آمد؛ به گونه‌ای که از ابوبکر خواستند، حکم آن دو باشد. وقتی ابوبکر آمد، پیامبر (صلی الله علیه وآله) به عایشه فرمود: تو آغاز می‌کنی یا من؟ عایشه گفت: تو، لیکن چیزی جز حق مگو! ابوبکر با شنیدن این کلمه جسارت آمیز چنان به دختر خود سیلی زد که از دهانش خون جاری شد؛ آن گاه گفت: ای دشمن خویشتن! آیا پیامبر غیر حق می‌گوید؟ عایشه که دید کتک خوردن جدی است، به رسول الله (صلی الله علیه وآله) پناهنده شد و پشت سر آن حضرت نشست. پیامبر (صلی الله علیه وآله) به ابوبکر فرمود: برای این کار تو را نخواندیم و از تو چنین چیزی نمی‌خواستیم [بلکه می‌خواستیم میان ما داوری کنی].^{۴۵} در گزارش دیگری آمده که روزی عایشه در حالی که غضب کرده بود، به پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) گفت: تو همانی که می‌پنداری پیامبر خدایی! پیامبر (صلی الله علیه وآله) تبسمی نمود و با حلم و بزرگواری تحمل کرد.^{۴۶}

امثال ابوهریره که با این وقایع روبه‌رو می‌شوند، ناچارند برای تطهیر این افراد، مشابه این مناقشه‌ها را برای علی و فاطمه (سلام الله علیهما) نیز جعل کنند؛ آن هم به گونه‌ای که فاطمه شوهرش را از خانه بیرون کرد و پیامبر (صلی الله علیه وآله) برای اصلاح بین آن دو دخالت کرد، تا کار عایشه یعنی به زبان نیابردن نام پیامبر (صلی الله علیه وآله) و مناقشه در نبوت او به هنگام غضب، عادی جلوه کند و دخالت و حکمیت ابوبکر، امری طبیعی به نظر آید. شاهد جعلی بودن این روایت، ذکر آن با جاذبه‌ای بیشتر در جوامع تاریخی و روایی اهل سنت است.^{۴۷}

پنجم. ترویج افسانه‌گویی

نمایش سیاسی منع از کتابت حدیث به بهانه فارغ گذاشتن مردم برای تلاوت قرآن کلید خورد؛ لیکن پس از آنکه تا اندازه‌ای به اهداف اصلی رسیدند، پرده‌های دیگری که می‌توانست در تحصیل آن اهداف کمک کند از سوی بازیگران اصلی به صحنه آمد: کسانی که بنی‌اسرائیل را به بهانه نوشتن، خواندن و تبعیت از کتابهای دیگر و رها کردن تورات نکوهش می‌کردند و روایات نبوی را به بهانه اینکه مثنائی همانند مثنای بنی‌اسرائیل است [و مردم را سرگرم می‌کند] سوزاندند و به همین بهانه از زبان پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) جعل کردند که چیزی غیر از قرآن ننویسید و به این وسیله بزرگان حدیث را در مدینه حبس کردند، همین جریان از زبان پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)

۴۴. علل الشرائع، ابن بابویه، ج ۱، ص ۱۵۵

۴۵. إحياء علوم الدين، غزالی، ج ۴، ص ۱۳۶

۴۶. إحياء علوم الدين، غزالی، ج ۴، ص ۱۳۶

۴۷. برای نمونه ر.ک: صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۲۹؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۴؛ الطبقات الکبیر، ج ۱۰، ص ۲۶ - ۲۷؛ الاصابه، ج ۴، ص ۳۷۹

علیه وآله) چنین نقل کردند که: از من به دیگران [مطلب] برسانید؛ حتی اگر یک آیه باشد؛ از بنی اسرائیل نقل کنید، اشکالی ندارد. هر کس به عمد بر من دروغ ببندد، جایگاهش در آتش است. و بدین سان، راه تهاجم کور یهودیان و شیخون فرهنگی آنها - با توجه به خانه نشین کردن پیشوایان معصوم (علیهم السلام) و منع از کتابت احادیث نبوی - به فرهنگ اصیل و ناب قرآنی باز شد.

بدون تردید طبع بسیاری از مردم که از حدّ وهم و خیال بالاتر نمی رود، به افسانه سرایی که غالباً مشتمل بر شگفتیهای فراوان است، علاقه دارد و آن را می پسندد؛ به ویژه اگر گوینده بتواند هنرمندانه لباس حقیقت به تن افسانه بپوشاند. از سوی دیگر، ساعت فراغت این گونه افراد که دور هم گرد می آیند و حوصله و توان مطالعه و مباحثه علمی ندارند، دردسر ساز است؛ زیرا ممکن است درباره مسائلی گفت و گو کنند که حاکمیت نمی پسندد یا بر اثر حساسیتی که به آنها دارد از پرداختن به آنها منع می کند. از این رو پر کردن این ساعات برای حکومت اهمیت فراوانی دارد.

کسانی که از یکسو نوشتن و نقل احادیث پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) را ممنوع کرده بودند و از دیگر سو نگران بیان حبّ و بغض - های پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و تعیین محبوبان و مبغوضان ایشان بودند، ناچار با افسانه ها و خیالبافی های کنترل شده آنها را سرگرم می کردند و با میدان دادن به کعب الاحبارها، ابوهیره ها، تمیم الداری ها، محمد بن کعب قرظی ها، عبدالله بن سلام ها و مانند اینها در مساجد اصلی و مراکز عمده، گروه های کوچک خانوادگی، فامیلی، قبیله ای و... را تغذیه می کردند و بدین ترتیب، بازار اسرائیلیات در میان مسلمانان رونق گرفته و احیاناً پرفروغ تر از آیات قرآن کریم و روایات نبوی شد که در صدد بیان احکام و معارف حقیقی بود.

خسارات جبران ناپذیر

ثبت نشدن حدیث و گردآوری نکردن روایات نبوی، آثار شومی برای امت اسلامی و جوامع بشری به دنبال داشت که در ادامه به برخی از مهمترین موارد آن اشاره می شود:

اول. دور کردن مردم از سرچشمه نور

در روایات فراوانی از ائمه (علیهم السلام) به عنوان یگانه مرجع علمی، سیاسی و دینی یاد شده است که حدیث «ثقلین» نمونه ای از آن است. پس از ممنوع کردن ثبت و نقل حدیث و اقدامات گسترده برای بدل سازی، زمینه خانه نشینی خاندان رسالت (علیهم السلام) و دور شدن آنها از حضور فعال در صحنه اجتماع فراهم شد که خواسته اصلی حاکمیت برخاسته از سقیفه در منع حدیث همین بود.

در مقابل، دنیاپرستان، بازیگران این میدان شدند و این بزرگترین ظلم به بشر بود. نگاهی گذرا به منابع فقهی، تفسیری و روایی مکاتب مختلف، این مطلب را به خوبی اثبات می کند. با آنکه از ابوهیره - سخنگو و ترجمان افکار کعب الاحبار یهودی زاده - بیش از ۵۳۷۰ حدیث نقل کرده اند، روایات منقول از عترت طاهره (علیهم السلام) در غایت ندرت است و از علی (علیه السلام) که به منزله جان پیامبر (صلی الله علیه وآله) بود و از لحظه تولد خود تا ارتحال حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) ایشان را همراهی می کرد، تنها ۵۸۶ روایت نقل کرده اند. کار بدانجا رسید که نه تنها مرجعیت مطلق آن ذوات نورانی؛ بلکه حتی مرجعیت علمی شان نیز فراموش شد و افرادی همانند ابن خلدون مغربی با طعنه بر اعتقاد شیعه به عصمت ائمه (علیهم السلام) و مقایسه مذهب اهل بیت (علیهم السلام) با مذهب خوارج، آن را مذهبی بدعت آمیز و فقهی بی بنیان معرفی کرد. برخی نیز طغیان کرده و در نهایت افراط اساساً مذهب شیعه را که افتخارش پیروی از مرام

و مسلک اهل بیت (علیهم السلام) است، ساخته و پرداخته شخص موهومی به نام «عبدالله بن سبا» دانسته‌اند، در حالی که چنین شخصی اصلاً وجود خارجی ندارد.

دوم. از بین رفتن بسیاری از احادیث

این ضایعه، اثر قهری ثبت نکردن حدیث است و هیچ کس نمی‌تواند آن را انکار کند و اگر این روند ادامه می‌یافت، همه احادیث نابود می‌شد و همین نگرانی، عمر بن عبدالعزیز را واداشت که ممنوعیت صد ساله ثبت حدیث را لغو کند؛ زیرا قوی‌ترین حافظه‌ها نیز روزی گرفتار فراموشی می‌شوند. عروه بن زبیر که اتکای بر نوشته را نمی‌پسندید، پس از به حافظه سپردن نوشته‌های خود، آنها را از بین می‌برد؛ لکن در کهنسالی که حافظه‌اش کم شد، حسرت نوشته‌های خود را می‌خورد و می‌گفت: ای کاش مال و فرزندانم را از دست می‌دادم و نوشته‌هایم را از بین نمی‌بردم.^{۴۸} این در حالی است که عقل سلیم برای پرهیز از این خطر، نه تنها اصل نوشتن بلکه وجود نسخه‌های متعدد معتبر از یک نوشته را تجویز می‌کند که اگر یکی از آنها از بین رفت، نسخه دیگری در دست باشد.

محمد رشید رضا، صاحب تفسیر المنار، در تفسیر آیه «لَمْ تَر إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِنَ الْكِتَابِ...» می‌نویسد: بنی‌سرائیل کتاب تورات را از زمان نزول آن در صدر اول، نه به طور کامل در حفظ داشتند و نه در نسخه‌های متعدد ثبت کردند؛ بلکه تنها یک نسخه از آن را در اختیار داشتند و آن نسخه‌ای بود که موسی (علیه‌السلام) برایشان نوشت.^{۴۹} هنگامی که بابلیان در حمله به یهودیان آنها را کشتند و اسیر کردند، شهرهایشان را سوزاندند و ویران کردند، کتاب آسمانی‌شان را نیز نابود کردند. پس از رهایی از اسارت، آنچه از تورات که در حافظه داشتند یا در نوشته‌هایشان به صورت استشهاد وجود داشت، جمع‌آوری کردند و بقیه فراموششان شد.^{۵۰}

سوم. رواج یافتن احادیث جعلی

با توجه به اقدامات تخریبی صورت گرفته، هیچ معیاری برای تشخیص احادیث صحیح از ناصحیح در دست نبود؛ زیرا نه نوشته‌ای، جامع همه احادیث وجود داشت و نه کسی بود که تمام احادیث را حفظ باشد. از این رو هر کس می‌توانست بگوید که من از پیامبر (صلی الله علیه وآله) چنین و چنان شنیدم یا سخنی را با وساطتی به پیامبر (صلی الله علیه وآله) نسبت دهد. عبد الکریم بن ابی العوجاء - ماتریالیست عصر امام صادق (علیه‌السلام) - در پای چوبه دار گفت: به خدا سوگند! اکنون که مرا می‌کشید، بدانید که چهارهزار حدیث جعل کردم و در احادیث شما جا دادم. در این احادیث، حلال‌هایی را حرام و حرام‌هایی را حلال کردم. چه روزه‌هایی را از شما باطل و چه فطرهایی که شما را وادار به روزه گرفتن کردم.^{۵۱}

بخاری، الجامع الصحیح خود را از میان ششصد هزار حدیث و احمد حنبل، مسند خود را از میان هفتصد و پنجاه هزار حدیث گرد آورده‌اند که طبعاً بسیاری از این احادیث را جعلی می‌دانستند. نمونه‌هایی از احادیث جعلی ابوهریره و دیگران نیز قبلاً گذشت.

۴۸. تقييد العلم، خطيب بغدادی، ص ۶۰

۴۹. تفسير المنار، ج ۵، ص ۱۳۷

۵۰. تفسير المنار، ج ۶، ص ۲۸۴

۵۱. تاريخ طبري، ج ۹، ص ۲۵۶

چهارم. نقل به معنا

یکی از آثار ثبت فوری هر کلامی، توان حفظ الفاظ گوینده است؛ اما اگر ثبت آن به تأخیر افتد، به نقل به معنا در قالب الفاظ دیگر تبدیل می‌شود و هرچه فاصله زمانی بیشتر شود، الفاظ اصلی بیشتر از دست می‌رود. البته اگر راوی دارای شرایط لازم باشد، نقل به معنا نیز حجیت دارد؛ لیکن تردیدی نیست که حفظ الفاظ گوینده، بر نقل به معنا برتری دارد.

پنجم. پیدایش نحله‌های گوناگون اعتقادی و فقهی

فتوا دادن بر خلاف نصّ قرآن کریم و محکّمات آن بسیار دشوار است. از این رو چنین فتوایی در غایت ندرت است. سرّ این مطلب، همان مدوّن بودن قرآن کریم و در دسترس همگان قرارداشتن آن است، مگر آنکه به متشابهات آن تمسک شود. اما مدوّن نبودن احادیث و در دسترس همگان نبودن آن سبب شد که هر کس بر اساس داشته‌ها و دانسته‌های خود فتوا بدهد؛ بی آنکه از روایات موجود نزد دیگران و فتوایی که بر اساس آن داده‌اند، اطلاعی داشته باشد و بر این اساس نحله‌های گوناگونی پدید آمد؛ به ویژه آنکه حواس برخی از نحله‌سازان دنبال هوس‌شان می‌رفت.

ششم. رو آوردن به اجتهاد بی‌معیار

اصل، در احکام عملی اسلام تعبد است؛ یعنی مسلمان باید عملش با اراده الهی که در قالب وحی قرآنی یا وحی بیانی (: روایات) ارائه می‌شود، منطبق باشد. از این رو تا زمانی که روایت می‌تواند پاسخگو باشد، نوبت به اجتهاد نمی‌رسد، مگر آن مباحثی که مربوط به بررسی اصل صدور، یا جهت صدور و یا دلالت روایت باشد. هرگاه دست فقیه از روایت کوتاه باشد،^{۵۲} با اصول و قواعدی که از مجموع آیات، روایات، اجماع و عقل به دست می‌آورد، حکم مسئله مورد نظر را استنباط می‌کند.

پیشرفت اسلام در عرصه زمان و پهنه زمین، گسترش دامنه مسلمانان، تضارب آرا و اندیشه‌ها و تعامل فرهنگها با یکدیگر، پرسشهای جدیدی در حوزه فکری و فرهنگی اسلام مطرح کرد که زعمای اندیشه‌ورز باید به آنها پاسخی قانع‌کننده می‌دادند؛ لیکن کمبود حدیث صحیح و مقبول، دست پیشوایان فکری را بست؛ به گونه‌ای که حتی نمی‌توانستند اصول و قواعدی ضابطه‌مند ارائه کنند تا در چهارچوب آنها پاسخ سؤالات خود را بیابند. از این رو به اجتهاد بی‌بند و بار گراییدند و پاسخ پرسش‌های مطرح شده را در قالب قیاس، استحسان، مصالح مرسله و ... ارائه می‌کردند.

دو گرایش عمده

چهارده قرن پیش از این، که غار حرا همچون صدفی، مروارید پربهای هستی، یعنی رسول مکرم اسلام (صلی الله علیه وآله) را در خود می‌پرورید تا پنجره سعادت از دریچه آن غار به سوی بشریت گشوده شود، نزول امین وحی الهی بر فراز جبل النور و آوای دل‌گشای: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ» او در گوش خاتم انبیا و خاتم رسولان، نزول دین مقدس اسلام را به عنوان آیین جاودان الهی بشارت داد. پس از آن، بانگ رسای آن حضرت در کنار خانه توحید با نوای: «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلَحُوا» بر فراز کوه صفا، اعلان رسمیت این آیین نجات‌بخش و صلاهی جهان شمولی آن به جامعه انسانی بود.

۵۲. اصطلاحاً می‌گویند: مساله، از موارد «ما لا نصّ فیه» است.

پایداری و نستوهی آن نماد ایستادگی در ابلاغ این دین و مقاومت ۲۳ ساله او در تبلیغ این آیین، دامنه وسعت این خوان وسیع نعمت معنوی را چنان گسترش داد که هنگام پرکشیدنش به سوی رفیق اعلا، بساط ثنویت و وثیقت از بخش‌های گسترده‌ای از زمین برچشیده شده بود. نه تنها میلیونها موحد، مکتب او را دین الهی و کتابش را کتاب آسمانی می‌دانستند و به سوی خاستگاه نخستین آیین وی (کعبه) قامت می‌بستند و به نماز می‌ایستادند، بلکه شعار آمیخته با شور و شعورشان شهادت به رسالت وی بود که در کنار شهادت به توحید سرمأذنه‌ها را بلند کرده بود و به آنها زینت می‌بخشید.

پس از ارتحال ملکوتی روح آن حضرت و رخ در نقاب خاک کشیدن بدن آن نیر اعظم (صلی الله علیه وآله) نوزادهای فراوانی که همگی ادعای مسلمانی و پیروی از شریعت وی را داشتند پا به عرصه وجود شرایع آسمانی گذاشتند. بدین ترتیب، تلاش هر نوزادی برای اثبات نامشروع نبودن خود، دست و پا کردن نسب نامه‌ای بود که او را با پدر این آیین یعنی نبی مکرم اسلام و کتاب او یعنی قرآن پیوند دهد. تحمل زحمت برای مشروعیت بخشیدن به اصل «اجماع» و اصرار بر نامیدن خود به «اهل سنت و جماعت» چیزی جز تکاپویی برای دست‌یافتن به چنین نسب نامه مشروعیت‌آور نیست.

به رغم سفارشها و ترغیبهای نبی مکرم (صلی الله علیه وآله) برای نقل حدیث و نوشتن آن، دو گرایش عمده پس از ایشان در این باره پدید آمد که با فرمان عمر بن عبدالعزیز این نزاع صد ساله به پایان رسید:

أ. گرایش برخی همانند عمر بن خطاب، عبدالله بن مسعود، ابو سعید خدری و ... که هر یک به دلیلی خاص، نوشتن حدیث را نمی‌پسندیدند. متأسفانه حاکمیت سقیفه‌ای که بسیاری از نحله‌های اسلامی زیر سایه بی‌پایه آن متولد شدند، جزو این گروه بود. این رخداد فرهنگی پس از تسلط نسبی بر اوضاع سیاسی، اجتماعی، اندک اندک به بی‌میلی خود صورت قانونی داد و حدیث نویسی را ممنوع کرد. این ممنوعیت صد ساله، ارتباط این نحله‌ها را با پیامبر این آیین (صلی الله علیه وآله) جداً به مخاطره انداخت و می‌رفت که به سندی معتبر بر نامشروع بودن این موالید تبدیل شود؛ لیکن فرمان لغو ممنوعیت خلیفه مروانی (عمر بن عبد العزیز) در لب پرتگاه به فریادشان رسید و اوضاع را تا اندازه‌ای دگرگون کرد.

ب. گرایش بعضی چون امیرمؤمنان (علیه السلام)، امام مجتبی (علیه السلام)، انس، عبدالله بن عمرو عاص و ... که به نوشتن احادیث نبوی اهتمام ورزیدند. شیعه که افتخار دارد زعمای فکری او جزو این گروه هستند، به خود می‌بالد که ارتباط او با صاحب شریعت هرگز قطع نشده و دارای نسب نامه‌ای روشن است و به هیچ عنوان مشروعیتش زیر سؤال نمی‌رود.

شیعه و تدوین حدیث

بزرگانی همچون ابورافع، سلمان فارسی، ابوذر غفاری و ... جزو نخستین کسانی هستند که به ثبت احادیث نبوی اقدام کردند، لکن اهتمام امیرمؤمنان (علیه السلام) به عنوان پیشوای این مرام در ثبت و حفظ احادیث نبی مکرم (صلی الله علیه وآله) بی‌سابقه است؛ زیرا هم بیش از دیگران معارف نبوی را به صورت حدیث نوشته است و هم در حالی که دیگران به بهانه‌هایی واهی به احراق و امحای احادیث نبوی می‌پرداختند، علی (علیه السلام) آنها را حفظ کرد و به صورت میراثی گرانبها از خود باقی گذاشت که میان وارثان معصومش (علیهم السلام) دست به دست می‌گشت.

میراث نبوت نزد ائمه طاهرين:

عُذافر صیرفی می‌گوید: همراه حَکَم بن عَتِیْبَه نزد امام باقر (علیه‌السلام) بودم. حَکَم مسائل خود را از آن حضرت می‌پرسید و آن حضرت نیز گرمی‌اش می‌داشت؛ تا آنکه در مسئله‌ای اختلاف کردند. امام باقر (علیه‌السلام) به فرزند خود فرمود: برو آن کتاب علی (علیه‌السلام) را بیاور. فرزندش رفت و کتاب بزرگ لوله کرده‌ای را آورد. امام باقر (علیه‌السلام) آن را گشود و در آن نگریست تا آنکه مسئله مورد بحث را یافت و فرمود: این، خطّ علی (علیه‌السلام) و املائی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) است. آن‌گاه رو به حَکَم کرد و فرمود: ای ابا محمد! تو و سَلَمَه و ابوالمقدّم به چپ و راست دنیا، هر جا می‌خواهید بروید؛ لیکن بدانید علمی اطمینان بخش‌تر از علم کسانی که جبرئیل بر آنها نازل می‌شود، نمی‌یابید.^{۵۳}

زراره می‌گوید: مسئله‌ای درباره ارث جدّ را از امام باقر (علیه‌السلام) پرسیدم. امام فرمود: هر کس به نظر خود چیزی در این باره گفته است، جز امیرمؤمنان (علیه‌السلام) [که حکم خدا را بیان کرده است]. گفتم: خدا شما را خیر دهد! امیرمؤمنان (علیه‌السلام) چه فرمود؟ امام باقر (علیه‌السلام) فرمود: فردا بیا تا آن را برای تو بخوانم. گفتم: خودتان بفرمایید، بهتر از آن است که برایم بخوانید. فرمود: آنچه می‌گویم گوش کن؛ فردا بیا تا از روی کتاب برای تو بخوانم. فردای آن روز بین ظهر و عصر ساعتی که همیشه تنهایی با او خلوت می‌کردم تا بر اثر حضور دیگران جواب تقیه‌ای به سؤال‌هایم ندهد، به سراغ آن حضرت رفتم. وقتی وارد شدم به فرزند خود (جعفر علیه‌السلام) رو کرد و فرمود: صحیفه فرائض را برای زراره بخوان. آن‌گاه خودش برای خوانیدن به پاخاست. من و جعفر (علیه‌السلام) تنها ماندیم. سپس امام صادق (علیه‌السلام) رفت و نوشته‌هایی را که طومارگونه در هم پیچیده شده بود و به اندازه ران شتر ضخامت داشت، برایم آورد. ... هنگامی که یک طرف آن را به دستم داد از درستی و ضخامت آن پیدا بود که از کتابهای پیشینیان است. ... پس از مطالعه آن را در هم پیچیدم و به امام صادق (علیه‌السلام) برگرداندم. فردای آن روز با امام باقر (علیه‌السلام) ملاقات کردم، فرمود: صحیفه فرائض را خواندی؟ گفتم: آری...؛ آن‌گاه فرمود: ای زراره! به خدا سوگند! حق، همان چیزی است که تو دیدی. آنچه دیدی املائی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و خطّ علی (علیه‌السلام) است. در این هنگام، شیطان وسوسه‌ام کرد که او از کجا می‌داند که این نوشته، املائی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و خطّ علی (علیه‌السلام) است؟ لیکن قبل از آنکه چیزی بگویم امام باقر (علیه‌السلام) گفت: ای زراره! هرگز شک نکن. شیطان دوست دارد که تو را به شک بیندازد و به تو القا کند که من از کجا می‌دانم این نوشته، املائی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و خطّ علی (علیه‌السلام) است. پدرم از جدّم روایت کرده که امیرمؤمنان (علیه‌السلام) به او گفته است که اینها املائی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و خطّ من است.^{۵۴}

این کتاب، همان است که از آن به عنوان میراث ویژه امامان (علیهم‌السلام) یاد شده است. امام صادق (علیه‌السلام) نیز در بیانی تصریح فرمود که کتابهای پدرم به من منتقل شده است.^{۵۵} و در بیانی دیگر، به مُعلی بن خُنَیس فرمود: حضرت علی (علیه‌السلام) هنگام عزیمت به عراق کتابهای خود را نزد ام‌سلمه امانت گذاشت؛ پس از او به امام حسن (علیه‌السلام) رسید و سپس به امام حسین (علیه‌السلام) و آن‌گاه به

۵۳. رجال نجاشی، ص ۳۶۰

۵۴. کافی، کلینی، ج ۷، ص ۹۴

۵۵. بصائر الدرجات، ص ۱۸۷

امام سجّاد (علیه السلام) و پس از او به پدرم رسید.^{۵۶} طول این کتاب که همه مسائل مردم حتی دیه خراش کوچک در آن آمده است و «جامعه» نیز نامیده می‌شود، هفتاد ذراع است^{۵۷} که گاهی نیز از تعدد آن سخن گفته‌اند.^{۵۸}

از یکسو قدرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در فهم مطالب و از سوی دیگر اهتمام این خاندان بر حفظ و نگهداری احادیث نبوی، نه تنها بهترین انگیزه برای حدیث‌گویی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و املائی آن به حضرت علی (علیه السلام) بود؛ بلکه سبب شده بود که رسول مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) برای علی (علیه السلام) کلاس درس اختصاصی دایر کند و این را همگان می‌دانستند. البته خانواده آن حضرت (علیه السلام) نیز اجازه شرکت در این کلاس ویژه را داشتند.

آن حضرت، اشتباهی زاید الوصفش برای شنیدن کلام رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را چنین توصیف می‌نماید: همه اصحاب توانایی پرسش از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و فهمیدن مطالب آن حضرت را نداشتند، بلکه دوست می‌داشتند که رهگذری از راه برسد و چیزی بپرسد تا آنها از رهگذر سؤال او، بهره‌ای ببرند؛ اما من هر روز یک نوبت و هر شب یک نوبت بر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) وارد می‌شدم و او با من خلوت میکرد و در هر موضوعی با او بودم. اصحاب پیغمبر (صلی الله علیه و آله) می‌دانند که جز من با هیچ کس چنین رفتار نمی‌کرد، بسا بود که در خانه خودم بودم و پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نزد من می‌آمد و این همنشینی در خانه من بیشتر از خانه پیغمبر (صلی الله علیه و آله) واقع می‌شد و چون در بعضی از منازل بر آن حضرت وارد می‌شدم، زنان خود را بیرون می‌کرد و تنها با من بود و چون برای خلوت به منزل من می‌آمد، فاطمه و هیچ یک از پسرانم را بیرون نمی‌کرد. چون از او می‌پرسیدم جواب می‌داد و چون پرسش تمام می‌شد و خاموش می‌شدم، او شروع می‌فرمود. هیچ آیه‌ای از قرآن بر رسول خدا (ص) نازل نشد، جز اینکه برای من خواند و املا فرمود و من بخط خود نوشتم و تأویل و تفسیر و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و خاص و عام آن را به من آموخت و از خدا خواست که فهم و حفظ آن را به من عطا فرماید. و از زمانی که آن دعا را درباره من کرد، هیچ آیه‌ای از قرآن و هیچ علمی را که املا فرمود و من نوشتم، فراموش نکردم و آنچه را که خدا تعلیمش فرمود از حلال و حرام و امر و نهی گذشته و آینده و نوشته‌ای که بر هر پیغمبر پیش از او نازل شده بود از طاعت و معصیت به من تعلیم فرمود و من حفظش کردم و حتی یک حرف آن را فراموش نکردم.^{۵۹}

این احادیث که نمونه‌های آن فراوان است دلالت می‌کند که میراث علمی و کتاب‌های رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) او که نزد خاندان مطهرش به امانت گذاشته شد، به گونه‌ای محسوس بود که گاهی دیگران نیز می‌توانستند آنها را مشاهده کنند و از روی آن بخوانند؛ نه آنکه از امور معنوی محض باشد. بدین ترتیب، حضرت علی (علیه السلام) و سایر پیشوایان معصوم (علیهم السلام) که زمامداران فکری شیعه هستند و شیعیان افتخار پیروی از آنها را دارند، احکام و معارف دینی را از کتاب‌هایی نقل می‌کردند که انتساب مستقیم به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) داشت، از این رو انحراف و اعوجاجی در سیستم فکری آنها یافت نخواهد شد؛ زیرا افزون بر ارتباط معنوی، ارتباط ظاهری‌شان نیز با صاحب شریعت پیوسته برقرار ماند.

۵۶. بصائر الدرجات، ص ۱۸۲

۵۷. بصائر الدرجات، ص ۱۶۲

۵۸. بصائر الدرجات، ص ۱۶۹

۵۹. کافی، کلینی، ج ۱، ص ۶۴

آنچه گفته شد بدون در نظر گرفتن مقامات معنوی ائمه (علیهم السلام) بود؛ لیکن ممکن است کسی بگوید مراد از کتاب، سلاح و سایر ودایع رسالت که در این روایات و مشابه آنها آمده، اموری معنوی است که تنها ارتباط معنوی حضرت علی (علیه السلام) و فرزندان را با رسول خدا (صلی الله علیه وآله) ثابت می کند، از این رو نقل مستقیم از کتابهای رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را نمی توان از آنها فهمید و بر آنچه شما گفتید دلالت ندارد.

پاسخ آنکه: اولاً ظاهر تعبیراتی همانند امانت گذاشتن کتاب نزد ام سلمه، کتاب بزرگ لوله شده، خواندن زراره از روی آن و ...، همگی تأیید می کند که آنها کتابهایی عادی بوده است. افزون بر این، در برخی روایات، از این قسم از علوم به عنوان «اثر» و یادگاری از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) که قابل افزایش نیست، یاد شده است. در حالی که علم امامت که از امور معنوی و جزو شئون امامت است، هرگز محسوس دیگران نیست و هیچ یک از ورثه توقع آن را نداشتند و هر روز و شب حادث می شود و افزایش می یابد. در نقل جالبی آمده که منصور بن حازم از امام صادق (علیه السلام) پرسید: مردم می گویند که شما صحیفه ای دارید که طول آن هفتاد زراع است و در آن هر آنچه مردم به آن نیاز دارند، موجود است و این علم است. حضرت در پاسخ فرمود: این علم نیست؛ بلکه این اثر بر جای مانده از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است. علم آن چیزی است که در هر لحظه از شبانه روز بر ما افزوده می شود.^{۶۰} در نقل دیگر آمده که حضرت فرمود: [این علم همواره در حال زیاد شده است] که اگر چنین نباشد، به پایان می رسد.^{۶۱}

شاهد دیگر، توصیه نبی مکرم (صلی الله علیه وآله) به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در نوشتن حدیث است. هنگامی که آن حضرت پرسید: آیا دلیل این توصیه، نگرانی شما از فراموش کردن من است؟ فرمود: پس از دعایی که به تو کردم، نگرانی از فراموشی ات ندارم؛ لیکن تو برای شرکای خود بنویس. پرسید: شرکای من کیستند؟ فرمود: امامانی که از فرزندان تو هستند و به وسیله آنها بر امتم باران می بارد؛ دعایشان به اجابت می رسد؛ بلا از آنها برداشته می شود؛ رحمت از آسمان نازل می گردد؛ آن گاه با اشاره به امام مجتبی (علیه السلام) فرمود: این، نخستین آنهاست. سپس به امام حسین (علیه السلام) به عنوان دومین آنها اشاره کرد و آن گاه فرمود: بقیه از فرزندان تو هستند.^{۶۲}

این حدیث به خوبی نشان می دهد که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خواست که احادیث او در کاغذهای عادی نوشته شود و به صورت همین کتابهای متداول و معمولی درآید و برای فرزندان معصومش باقی بماند، تا به شکل سندی قابل ارائه به دیگران باشد، زیرا فراموش نکردن را با قاطعیت از حضرت علی (علیه السلام) نفی کرد و با توجه به اشتراک امامان معصوم (علیهم السلام) در خصلت های ویژه امامت، فراموش نکردن نیز یکی از آنهاست. فراموش کردن احکام دین، تفسیر آیات و ... از آنها نیز منتفی است، از این رو نه امیرمؤمنان (علیه السلام) نیاز شخصی به چنین نوشته ای داشت و نه سایر امامان معصوم (علیهم السلام)؛ لکن پیامبر (صلی الله علیه وآله) می خواست سندی مکتوب برای فرزندان معصومش بماند، تا بر ارتباط ظاهری آنها با صاحب شریعت دلالت داشته باشد. البته این علم، چون به شخصیت حقوقی تعلق می گیرد، همه افرادی که دارای این شخصیت اند در آن سهیم اند. اولین واسطه در دریافت علم الهی، نبی مکرم (صلی الله علیه وآله) است؛ پس از او به امیرمؤمنان (علیه السلام) و سپس به سایر ائمه (علیهم السلام) می رسد.

۶۰ بصائر الدرجات، ص ۱۵۹

۶۱ کافی، کلینی، ج ۱، ص ۲۵۴

۶۲ بصائر الدرجات، ص ۱۸۷

ثانیاً بر فرض اثبات نشدن مدعای ما در پاسخ اول، این مطلب، به ادعای اصلی ما یعنی ارتباط علمی امامان شیعه با رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) خدشه‌ای وارد نمی‌کند، چون به نظر ما مجموع روایات ذکر شده در صفحات گذشته و ذکر نشده که بسیار فراوان است، دوگونه ارتباط را میان ائمه (علیهم‌السلام) و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ثابت می‌کند: اول: ارتباط ظاهری و دوم: ارتباط معنوی. در حالی که از نظر مستشکل، این ارتباط تنها از بُعد معنوی و شخصیت حقوقی قابل اثبات است. به هر روی، اصل ارتباط ناگسستگی (اعم از ظاهری و معنوی) میان پیشوایان شیعه و رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) انکارناپذیر است.

هَمّت پیروان راستین

بنا بر آنچه گذشت، بی‌هیچ تردیدی می‌توان گفت که احادیث امیر مؤمنان علی (علیه‌السلام) و سایر پیشوایان معصوم (علیهم‌السلام) حجت است و می‌تواند مبنای استدلال و معیار عمل قرار گیرد؛ خواه عصمت آنها ثابت شود یا نشود؛ خواه شخصیت حقوقی و مقامات معنوی و علمی‌شان پذیرفته شود یا انکار گردد، زیرا حداقل آن است که آنها افراد موثق و امینی بوده‌اند که به کتاب‌های رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دسترسی داشته‌اند و آنها را نقل کرده‌اند. این حجیت و اعتبار سبب شده بود که پیروان صادق آنان با لبیک گفتن به ترغیب و تشویق پیشوایان خود و تأسی به روش و منش آنها و بدون اعتنا به منع حاکمیت سقیفه‌ای، اهتمامی جدی بر ثبت و تدوین احادیث آنان داشته باشند.

برای نمونه سعید بن جبیر هنگامی که زانوی شاگردی نزد ابن عباس، شاگرد برجسته و معروف امیرمؤمنان (علیه‌السلام) به زمین می‌زد و گرم شدن چانه‌های حدیث‌گوی ابن عباس، انگشتان وی را در نوشتن حدیث، داغ می‌کرد و نوشت افزایش به پایان می‌رسید، روی کفش و زیر آن، کف دست، روی زین اسب و... می‌نوشت و پس از آنکه آن را در جای مناسب منتقل می‌کرد و می‌نوشت، آنها را پاک می‌نمود.^{۶۳}

اصبغ بن نباته، عبدالله بن ابی‌رافع، حرث بن عبدالله العور همدانی، ربیع بن سمیع، سلیم بن قیس، علی بن ابی‌رافع، میثم تمار، عبیدالله بن حر الجعفی، محمد بن قیس البجلی، یعلی بن مرّه و... کسانی هستند که به عنوان راویان طبقه اول از امیرمؤمنان (علیه‌السلام) روایت نقل کرده و آن را نوشته‌اند.

جابر بن یزید جعفی، زید بن علی بن الحسین (علیهما‌السلام)، حسین بن ثور، زیاد بن منذر و... در طبقه دوم‌اند که از امام سجاد و امام باقر (علیهما‌السلام) روایت نقل کرده و به جمع‌آوری احادیث و تألیف کتاب پرداخته‌اند.

پس از این دو طبقه، هنگامی که افرادی همانند یحیی بن قاسم، عبدالمؤمن بن القاسم، زراره، محمد بن مسلم، بسام صیرفی، ابوعبیده حذاء، زکریا بن عبدالله، ثور بن ابی‌فاخته، جحدر بن مغیره، حجر بن زائدة الحضرمی، معاویه بن عمار، مطلب بن زهری، عبدالله بن میمون و... به گردآوری و تدوین احادیث امام سجاد و امام باقر (علیهما‌السلام) مشغول بودند، افرادی همانند ابن جریر (م ۵۱۵۰هـ)، مالک بن انس (م ۱۷۹هـ) و... به عنوان طبقه اول راویان اهل سنت از آزادی فراهم آمده از لغو ممنوعیت حدیث نویسی به دست عمر بن عبدالعزیز بهره برده و به صورت خیلی محدود به تدوین حدیث پرداختند، در حالی که عقبه زمان، اندک اندک نیمه دوم سده دوم هجرت را پشت سر می‌گذاشت. بدین ترتیب، حدیث‌نویسان «اهل سنت و جماعت»، دو طبقه عقب افتادند.

تحلیل رفتن قدرت فرزندان امیه و نزاع فرزندان عباس با آنها برای تصاحب زمام حاکمیت، مصداق: «اللهم اشغل الظالمين بالظالمين» و تلاش صادق آل محمد (صلی الله علیه و آله) برای بهره‌وری هرچه بیشتر از توان و ظرفیت در تربیت شاگرد، تحقق: «و اجعلنا بينهم سالمين غانمين» بود تا جایی که سیره‌نگاران و پژوهندگان تاریخ حدیث، چهار هزار شاگرد برای آن حضرت ذکر کرده‌اند،^{۶۴} که اکثر آنها دارای کتاب بوده و یادگاری از خود به جا گذاشتند. «و شاء» از اصحاب امام رضا (علیه السلام) که می‌گوید: تنها در مسجد کوفه، نهصد شیخ حدیث‌گو را دیدم که «حدثنی جعفر بن محمد» می‌گفتند.^{۶۵}

همت والای این شاگردان صادق و پرتلاش نیز در ثبت احادیث ستودنی است. دأب آن‌ها این بود که هرگاه روایتی از یکی از امامان معصوم (علیهم السلام) می‌شنیدند، بلافاصله و بدون تأخیر آن را ثبت می‌کردند تا گذشت ایام آن حدیث یا قسمتی از آن را به تندباد فراموشی نسپارد.^{۶۶} حتی برخی از آنها برای این مقصود همواره نوشت افزار با خود داشتند و بی‌استثنا هر سخن یا فتوایی که از امام (علیه السلام) می‌شنیدند، ثبت می‌کردند.^{۶۷} این افراد که طبقه چهارم راویان و کاتبان حدیث بودند، به گفته شهید اول، از نقاط گوناگون مملکت اسلامی گردآمده بودند.

نهضت ثبت و تدوین حدیث، از این پس که اهل سنت نیز بر اثر رفع ممنوعیت به آن رو آوردند، به مرحله تازه‌ای رسید و مکتوبات فراوانی از احادیث امامان معصوم (علیهم السلام) به رشته تحریر درآمد که از میان آنها، چهارصد مکتوب از چهارصد نویسنده از شاگردان امام باقر و امام صادق و سایر ائمه (علیهم السلام) به لحاظ برخی ویژگی‌ها شهرت ویژه‌ای یافتند و «اصول اربعه‌ا» نام گرفتند.^{۶۸} این اصول به سبب تقریر ائمه طاهرین (علیهم السلام)، از اعتبار خاصی برخوردار است به گونه‌ای که تعبیر «له أصل» در کتب رجالی، موجب اعتبار مؤلف می‌شود.

ابتکار «محمّدون ثلاث»

محوریت «اصول اربعه‌ا» تا اقدام «محمّدون ثلاث»^{۶۹} برای جمع‌آوری و تبویب این اصول و تألیف «کتب اربعه»^{۷۰} ادامه داشت؛ چنانکه برخی از آن اصول هم‌اکنون نیز وجود دارد؛ لیکن بسیاری از آنها هنگام آتش سوزی کتابخانه شیخ مفید (ره) و شیخ طوسی (ره) از بین

۶۴. الارشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۱۷۹

۶۵. رجال نجاشی، ص ۴۰

۶۶. الرواشح السماویة، محقق داماد، ص ۱۶۰

۶۷. مهج الدعوات، سید بن طاووس، ص ۲۱۹

۶۸. «کتاب» عنوانی عام است؛ اما «اصل» تنها به نوشته‌هایی اطلاق می‌شود که نویسنده آن، حدیث را مستقیماً یا با یک واسطه از معصوم شنیده باشد و به بیان دیگر، دست اول باشد؛ اما اگر دست دوم شده باشد، یعنی همه یا برخی از احادیث آن را از کتاب دیگری نقل کند هرچند آن کتاب واسطه، جزو «اصول» و نویسنده آن مطمئن و موثق باشد آن نوشته را اصل نمی‌نامند، بلکه همان عنوان عام «کتاب» بر آن صادق است و بس (الذریعه، شیخ آقا بزرگ تهرانی، ج ۲، ص ۱۲۶).

۶۹. محمدون ثلاث که از قضا هر سه نفرشان به «ابوجعفر» مکنی هستند، عبارتند از: الف. ابوجعفر، محمد بن یعقوب کلینی، مشهور به «ثقة الاسلام» (م. ۳۲۹ ه. ق. دوران غیبت صغرا) ب. ابوجعفر، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، مشهور به «شیخ صدوق» و «رئیس المحدثین» (م. ۳۸۰ یا ۳۸۱ ه. ق.) ج. ابوجعفر، محمد بن حسن طوسی مشهور به «شیخ الطائفة» (م. ۴۶۰ ه. ق.).

رفت. هرچند دیگران نیز در تألیف این گونه کتاب‌ها تلاشی مشکور داشتند؛ لیکن خصوصياتی همانند جامعیت ویژه، اعتبار مؤلف، محوریت احکام فقهی و مانند آن، عصایی از کتب اربعه ساخت که بدون آن پیمودن راه سنگلاخ و نفس‌گیر اجتهاد برای هیچ فقیهی مقدور نیست. از این‌رو محوریت آن اصول «چهارصد گانه» به این «اصول چهارگانه» منتقل شد.

گفتنی است که بر خلاف امام بخاری و مسلم نیشابوری، تلاش بی‌امان مؤلفان کتب اربعه و اطمینان آنان به صدور روایات منقولشان سبب نشد که کتاب خود را «صحیح» بنامند و دیگران را از پهن کردن سفره اجتهاد در رجال و درایه نظیر اجتهاد در متن محروم و به پذیرش بی‌چون و چرای آن روایات ملزم بدانند؛ بلکه همواره باب اجتهاد را به روی فقیهان روایت‌شناس بازگذاشته‌اند. از این‌رو هر شایسته توانمندی می‌تواند با به کارگرفتن ابزار صحیح اجتهاد، روایات این کتابها را در ترازوی نقد و بررسی بگذارد و صحیح آن را از سقیم بازشناسد و براساس شناخت خود، روایات را قبول یا رد نماید. سعی مشکور فقه‌های عظام در تنظیم کتابهای رجال و بررسی مشیخه‌ها و طریق هر یک از مؤلفان کتب اربعه به اصول اربعه‌ا و سخت‌گیریهایی که در پذیرش روایات حتی در احادیث کتب اربعه داشتند، همگی در این جهت بوده است.

پس از آن در طول تاریخ کتابهای فراوانی در زمینه حدیث از قلم بزرگان شیعه تراوش کرد تا آنکه «محمّدون ثلاث» دوم^{۷۱} با تألیف کتاب «الوافی»، «وسائل الشیعه» و «بحار الأنوار» نظم دیگری به احادیث اهل بیت عصمت و طهارت بخشیدند و سپس «شیخ عبدالله بحرانی» با تنظیم «عوالم العلوم و المعارف و الأحوال»، «میرزا حسین نوری» مشهور به «محدث نوری» (م. ۱۳۲۰ ه.ق) با تألیف «مستدرک الوسائل» و شاگرد او «شیخ عباس قمی» (م. ۱۳۵۹ ه.ق) با تنظیم «سفینه البحار»، راه طولانی و بی‌انقطاع حدیث‌نویسی شیعه را که هرگز گسستی نداشت، ادامه دادند.

۷۰. این چهار کتاب که گاهی از آنها به «اصول اربعه» یاد می‌شود، عبارتند از الکافی شیخ کلینی (شامل: اصول، فروع و روضه)؛ فقیه من لایحضره الفقیه شیخ صدوق که به اختصار «فقیه» یا «من لایحضر» یا «من لایحضره الفقیه» نامیده می‌شود؛ تهذیب الأحکام که شرح روایی شیخ الطائفه بر کتاب «مقنعه» استادش شیخ مفید است و الاستبصار فیما اختلف من الأخبار که مشتمل بر تأملات شیخ الطائفه برای رفع تعارض روایات با یکدیگر است. در درس‌های آینده به تفصیل با این کتب، آشنا خواهیم شد.

۷۱. محمدون ثلاث دوم عبارتند از: الف. محمد بن مرتضی بن محمود، ملقب به فیض کاشانی که به «مولی محسن فیض» نیز مشهور است (م. ۱۰۹۱ ه.ق)؛ ب. محمد بن حسن بن علی معروف به «شیخ حر عاملی» (م. ۱۱۰۴ ه.ق) و ج. محمد باقر بن محمد تقی مشهور به علامه مجلسی (م. ۱۱۱۱ ه.ق).

سؤالات این درس:

۱. معارف دینی ارائه شده توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله، چگونه به نسل های آینده انتقال یافت؟
۲. اقدامات تخریبی در حوزه حدیث، در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و بعد از آن حضرت چه بود؟
۳. اقدامات تخریبی در حوزه حدیث، چه خساراتی را به دنبال داشت؟
۴. نگاه اهل سنت و جماعت به مسأله تدوین حدیث چگونه بود؟ چه اقداماتی در این زمینه توسط آنها صورت گرفت؟
۵. نگاه شیعه به مسأله تدوین حدیث چگونه بود؟ چه اقداماتی در این زمینه توسط آنها صورت گرفت؟

منابع برای مطالعه بیشتر:

جوادی آملی، عبد الله، ادب فنای مقربان، جلد ۴

مجید معارف، تاریخ حدیث شیعه

مجید معارف، تاریخ عمومی حدیث

۱. تعریف فقه الحديث، بیان مسائل و جایگاه آن:

فقه الحديث در حقیقت به معنای تفسیر حدیث است. و همان گونه که درباره قرآن می‌گوییم که وجود ابهاماتی در آیات، تفسیر قرآن را ضروری می‌سازد، درباره حدیث نیز چنین است؛ یعنی به خاطر وجود ابهامات و مشکلاتی در دست یافتن به معنای حدیث، تفسیر آن ضروری می‌باشد. بر این اساس، تاریخ و مصطلحات حدیث، همسان با علوم قرآنی و فقه الحديث همسان با تفسیر قرآن است و دانش رجال الحديث که مختص به حدیث است، به خاطر وجود پدیده سند در روایات است که این پدیده در قرآن وجود ندارد. در واقع فقه الحديث علمی است که علاوه بر شرح لغات حدیث، در صدد فهم صحیح و عمیق از حدیث و معنای مستفاد از آن و استنباط مطالبی جدید نیز هست. در این علم از اطلاق و تقييد و عموم و خصوص و داشتن معارض و ... درباره حدیث بحث می‌شود. فقه الحديث از سویی مبانی فهم و از سوی دیگر شرح و تفسیر روایات را شامل می‌گردد. غایت نهایی که فقه الحديث می‌تواند آن را دنبال نماید این است که علاوه بر فهم تک تک کلمات اهل بیت علیهم السلام، منظومه فکری و عقیدتی ایشان را که برگرفته از وحی است نیز تا حد امکان نشان دهد. در اهمیت این علم همین بس که حضرت امام صادق علیه السلام فرموده‌اند: "یک روایت که آن را بفهمی بهتر از هزار روایت است که به نقل آن پردازی."^{۲۱} این تفسیرهای نادرست از کلام بزرگان دین بوده است که در طول تاریخ سبب پیدایش فرقه‌ها و نحله‌های منحرف شده که خود نشان می‌دهد خطر کج فهمی از احادیث، بسیار بزرگ است.

۲. نیاز به فقه الحديث:

اسباب نیازمندی به فقه الحديث به چند دسته تقسیم می‌شود:

۱. سطح بالای محتوا: معارف اهل بیت علیهم السلام ریشه در عالم غیب دارد و این در حالی است که ایشان برای بیان این مطالب از واژگان عرفی بهره می‌گیرند. از این رو، برای روشن کردن مراد معصوم علیه السلام، به تلاش فکری خاصی نیاز است که این فرآیند فهم فقه الحديث می‌نامیم.
۲. عدم طرح تمام جوانب یک موضوع در یک روایت: معصومین علیهم السلام در بیان اهداف خود، تمام مباحث مربوط به یک موضوع را یکجا مطرح نکرده‌اند؛ بلکه گاهی در حدیث واحد، از موضوع‌های متعدد سخن به میان آورده‌اند یا در یک حدیث، مفهوم عام یا مطلق آمده و مخصّص یا مقید آن در روایت دیگر وارد شده است و در نتیجه، برای فهم مراد گوینده حدیث، مراجعه به سایر احادیث ضرورت می‌یابد.
۳. گستردگی دلالت: از آن جا که احادیث اهل بیت علیهم السلام ترجمان وحی الهی است و شباهت بسیاری با آیات قرآن دارد، همان گونه که آیات به صورت الفاظی کوتاه با معارفی بلند و ژرف و گسترده نازل شده‌اند، احادیث نیز به همین شیوه بیان گشته‌اند و در آن‌ها از حد اکثر ظرفیت الفاظ و عبارات برای رساندن معانی استفاده شده است. گفتار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام نیز به اصطلاح جوامع الکلم محسوب می‌شوند؛ لذا برای پی بردن به معانی آن‌ها نیازمند توضیح و تفسیر هستیم. از سوی دیگر چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و اهل بیت او علیهم السلام، در مقام هدایت قرار داشتند و روایات را برای راهنمایی توده مردم بیان کرده‌اند، از این رو سخنانشان نیازمند تفسیر و تبیین است تا بتواند در زندگی، ملاک عمل قرار گیرد.

^{۲۱}. معانی الأخبار، ص ۲

۳. مراحل فقه الحديث

مراحل اساسی فقه الحديث را می توان در دو مطلب بیان نمود:

۱. فهم متن روایات: در این مرحله لازم است که ابتدا مفردات کلام و پس از آن ترکیب کلام شناخته شود و به تعبیر اصول فقه، مدلول استعمالی کلام کشف گردد.
۲. فهم مراد اصلی گوینده کلام: منظور آن است که معنای نهفته در متن باید کشف شود و به تعبیر اصولیین مراد جدی گوینده معلوم شود و دانسته شود که با مراد استعمالی تفاوتی دارد یا نه؟ در این مرحله لازم است که قرائن لفظی و مقامی کلام شناخته شود، مجموع روایات دیگر که می توانند روایت را تایید نمایند یا با آن تعارض داشته باشند، جمع گردد و نهایتاً از مجموع دانسته ها در فهم کلام استفاده شود. همان گونه که گذشت، اولین گام برای فهم معنای روایات، دانستن معنای لغوی واژگان روایات است. در شناخت معنی واژگان روایات بایسته است که به نکاتی توجه نماییم:

فهم واژگان روایات

با توجه به اینکه زبان در طول زمان دچار تغییر می شود و برخی از واژگان آن منسوخ و برخی متولد می شوند و برخی نیز دچار تغییر معنایی می شوند؛ لذا در فهم معنای واژگان روایات این نکته حائز اهمیت است که آن معنا از روایات برای ما معتبر است که در زمان معصومین علیهم السلام هم کاربرد داشته باشد. همچنین امکان دارد که واژه ای در انتقال از عربی به فارسی معنی دیگری غیر از آنچه در عربی داشته است پیدا کرده باشد که از تحمیل این معانی به کلام اهل بیت علیهم السلام نیز باید پرهیز نمود.

به عنوان مثال در این زمینه می توان به کلمه ولی در حدیث غدیر اشاره نمود. متکلمان، محدثان و مفسران شیعه، واژه ولی در آیه ولایت و نیز در حدیث: «من کنت مولاه فعلی مولاه» را به معنای اولی در تصرف، یا همان حکومت و امامت می دانند؛ اما عالمان اهل سنت آن را به معنای هم پیمان، دوست، ناصر و... دانسته اند. بر اساس هر کدام از دو معنای گفته شده مفهوم متفاوتی از روایت قابل برداشت است. در این زمینه شیخ مفید با نگارش کتابی تحت عنوان: «رسالة فی معنی المولی» سعی کرده است با توجه به مدلول لغت مولی درباره حدیث غدیر اظهار نظر نماید.

راه های شناخت معنای مفردات حدیثی: برای شناخت معنای مفردات موجود در روایات، سه راه مهم وجود دارد:

۱. رجوع به کتاب های لغت عرب از جمله کتاب العین اثر خلیل بن احمد فراهیدی که از جمله قدیمی ترین این کتاب ها است و کتاب لسان العرب اثر ابن منظور که این کتاب نیز از کتاب های مهم در این زمینه محسوب می شود.
۲. رجوع به منابعی که تخصصاً درباره لغات به کار رفته در روایات، نگاشته شده است و از آن ها با عنوان غریب الحديث یاد می شود. کتاب غریب الحديث قاسم بن سلّام، غریب الحديث هروی، النهایه فی غریب الحديث اثر ابن اثیر و الفائق فی غریب الحديث اثر زمخشری، می تواند در این زمینه راهگشا باشد. همچنین می توان به کتاب مجمع البحرین طریحی و کتاب غریب بحار الانوار اشاره نمود که اولی درباره لغات مشکل قرآن کریم و روایات و دومی درباره لغات مشکل بحار الانوار نگاشته شده اند.
۳. علاوه بر رجوع به منابع لغوی، انس با روایات و جمع آوری آن ها تحت نظام واحد نیز می تواند فهم معنای مفردات آن ها را برای ما آسان تر سازد. این مهم می تواند ما را با معانی روایات در عصر اهل بیت علیهم السلام و نیز مفهوم خاص برخی واژگان در کلام ایشان آشنا سازد. به عنوان مثال فردی که با روایات اهل بیت علیهم السلام انس داشته باشد، به خوبی می تواند درک کند که واژه فقه در زمان اهل بیت علیهم السلام بر خلاف عصر کنونی اختصاصی به علم به تکلیف بندگان نداشته و به مفهوم عام، تمام معارف دینی را شامل می

شده است. بنابراین روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله که بیان می دارد: «من حفظ من أمتی أربعين حديثاً مما يحتاجون إليه من أمر دينهم بعثه الله يوم القيامة فقيهاً عالماً»^{۷۳} لزوماً به معنی این نیست که آن فرد در روز قیامت به درجه اجتهاد خواهد رسید؛ بلکه منظور فهم عمیق معارف دینی است. نیز فردی که با روایات اهل بیت علیهم السلام انس داشته باشد، می داند که واژه مومن و منافق در لسان روایات درباره فرد شیعه و فرد عامی به کار رفته است و این در حالی است که در کتب لغت این معنی برای مومن و منافق ذکر نشده است.

از سوی دیگر باید به صرف عربی نیز در فهم معنای کلام اهل بیت علیهم السلام توجه نمود. گاه تغییر یک حرف در کلمه یا حتی حرکت و سکون آن به تغییر معنای آن می انجامد. همان گونه که می دانیم، در برهه ای از عصر صدور حدیث، حرکت حروف نوشته نمی شده است. توجه به شکل واژه و چگونگی تغییرات آن بسیار مهم است و گاه اجمال آن، به اختلافاتی در درک و تفسیر حدیث منجر شده است. به عنوان مثال در روایت نبوی آمده است: «لا إيمان لمن لا يأمن جاره بوائقه»^{۷۴} در صورتی که ندانیم بوائق جمع بائقه و به معنای ستم و ظلم است، نمی توانیم معنای این روایت را درک نماییم.

فهم ترکیب های موجود در روایات و ساختارهای جمله:

با توجه به اینکه هر کلمه ای در جمله در زبان عربی، نقش مخصوصی را ایفا می نماید؛ پس از فهم معنای لغت و تحلیل صرفی آن، نوبت به تعیین اعراب آن در جمله خواهد رسید. اختلاف در نوع اعراب می تواند معانی متفاوتی را از کلام در ذهن متبادر سازد. به عنوان مثال در این باره می توان به روایتی از امام کاظم علیه السلام اشاره نمود که فرمودند: «وکفی بک جهلاً أن ترکب ما نهیت عنه»^{۷۵} عبارت نهیت را می توان به چهار گونه اعراب نمود که در هر صورت معنای متفاوتی از کلام فهمیده خواهد شد. در صورتی که عبارت را «نَهَيْتَ» بخوانیم معنی این گونه خواهد شد که در نادانی تو همین بس که آن چه خود از آن نهی می کنی را انجام دهی. در صورتی که عبارت را «نُهِيتَ» بخوانیم معنی این گونه خواهد بود که در جهل تو همین بس که کاری را که از آن نهی شده ای، انجام دهی. در صورتی که عبارت را «نَهَيْتُ» بخوانیم، معنای عبارت این گونه خواهد بود که در جهل تو همین کافی است که کاری را که من از انجام آن نهی نموده ام، انجام دهی و در صورتی که عبارت را «نُهِيتُ» بخوانیم معنی این گونه خواهد بود که برای تو همین کافی است که عملی را که من از آن نهی شده ام، انجام دهی. این مثال به خوبی نشان می دهد که اعراب های مختلف تا چه میزان در اختلاف معنای به دست آمده موثر خواهند بود.

پس از این که عبارت را از دید صرف و نحو بررسی نمودیم، نکته مهم بعدی آشنایی با ترکیب های موجود در روایات است. ترکیب هایی که ممکن است حاصل جمع تمام اجزای آن، بیان کننده معنایی که از تک تک اجزای ترکیب برداشت می شود، نبوده باشد. به عنوان مثال در روایت داریم: «فمن عقل عن الله اعتزل اهل الدنيا و من فیها» عبارت «عقل عن الله» یک ترکیب است که به معنی کسب معرفت از خدا است به این نحو که انسان علم خود را از کتاب و سنت دریافت نماید.^{۷۶} بنابراین معنی این روایت این است که آن که معرفت خود را از کتاب و سنت الهی دریافت نماید، از اهل دنیا و آنچه در آن است، کناره خواهد گرفت.

^{۷۳}. خصال، ص ۵۴۱

^{۷۴}. کافی، ج ۲، ص ۶۶۶

^{۷۵}. کافی، ج ۱، ص ۱۶

^{۷۶}. مجمع البحرین، ج ۵، ص ۴۲۶

از سوی دیگر باید به وجود مجاز در روایات اهل بیت علیهم السلام نیز توجه نمود. مجاز کاربرد واژه در غیر معنای حقیقی خود است که البته با گذاردن قرینه بر معنای مجازی از سوی گوینده صورت می پذیرد. مهم ترین انواع مجاز، استعاره است که مجاز در آن نسبت به حقیقت دارای رابطه شباهت است. هنگامی که مجاز نه در یک لفظ و بلکه در یک ترکیب به کار گرفته شود، به آن کنایه اطلاق می شود. اگر گوینده قرینه ای بر وجود معنای مجازی قرار داده باشد، هرگز نباید از آن غافل گشت؛ زیرا با گذاردن قرینه بر معنای مجازی، مراد حقیقی متکلم معنای مجازی و نه معنای حقیقی خواهد گشت. سید رضی در کتاب «المجازات النبویه» به دنبال یافتن مجازهای به کار رفته از جانب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است. گروه هایی که اعتقاد به وجود مجاز ندارند و صرفاً اخذ به ظاهر کلام می نمایند، ظاهرگرا هستند. توجه افراطی به ظاهر و عدم پذیرش باطن، سبب به وجود آمدن فرقه های منحرفی مانند حشویه و خوارج گشته است. به عنوان مثال فردی که در آیه کریمه: «الرحمن علی العرش استوی» عرش را به همان معنی مادی خود بداند و استوا را نیز تفسیری مادی نماید، امکان دارد که به جسمانی بودن خداوند اعتقاد پیدا کند که همان عقیده اهل تجسیم است.

در روایات موارد متعددی از مجاز را می توان مشاهده نمود که برای نمونه می توان به روایت: «لا ترفع عصاک عن أهلك»^{۷۷} اشاره نمود. این عبارت می تواند موهم این معنی باشد که همواره باید زن را در خانه مورد تنبیه قرار داد و هیچ گاه نباید عصای مرد از سر زن کنار گذاشته شود. این در حالی است که می دانیم سیره خود پیامبر صلی الله علیه و آله این گونه نبوده است و حضرت می فرمایند: «خیرکم خیرکم لأهلک و أنا خیرکم لأهلک»^{۷۸} بنابراین نمی توان روایت بالا را به همان معنی دانست که در ابتدا به ذهن متبادر می شود. دقت در این روایت می تواند ما را به این معنی رهنمون سازد که عدم رفع عصا کنایه از لزوم تربیت و توجه دائمی به خانواده است و حضرت با این تعبیر به این مطلب اشاره نموده اند.^{۷۹}

توجه به سیاق:

نگریستن به مجموعه و صدر و ذیل هر گفتار، در بسیاری از موارد، قرائنی را فراهم می سازد که به فهم صحیح تر آن کمک می رساند. البته این امر در قرآن کریم که فقرات آن از یکدیگر با عنوان آیه جدا شده، بیشتر مشهود است. به عبارت دیگر در بسیاری از موارد، مراجعه به آیه بدون توجه به آیات پیشین و پسین، معنای کاملی را به دست نمی دهد؛ اما وقتی به آیات قبل و بعد، یا حتی صدر و ذیل همان آیه توجه شود، این معنادگی کامل شده و ابهام های احتمالی مرتفع می شود. سیاق در روایات نیز گاه نقش تعیین کننده ای ایفاء می کند و مانع برخی برداشت های ناقص یا نادرست می گردد. به یک نمونه در این زمینه اشاره می کنیم:

به رغم تواتر حدیث غدیر، عموم متکلمان اهل سنت زیر بار دلالت آن نرفته اند. بسیاری از آنان با اذعان به صحت روایت: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» می گویند: مقصود از ولایت در این حدیث، حکومت و امامت یا جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیست؛ بلکه مقصود دوستی و یاری است؛ یعنی هر کس من دوست یا یار او هستم، علی نیز چنین است.

یکی از براهین محکم متکلمان شیعه در پاسخ به این شبهه، تمسک به قاعده سیاق است. آنان می گویند: پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله و سلم، پیش از بیان این جمله فرموده است: «أأستأولی بالمؤمنین من أنفسهم و أموالهم»؛ آیا من نسبت به جان و مال مؤمنین از آنان

^{۷۷}. غریب الحدیث ابن سلام، ج ۱، ص ۳۴۴

^{۷۸}. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۵۵۵

^{۷۹}. المجازات النبویه، ص ۳۰۲

اولی به تصرف نیستیم؟ و مسلمانان همگی پاسخ آری دادند. این سخن پیامبر، صلی الله علیه و آله و سلم، ناظر به آیه شریفه: «النبي أولى بالمؤمنين من أنفسهم» است و روشن است که ولایت در گفتار پیامبر، صلی الله علیه و آله و سلم، و آیه مزبور به معنای ولایت در تصرف؛ یعنی همان حاکمیت علی الاطلاق است و وقتی پیامبر، صلی الله علیه و آله و سلم، با گفتن این جمله به عنوان مقدمه فرموده است: هر کس من مولای او هستم، علی مولای اوست، مقصود، ولایت در تصرف است؛ یعنی هر کسی من نسبت به او ولایت در تصرف دارم، علی علیه السلام نیز نسبت به او ولایت در تصرف دارد. می بینید که سیاق به عنوان دلیلی محکم از مفهوم روایت ابهام زدایی کرده است.

تشکیل خانواده حدیث:

روایات ائمه علیه السلام بسان حلقات یک زنجیر به هم مرتبط و متصل است. بدین خاطر ائمه علیهم السلام روایات خود را از طریق پدران خود، عین روایات پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته اند و روایات پیامبر را عین قول خداوند عز و جل دانسته اند.^{۸۰} گویا از نظر محتوا و متن میان مجموعه روایات آنان که طی حدود ۲۵۰ سال ارائه شده، هماهنگی کاملی وجود دارد و در نهایت نیز به منشأ وحیانی متصل است.

در آیه: «أفلا يتدبرون القرآن و لو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافا كثيرا»^{۸۱} آمده است که هر آنچه منتسب به خداوند باشد، با تناقض و تضاد روبرو نخواهد بود. از این گفتار دو نکته قابل استفاده است: الف) در مجموعه آیات و روایات به خاطر هماهنگی پیکره آن ها، اختلاف به صورت تنافی و تناقض راه ندارد؛ بنابراین اگر در جایی از روایات به تنافی با قرآن یا سنت قطعی برخورد کنیم، در صورتی که روایت تأویل بردار نباشد، مردود است؛ یعنی از ائمه علیهم السلام صادر نشده و منشأ آن یا جعل است یا اشتباه راویان در نقل و کتابت.

ب) مجموعه آیات و روایات نسبت به یکدیگر جنبه تفسیری و تبیینی دارند؛ زیرا مجموعه آنها به منزله گفتار یک گوینده است که حق دارد در آغاز، یا وسط یا پایان گفتار خود با آوردن قرائنی، مقصود خود را به دست دهد. سر تفسیر آیات قرآن با آیات دیگر همین نکته است. روایات نسبت به قرآن و نیز نسبت به روایات دیگر چنین حالتی دارند؛ یعنی می توانند در رفع ابهام های یکدیگر کمک رساننده و مفسر یکدیگر باشند.

بر این اساس توجه به رابطه روایات با قرآن و به عکس و نیز رابطه روایات نسبت به یکدیگر، حائز اهمیت زیادی است. وقتی یک روایت را در هر یک از عرصه های دینی از نظر واژه ها، ساختار جمله، سیاق و... مورد بررسی قرار داده و به معنا و مفادی دست یافتیم، نباید شتاب زده آن را مراد جدی و نهایی ائمه معصومین علیهم السلام دانسته و به عنوان آموزه دینی قلمداد کنیم؛ بلکه لازم است در کنکاشی شایسته، تمام یا عموم روایات و آیات مرتبط با آن موضوع را گردآوری کنیم، آنگاه به دسته بندی آنها پرداخته و پس از پیاده سازی اصول فقه الحدیث درباره هر یک از آنها، نتیجه نهایی را دنبال کنیم. پیداست که هر قدر این مراحل با دقت بیشتری انجام گیرد، منظر نهایی ارائه شده با منظر واقعی دینی هماهنگ تر خواهد بود و به عکس کوتاهی در چنین کاوشی نگاهی یک سویه از پیکره دین به دست خواهد داد. بدون تردید یکی از مهم ترین عوامل انحرافات و پیدایش مذاهب و فرق در میان مسلمانان همین یکسو نگری و عدم توجه به قرائن بیرونی، برای به دست آوردن نتیجه نهایی از یک متن دینی؛ اعم از قرآن و روایات است. برای نشان دادن چگونگی گردآوری خانواده حدیثی و فوایدی که بر آن مترتب است، به نمونه زیر اشاره می کنیم:

امیر المومنین علیه السلام در نهج البلاغه هنگامی که خبر وفات یکی از نزدیک ترین یاران خود را دریافت نمودند، فرمودند: «لو أجبني رجل، لتهافت». ^{۸۲} این کلام به این معنی است که اگر فردی مرا دوست بدارد، مانند کوه متلاشی خواهد شد. سید رضی رحمه الله در توضیح

۸۰. کافی، ج ۱، ص ۵۳

۸۱. آیا در قرآن نمی اندیشند؟ اگر از جانب غیر خداوند بود، قطعاً در آن اختلاف بسیاری می یافتند.

۸۲. نهج البلاغه ح ۱۱۱

این عبارت، روایت دیگری از امیر المومنین علیه السلام را آورده است. امیر المومنین علیه السلام در این روایت فرموده اند: «من أحبنا أهل البيت فليستعد للفقر جلباباً»^{۸۳} هر کس ما اهل بیت را دوست دارد، باید برای پوشیدن لباس فقر آماده شود. سپس سید رضی اشاره می کند که این روایت را می توان به معنی دیگری نیز دانست؛ لکن آن را ذکر نمی کند. برای فهم اینکه این عبارت چه معنی دیگری را می تواند برساند، بهترین راه حل این است که خانواده این حدیث را تشکیل دهیم. در بررسی این روایت در منابع حدیثی، این عبارت با الفاظ متفاوتی در منابع دیگر یافت می شود.

در بصائر الدرجات این روایت این گونه آمده است که امیر المومنین علیه السلام در پاسخ به فردی که خود را از محبان حضرت می خواند فرمودند: «وان روحك من أرواح المؤمنين فاتخذ للفقر جلباباً فوالذي نفسي بيده لقد سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول إن الفقر إلى محبينا أسرع من السيل من أعلى الوادي إلى أسفله»^{۸۴}

روح تو از ارواح مومنان است. پس فقر را پوشش خود قرار بده. قسم به کسی که جانم در دست او است از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: فقر به سمت دوستداران ما شتابان تر است از سیلی که از بالای دشت به زیر آن سرازیر می شود.

هم چنین این روایت با تعبیر دیگر و به نقل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در منابع اهل سنت نیز این گونه آمده است: «قال رجل للنبي يا رسول الله والله اني لأحبك فقال له أنظر ما تقول قال والله اني لأحبك ثلاث مرات قال ان كنت تحبني فاعد للفقر تجفافاً فان الفقر اسرع الى من يحبني من السيل الى متناه»^{۸۵}

فردی به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد قسم به خدا من شما را دوست می دارم حضرت فرمودند: توجه کن که چه می گویی او گفت قسم به خدا شما را دوست می دارم و این قول را سه مرتبه تکرار نمود. فرمود: اگر من را دوست می داری پس برای فقر پوششی را فراهم ساز که فقر به دوستان من سریعتر از سیلی که به انتهای خود می رسد خواهد رسید. این روایت با این تعبیر تاییدی است نسبت به استنادی که سید رضی به روایت نموده است.

در کنار این روایت، روایت دیگری نیز به این صورت آمده است: «قال رجل لأبي عبد الله عليه السلام حديث يروي أن رجلاً قال لأمر المؤمنين عليه السلام إني أحبك فقال له أعد للفقر جلباباً فقال ليس هكذا قال إنما قال له أعددت لفاقتك جلباباً يعني يوم القيامة»^{۸۶} فردی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: حدیثی روایت شده است که فردی به امیر المومنین علیه السلام گفت من شما را دوست می دارم. حضرت فرمودند: برو و برای فقر پوششی تهیه نما. امام صادق علیه السلام فرمودند معنی، آن چیزی نیست که تو می گویی؛ بلکه معنی این است که برای فقر خود که در روز قیامت باشد پوششی (از حب امیر المومنین علیه السلام) فراهم نموده ای. روایت بالا تفسیری از روایت را ارائه نموده است که با آن چه در روایات قبل دیدیم تفاوت دارد.

با جستجوی بیشتر در منابع، روایت دیگری در این زمینه در کتب زیدیه یافت می شود که معنی دیگری را نسبت به این روایت بیان می نماید: «جاء رجل إلى علي بن الحسين عليهما السلام، فقال يا بن رسول الله قول لرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وقد جاء رجل فقال إني أحبك وأهل بيتك، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: فاستعد للفقر جلباباً ما ذلك الفقر؟ فقال علي بن الحسين عليهما السلام: هو الفقر إلى الله عز وجل، فلو جعلت الدنيا بحذافيرها لمؤمن ما فرح بها، ولو صرفت بكليتها ما حزن عليها، وإن أولياء الله لا يسكنون إلى شيء دونه»

فردی نزد امام سجاد علیه السلام آمد و عرضه نمود: ای پسر رسول خدا! سخنی از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که در هنگامی که فردی نزد آن حضرت آمد و به او فرمود من تو و اهل بیت تو را دوست دارم فرمود: پس برای فقر پوششی آماده ساز. معنی این

^{۸۳}. نهج البلاغه ح ۱۱۲

^{۸۴}. بصائر الدرجات، ص ۴۱۰

^{۸۵}. سنن ترمذی، ج ۴، ص ۷

^{۸۶}. معانی الأخبار، ص ۱۸۲

فقر چیست؟ حضرت فرمود: این فقر در برابر خداوند متعال است که اگر تمام دنیا برای مومنی باشد به آن خوشحال نمی شود و اگر تمام دنیا از مومنی روی برگرداند ناراحت نخواهد شد. همانا اولیا خدا با چیزی جز او آرام نمی گیرند. همان گونه که دیدید، تشکیل خانواده حدیث، ثمرات بسیاری می تواند داشته باشد و از جمله آن ها این است که می توان شیوه های متفاوت نقل یک روایت را با یکدیگر مقایسه نمود.

آنچه تاکنون تحت عنوان مجموعه های حدیثی جمع آوری شده، خود به نحوی جمع آوری و تشکیل خانواده حدیث است؛ اما این جمع آوری بر اساس نیازهایی بوده است که مؤلفان آن ها احساس می نموده اند. این در حالی است که در دوره کنونی و با توجه به نیازهای به وجود آمده در حوزه های مختلف علمی، پرسش های فراوانی برای صاحب نظران هر کدام از رشته های علمی مطرح است که طبعاً پاسخ بسیاری از آن ها در روایات آمده است؛ اما لازم است تا ضمن درک عمیق و دقیق پرسش هایی که لازم است از روایات انجام شود در مرحله پاسخ نیز مرور روایات با توجه به پرسش صورت گرفته و بر اساس نیاز پدید آمده انجام گیرد. لذا برای یافتن پاسخ پرسش های خود از روایات دسته بندی مجدد روایات بر اساس سوال مخاطب عصر کنونی، ضروری است. طبیعی است که تنها با ترجمه الفاظ و عبارات حدیث نمی توان مفاهیم این دسته از مباحث تخصصی را به خوانندگان منتقل کرد. باید صاحب نظران هر یک از رشته های یاد شده از دیدگاه تخصصی خود، به ارزیابی و کنکاش بپردازند تا تفسیر صحیحی از روایت مربوط با توجه به نیازهای موجود تحقق یابد. از سوی دیگر آگاهان به حدیث نیز باید با توجه به علوم مختلف و نیازهای آن ها به تبیین مفاهیم عمیق مطرح در روایات بپردازند. به عنوان مثال در این زمینه می توان به روایت: «أقل الناس مروءة من كان كاذبا»^{۸۷} اشاره نمود. این روایت، در نگاه اول روایتی در مذمت دروغ به نظر می رسد. این در حالی است که اگر آن را با دید یک روانشناس بنگریم، می توانیم از خود سوال کنیم که بر اساس این روایت، آیا احساس کوچکی و حقارت با دروغ رابطه ای ندارد؟ آیا این ارتباط یک سویه یا دو سویه است و اگر دو سویه است متغیر مستقل و متغیر تابع کدام است؟ این پرسش ها ما را به حدیثی مانند: «لا يكذب الكاذب الا من مهانته نفسه»^{۸۸} می رساند تا همبستگی خاری نفس و دروغ برای ما جدی تر شود.

نقش دیگری که تشکیل خانواده حدیث می تواند ایفا نماید این است که بر خلاف تک تک روایات که در صورت ملاحظه جداگانه، به صورت تک روایت دیده می شوند و نمی توان مفهومی جامع را از آن ها برداشت نمود، در صورت تشکیل خانواده حدیث و رویارویی با احادیث متعدد که بر مضمونی واحد شهادت می دهند، می توان قواعدی کلی در زمینه های مختلف از احادیث استخراج نمود. قواعد استخراج شده و نیز بسط این قواعد می توانند در پاسخ به بسیاری از مسائل راهگشا باشند.

برای اینکه بتوان خانواده حدیث را بازشناسی نمود، راه های متعددی وجود دارد. شاید در این میان بهترین راه این باشد که متون روایی یک بار با نگاهی که جوینده حدیث دارد، مرور و دسته بندی گردد. به عنوان مثال فردی که دغدغه مسائل رسانه را دارد با تاکید بر روی مجموعه مسائل این حوزه و نه صرفاً با تکیه بر چند کلیدواژه به مطالعه متون روایی بپردازد. این عمل هر چند بسیار سخت و زمانبر است؛ اما نتیجه ای که در بر خواهد داشت، بسیار جامع و مفید خواهد بود. البته پیشنهاد این است که فردی که در این زمینه به مطالعه می پردازد، مجموعه مسائل یک حوزه علمی و نه صرفاً مساله ای خاص را پیگیری نماید تا تلاش و زمان صرف شده، بهره بیشتری را به همراه داشته باشد.

در کنار راه حل ذکر شده راه حل های دیگری هم وجود دارد که اطلاعاتی هر چند پراکنده را در اختیار فرد قرار خواهند داد.

۱. مراجعه به جوامع روایی و تصانیف موضوعی:

جوامع روایی به روش موضوعی دسته بندی شده است و در صورت یافتن موضوع در یکی از جوامع حدیثی، می توان مجموعه ای از احادیث که در یک باب سخن گفته اند را یافت. به عنوان مثال در زمینه احادیث فقهی کتاب «وسائل الشیعه» و در زمینه احادیث غیر فقهی

^{۸۷}. امالی صدوق، ص ۷۳

^{۸۸}. اختصاص، ص ۲۳۲

کتاب «بحار الأنوار» بسیار راهگشا هستند. از سوی دیگر گاهی کتابی خاص در زمینه موضوع اصلی مورد پژوهش نگاشته شده است. به عنوان مثال در زمینه دوستی، کتاب «مصادقة الأخوان» از شیخ صدوق راه گشا است. نیز اگر کسی به دنبال روایاتی باشد که در باب ماه های رجب، شعبان و رمضان هستند، می تواند به کتاب «فضائل الأشهر الثلاثة» از شیخ صدوق که در همین زمینه نگاشته شده است، مراجعه نماید. برخی از کتاب هایی که به صورت موضوعی در دوره معاصر باب بنده شده است، نظیر «میزان الحکمة»، «موسوعة الأحادیث الطبیة»، «التعلیم و التعلیم فی الإسلام» و نیز «کتاب الحیاء» نیز می تواند در این زمینه راهگشا باشد؛ اما نباید غافل شد که هیچ کدام از منابع ذکر شده نمی تواند جایگزینی برای این باشد که فرد با سوالات خود با منابع اصیل روایی رو به رو گردد. ثمرات و آثار این مراجعه ها می تواند بعد ها تحت عنوان تصانیف موضوعی روایی در حوزه های متعدد علمی به نمایش در بیاید.

۲. استفاده از معجم های لفظی و موضوعی:

وجود معجم های موضوعی و لفظی برای احادیث، امکان دسترسی به آن ها را در برخی از موارد آسان تر نموده است. به عنوان مثال در باب نهج البلاغه، در حال حاضر کتاب های متعددی در این زمینه به رشته تحریر در آمده است که از آن میان می توان به کتاب هایی هم چون فرهنگ معارف نهج البلاغه، فرهنگ موضوعات کلی نهج البلاغه، فرهنگ نهج البلاغه و فرهنگ واژه های معادل در نهج البلاغه اشاره نمود. در هر روایت، محوری معنایی وجود دارد که با کشف آن می توان آن را ریشه یابی نمود و احادیث متعدد در این باب را پیدا نمود. به عنوان مثال عبارت: «لا خیر فی صدیق ظنین»^{۸۹} که در باره صدیق صحبت می کند را می توان با «صدق» ریشه یابی نمود و پس از آن در معجم الفاظ نهج البلاغه به دنبال ریشه صدق گشت و آن را در روایت: «لا خیر فی معین مهین و لا فی صدیق ظنین»^{۹۰} یافت. در سال های اخیر و با پیشرفت فن نمایه نویسی برخی از کتاب های حدیثی نمایه سازی شده و از این طریق دستیابی به احادیث مورد نظر آسان تر و تعداد متون سودمندتر افزون تر شده است.

۳. بهره گیری از نرم افزارهای رایانه ای:

رایانه و برنامه های رایانه ای تهیه شده در زمینه علوم اسلامی به ویژه حدیث، در بیشتر موارد همچون معاجم لفظی عمل می کنند و البته با تفاوت چشم گیری در سرعت و کمی خطای کاربر. اما فایده مهم تر آن ها در توانایی بهره گیری از کلیدواژه ها است. در ادامه بیشتر با کاربرد نرم افزارها در مطالعات حدیثی آشنا خواهیم شد.

برای استفاده از امکانات رایانه ای باید ترکیب های گوناگون را در جستجوی روایات مورد بررسی قرار داد. به عنوان مثال در نمونه: «من أحبنا أهل البيت فليستعد للفقير جلبابا» که در بالا به آن اشاره شد، می توان به کلیدواژه های اساسی «للفقر» و «جلبابا» اشاره نمود که جستجوی ترکیبی این دو می تواند ما را به تعداد زیادی از موارد موجود در منابع متعدد، برساند. با مشاهده احادیثی که در ذیل این موارد جستجو در کتاب های حدیثی آمده اند، متوجه می شویم که در برخی از موارد به جای کلمه «للفقر» کلمه «للبلاء» و در برخی از موارد به جای کلمه «جلبابا» کلمه «تجفافا» آمده است. جستجوی ترکیبی این کلمات و ترکیب آن ها با دو کلمه «جلبابا» و «للفقر» که پیش از این به دست آمده بود و نیز ملاحظه آنچه در قبل و بعد از این روایات در کتب روایی و جوامع آمده است، این امکان را فراهم می سازد که کلیدواژه ها و روایات جدیدی در این باب یافت شوند.

شناخت سبب صدور:

سبب صدور در روایات، همان نقشی را ایفا می کند که شأن نزول درباره آیات قرآنی بر عهده دارد، با این تفاوت که به جهت آشکار بودن سبب صدور نزد راویان، در بسیاری از موارد سبب صدور در روایات ذکر نشده است. همین موضوع سبب شده است که در دوره کنونی روایات به نحو قضیه حقیقه نگریسته شوند و این در حالی است که امکان دارد که آنچه اهل بیت علیهم السلام فرموده اند در پاسخ به

^{۸۹}. غرر الحکم، ص ۷۷۹

^{۹۰}. نهج، نامه ۳۱

نیازی خاص و فردی خاص بوده باشد. لذا است که باید تا حد امکان درباره سبب صدور روایات جستجو صورت بگیرد. برای فهم سبب صدور از دو طریق می توان وارد عمل شد:

۱. تشکیل خانواده حدیث و جمع آوری تمام روایاتی که در یک موضوع واحد سخن رانده اند.
 ۲. فهم صحیح از جریان هایی که مرتبط با موضوع حدیث در عصر اهل بیت علیهم السلام وجود داشته است و بیان امام می توانسته است ناظر به آن باشد.
- به عنوان نمونه ای از سبب صدور، می توان به این روایت اشاره نمود: «ذُکِرَ عِنْدَ عَائِشَةَ أَنَّ ابْنَ عَمْرِو بْنِ رَفَعٍ أَلَى النَّبِيِّ أَنَّ الْمَيِّتَ يُعَذَّبُ فِي قَبْرِهٖ بِبِكَاءِ أَهْلِهِ. فَقَالَتْ إِنَّمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ إِنَّهُ لَيُعَذَّبُ بِخَطِيئَتِهِ وَ ذَنْبِهِ وَ إِنَّ أَهْلَهُ لَيَبْكُونَ عَلَيْهِ الْآنَ»^{۹۱}
- نزد عائشه گفته شد که ابن عمر از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می کند که میت در قبر خود به خاطر گریه خانواده اش عذاب می شود. عائشه گفت: پیامبر این گونه فرموده است که این فرد به خاطر خطا و گناهی که دارد عذاب می شود و این در حالی است که خانواده او اکنون دارند بر وی گریه می کنند.

^{۹۱}. صحیح بخاری، ج ۵، ص ۹

سؤالات درس

۱. فقه الحدیث چیست و در آن چه مباحثی مطرح می شود؟ جایگاه فقه الحدیث نسبت به حدیث در مقایسه با علوم پیرامونی قرآن نسبت به قرآن چیست؟
۲. نیاز به فقه الحدیث از چه جهت است؟
۳. مراحل فقه الحدیث چیست؟ چه عواملی در فهم حدیث موثر هستند؟
۴. چه نمونه هایی را می توان برای درک چگونگی تاثیر فهم واژگان، ترکیب و جملات بر فهم روایات نشان داد؟
۴. توجه به سیاق چگونه می تواند ما را در فهم بهتر حدیث یاری برساند؟
۵. خانواده حدیثی چیست؟ تشکیل خانواده حدیث چه کمکی به فهم احادیث خواهد نمود؟ چه راه هایی برای تشکیل خانواده حدیث وجود دارد؟
۶. سبب صدور در حوزه حدیث به چه معنی است و چه کمکی در فهم احادیث خواهد نمود؟

منابع برای مراجعه بیشتر:

- مسعودی، عبد الہادی، روش فهم حدیث، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی، ۱۳۹۳
نصیری، علی، درسنامه علم حدیث، قم، هاجر، ۱۳۸۹
میرجلیلی، علی محمد، روش و مبانی فقه الحدیث، یزد، دانشگاه یزد، ۱۳۹۰

فصل چهارم: علل الحدیث و نقد حدیث

آنچه امروزه به عنوان روایات اهل بیت علیهم السلام در دست داریم بیان و حکایتی است از آنچه این بزرگواران در دوره امامت خود بر زبان رانده‌اند و یا در کردار و تقریر خود آن را به نمایش گزاردند. به میزانی که این حکایت با حقیقت مطابقت داشته باشد، تلاش ما برای کشف سنت آن بزرگواران جامه عمل پوشیده است.

علل الحدیث

در فرآیند حکایت و نقل سنت آن بزرگواران، لاجرم با مشکلاتی روبرو می‌شویم که توجه و خودآگاهی نسبت به آن‌ها می‌تواند ما را در رسیدن به نص و متن قول و فعل و تقریر اهل بیت علیهم السلام یاری رساند. بنابراین آشنایی با آسیب‌هایی که به حدیث وارد شده است و روش‌هایی که می‌تواند ما را از افتادن در این دام‌ها نگاه دارد، بسیار ضروری است. در ذیل به مشکلاتی که در این زمینه وجود دارد، اشاره می‌شود:

۱. جعل حدیث

دسته‌ای از افراد جاعل حدیث هستند که به جعل حدیث دست می‌زده‌اند. گرچه جعل حدیث در روایات اهل بیت علیهم السلام با توجه به تکیه آن بزرگواران بر کتابت روایات آن‌ها به دست اصحاب، کمتر رخ داده است؛ اما نمی‌توان وجود چنین پدیده‌ای را در مجموعه روایات نقل شده از آن‌ها نادیده انگاشت.

۲. سهو و خطای راوی

سهو و خطای راویان، عامل دومی است که ممکن است روایات را دستخوش آسیب نماید. نمی‌توان تردیدی در این نمود که افراد هر چقدر هم که سعی در نقل صحیح گفته‌های دیگران داشته باشند، امکان سهو و خطا در روایت نمودن آن‌ها وجود دارد. رجالیین برای اینکه بتوانند جلوی این آسیب را بگیرند از ضابط بودن راویان سخن به میان آورده‌اند. به میزانی که ضبط فردی بیشتر باشد، احتمال وقوع سهو یا خطا از سوی او کمتر وجود دارد. به عنوان مثال شیخ کلینی از دیدگاه رجالیین به عنوان ضابط‌ترین فرد شناخته شده است که این خود می‌تواند به این معنی باشد که وی در روایت خود سعی در این داشته که از وقوع سهو یا خطا جلوگیری نماید.

۳. نقل به معنی

نقل روایت می‌تواند به دو صورت نقل به لفظ و نقل به معنی صورت گیرد. نقل به لفظ به معنی این است که فرد تک تک کلماتی که شنیده است را بدون هیچ گونه تغییری روایت نماید. اما نقل به معنی به این صورت است که فرد محتوا و مضمونی که گوینده می‌خواسته به شنونده منتقل کند را بیان نماید؛ هر چند تک تک الفاظ را به دقت مانند آنچه گوینده گفته است، منتقل ننماید. اصحاب اهل بیت علیهم السلام در عین اینکه تا حد امکان سعی بر آن داشته‌اند که تک تک الفاظ اهل بیت علیهم السلام را روایت نمایند، این اجازه را از سوی آن بزرگواران داشته‌اند که در صورت نیاز محتوا و مضمون را انتقال دهند و به نقل به معنی دست بزنند. این شیوه سبب می‌شود که در برخی از موارد، دست ما از رسیدن به متنی که اهل بیت علیهم السلام فرموده‌اند، کوتاه بماند. نقل به معنی در نامه‌های اهل بیت علیهم السلام و ادعیه ایشان به جهت اهتمام روات به نقل عین آنچه ایشان فرموده‌اند، کمتر اتفاق افتاده است. در این میان، نقل به معنی را می‌توان به دو دسته غیر مضر و مضر تقسیم نمود. به این معنی که اگر راوی توانسته باشد آنچه امام علیه السلام قصد نموده است را از نظر محتوایی منتقل نماید، نقل به معنای غیر مضر رخ داده است و اگر راوی نتواند آنچه مقصود امام علیه السلام است را منتقل

سازد و به اشتباه، مفهومی که در ذهن خود شکل گرفته را به جای مفهومی که مد نظر امام علیه السلام بوده منتقل سازد، نقل به معنای مضر رخ داده است. در هر صورت شاید بهترین شیوه برای یافتن نقل به معنی و تشخیص نوع آن، تشکیل خانواده حدیث می‌باشد. این روش کمک می‌کند که به آنچه مد نظر اهل بیت علیهم السلام بوده است، نزدیک‌تر شویم.

۴. عدم وجود روایات مشابه در کنار یکدیگر

عدم وجود روایات مشابه در کنار یکدیگر، می‌تواند خود به عنوان آسیبی در زمینه شناخت روایت محسوب شود؛ به این جهت که اگر این روایات در کنار همدیگر بیان می‌شد، می‌توانست راهگشا باشد و زودتر محقق را به مقصود اهل بیت علیهم السلام رهنمون سازد. این آسیب را نیز می‌توان با تشکیل خانواده حدیث و قرار دادن روایات در کنار یکدیگر جبران نمود.

۵. تقطیع روایات

تقطیع روایات، آسیب دیگری است که درباره روایات می‌توان از آن نام برد. این امکان وجود دارد که راوی روایت و یا گردآورنده آن، به جهات متعددی، تنها به نقل بخشی از یک روایت بپردازد و یا از ذکر سبب صدور روایت خودداری نماید. شاید از دید فردی که این کار را انجام می‌دهد، این تقطیع ضرری به روایت وارد نسازد؛ اما برای مخاطبان روایت که با فضای روایت آشنا نبوده‌اند، این مساله می‌تواند سبب ابهام‌ها و سوالاتی باشد که در صورت کامل نقل شدن روایات، امکان جلوگیری از این آسیب وجود داشته است.

نقد حدیث

نقد حدیث به معنی جدا ساختن احادیث مقبول از غیر مقبول و نشان دادن وجه امکان قبول روایات مقبول است. دانشمندان علم حدیث از دیرباز برای نقد حدیث از دو شیوه مدد می‌جستند. این دو شیوه عبارت از نقد سندی و نقد متنی حدیث بوده است. در حیطه نقد سندی آنچه در علم رجال ذکر شد، به عنوان راهی برای شناخت روایت سره از ناسره مورد استفاده قرار می‌گیرد. اما در حیطه نقد متنی، به آنچه در مورد متن حدیث و نقد آن وجود دارد، پرداخته می‌شود. در بررسی متن روایات آنچه اهمیت دارد این است که روایات دارای سلسله شروطی باشند که در زیر به آن‌ها اشاره خواهد شد:

۱. مطابقت با قرآن کریم:

عرضه حدیث بر قرآن کریم، به عنوان مهم‌ترین عاملی است که اهل بیت علیهم السلام برای شناخت روایت صحیح ارائه داده‌اند. بیانات اهل بیت علیهم السلام به عنوان شارحان قرآن کریم، به هیچ وجه با روح کلی حاکم بر قرآن کریم معاضرت ندارد و در صورتی که چنین معارضتی وجود داشته باشد، نشان از آن دارد که آن روایت از آن ذوات مقدس صادر نشده است. برای نمونه زمانی که خلیفه اول برای اثبات سخن باطل خود درباره فدک، این عبارت را مستمسک سخن خود قرار داد که: «نحن معاشر الأنبياء لا نورث ما تركناه صدقة» و آن را به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت داد، فاطمه زهرا سلام الله علیها برای نشان دادن نادرستی این روایت، به دو آیه از آیات قرآن کریم اشاره فرمود: «وورث سليمان داود» و «هب لي من لدنك وليا يرثني ويرث من آل يعقوب واجعله رب رضيا». بر اساس این دو آیه، حضرت داود از حضرت سلیمان و حضرت یحیی از حضرت یعقوب ارث برده‌اند.

۲. مطابقت با احادیث مشهور اهل بیت علیهم السلام

معیار دیگری که برای تشخیص روایات سره از ناسره وجود دارد، مطابقت روایات با سنت مشهوری است که از اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده است. به عنوان مثال در این باره می‌توان به این روایت اشاره نمود: «عن أنس ابن مالک، قال: قيل: يا رسول الله! متى نترك الأمر بالمعروف، والنهي عن المنكر؟ قال: إذا ظهر فيكم ما ظهر في الأمم قبلكم. قلنا: يا رسول الله! وما ظهر في الأمم قبلنا؟ قال: الملك في صغاركم والفاحشة في كباركم والعلم في رذالتكم.»^{۹۲} انس بن مالک از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت نموده است که از پیامبر پرسیده شد: ای رسول خدا! چه زمانی امر به معروف و نهی از منکر را ترک نماییم؟ حضرت فرمودند: آن زمانی که آنچه در امت‌های پیش از شما رخ داد، در امت شما نیز اتفاق بیفتد! عرض کردیم: چه چیزی در امت‌های پیش از ما رخ داده است؟ فرمود: پادشاهی کم سالان شما! اشاعه فحشاء در بزرگان شما! علم در اراذل و فاسقان شما!

این روایت از چند جهت مورد سؤال است:

۱. اینکه راوی چگونه بدون هیچ پیش فرض در ابتدا این سوال را در ذهن خود دارد که باید امر به معروف و نهی از منکر ترک شود و آنگاه از زمان آن می‌پرسد؟
۲. این روایت با توجه به تجویز ترک امر به معروف و نهی از منکر در برابر روایات و آیات مسلمی قرار می‌گیرد که بر امر به معروف و نهی از منکر تأکید می‌کنند. به تعبیر بهتر این روایت معارض با جاودانگی دین میبین است.

۳. مطابقت با مسلمات تاریخی

تنها در صورتی می‌توان روایتی را مورد پذیرش قرار داد که با مسلمات تاریخی منافاتی نداشته باشد. برای نمونه به روایتی در این زمینه اشاره می‌شود. این روایت که در صحیح مسلم آمده است، بیان می‌دارد که مسلمانان روی خوشی به ابوسفیان بعد از اسلام آوردن او نشان نمی‌دادند و با او نشست و برخاست نمی‌نمودند. او از پیامبر خواست که سه موهبت را به وی عطا نماید. اول اینکه «أم حبیبة»، دختر خود را که زیباترین و بهترین دختر عرب است، به عقد رسول خدا صلی الله علیه و آله در آورد. پیامبر این خواسته را قبول نمودند. خواسته دوم او این بود که آن حضرت، معاویه را به عنوان کاتب نزد خود نگه دارد! و سوم اینکه ابوسفیان را بر لشکر اسلام بگمارد تا همانگونه که روزی با مسلمانان می‌جنگید، با کفار نیز بجنگد.^{۹۳}

این روایت که درصدد تطهیر ابوسفیان و معاویه است، فارغ از اشکالات متعددی که دارد با اولیات تاریخی نیز سازگار نیست؛ زیرا ام حبیبة در سال ۶ هجری به عقد پیامبر درآمده است و این در حالی است که ابو سفیان در سال ۸ هجری و جریان فتح مکه اسلام آورده است و معنی ندارد که بعد از سال ۸ هجری ابو سفیان از پیامبر خواسته باشد که دختر او ام حبیبة را که در سال ۶ به عقد پیامبر درآمده را به عقد وی درآورد. ضمن اینکه در هیچ موردی گزارشی مبنی بر فرماندهی ابو سفیان بر سپاه اسلام نرسیده است.

۴. مطابقت با ضروریات دین و مذهب

در صورتی که روایتی با ضروریات دین و مذهب معارضت داشته باشد، نمی‌توان آن روایت را روایتی صحیح دانست. به عنوان مثال در این زمینه می‌توان به روایتی اشاره نمود که پیامبر صلی الله علیه و آله بر اساس آن می‌فرماید: «من و دوازده نفر از فرزندانم و تو ای علی! بند و قفل زمین - میخ‌ها و کوه‌های زمین - هستیم. بسبب ما خدا زمین را محکم نگاشته تا اهلش را فرو نبرد، چون دوازدهمین فرزندم از دنیا برود، زمین اهلش را فرو برد و مهلت داده نشوند.»^{۹۴} با توجه به اینکه یازده امام از فرزندان پیامبر در زمره دوازده امام قرار دارند، بنابراین

^{۹۲}. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۳۱

^{۹۳}. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۷۱

^{۹۴}. کافی، ج ۱، ص ۵۳۴

این روایت به این نحو نمی‌تواند مقبول باشد. جالب اینکه در نسخه اصل کتاب کافی، به جای دوازده فرزند از یازده فرزند یاد شده است که در این صورت این روایت می‌تواند مورد قبول قرار گیرد.

۵. مطابقت با سیاق

صدر و ذیل هر کلام می‌تواند در فهم مراد گوینده از تک تک اجزاء کلام موثر باشد که از آن به نقش سیاق در فهم مراد متکلم یاد می‌شود. بی‌تردید هر متنی در صورتی که بخواهد صحیح باشد، باید دارای سیاق واحدی باشد که اجزای داخلی آن با یکدیگر تعارض نداشته باشند. در صورتی که صدر و ذیل یک روایت با یکدیگر تنافی داشته باشد، نمی‌توان آن را به عنوان یک روایت بی‌اشکال تلقی نمود. به عنوان نمونه در این زمینه می‌توان به روایتی اشاره نمود که ابوهلال عسکری در کتاب الاوائل آورده است: «ومات القاسم والطاهر قبل النبوة فخرج رسول الله راجعاً من جنازة القاسم على العاص بن وائل السهمي وابنه عمرو فقال: إني لأشوه، فقال العاص: لا جرم فقد أصبح أبتراً، فأنزل الله تعالى: إن شائنك هو الأبتَر» قاسم و طاهر دو فرزند پیامبر، قبل از نبوت آن حضرت وفات نمودند. رسول خدا صلی الله علیه و آله که از تشییع جنازه قاسم باز می‌گشت، بر عاص بن وائل و عمرو عاص گذشت. عمرو گفت: من از او بدم می‌آید! عاص گفت: او دیگر ابتر شده است و خداوند این آیه را نازل نمود: «إن شائنك هو الأبتَر».

صدر این روایت با ذیل آن دچار تناقض است؛ زیرا در عین اینکه در ابتدای این روایت تصریح می‌شود که فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله، قبل از بعثت از دنیا رفته‌اند، در انتهای آن تصریح شده است که بر آن حضرت در همان هنگام، وحی نازل شده است.

۶. مطابقت با مسلمات تجربی

در صورتی که روایتی با آنچه از دید تجربه و حس به اثبات رسیده، مخالفت داشته باشد، نمی‌تواند مورد قبول واقع شود. به عنوان مثال در روایتی اینگونه می‌خوانیم: «انما الباذنجان شفاء من كل داء و لا داء فيه.» بادمجان شفا برای هر بیماری است و هیچ دردی در اثر آن ایجاد نمی‌شود.

گرچه ممکن است بادمجان برای برخی از بیماری‌ها مفید باشد؛ اما اینکه این گیاه برای تمام بیماری‌ها مفید باشد و هیچ ضرری برای انسان نداشته باشد نه تنها به اثبات نرسیده است؛ بلکه در مورد برخی از بیماری‌ها، ضرر آن نیز ثابت شده است.

۷. مطابقت با مسلمات عقلی

از شروط دیگری که روایت صحیح باید داشته باشد این است که با آنچه از نظر عقلی مسلم است، معارضت نداشته باشد. مثلاً روایاتی که دلالت بر تجسم خداوند سبحان دارند، مخالف عقل سلیم و از این منظر مردود هستند. برای نمونه در صحیح بخاری آمده است: «حدثنا آدم حدثنا شيبان حدثنا قتادة عن أنس بن مالك قال قال النبي صلى الله عليه وسلم لا تزال جهنم تقول هل من مزيد حتى يضع رب العزة فيها قدمه فتقول قط قط وعزتكم ويزوي بعضها إلى بعض.»^{۹۵} انس بن مالک از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت نموده است: جهنم همواره ندا سر می‌دهد که آیا وارد شونده بیشتری هم وجود دارد؟ تا آنگاه که پروردگار عزیز پای خود را در آن می‌نهد که در این هنگام ندای بس است! بس است! سر می‌دهد و گوشه‌های آن در هم فرو می‌رود.

این روایت همان گونه که ملاحظه می‌شود، به جهت اینکه دلالت بر جسمانیت خداوند سبحان می‌نماید، قابل قبول نیست.

^{۹۵}. صحیح بخاری، ج ۷، ص ۲۲۴ و ۲۲۵

۸. عدم رکاکت حدیث

یکی از مبانی که می‌توان در شناخت روایت سره از ناسره، از آن استفاده نمود، عدم رکاکت حدیث از نظر لفظ و محتوا است. به عنوان مثال در روایتی عجیب اینگونه نقل شده است: «عن أنس قال: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): الديك الأبيض صديقي وعدوه عدو الله، يحرس صاحبه و سبع دور و كان رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) يبيتة معه في البيت.»^{۹۶} خروس سفید، دوست من است و دشمن او، دشمن خدا است. او صاحب خود و هفت خانه مجاور را پاسبانی می‌کند. پیامبر خروس را با خود در خانه نگاه می‌داشت. این روایت بسیار از سیره پیامبر و کلام گهربار آن حضرت که ریشه در غیب دارد، به دور است و نمی‌توان آن را به صورتی که روایت شده است، قبول نمود.

^{۹۶}. مکارم الأخلاق، ص ۱۳۰

سوالات درس:

۱. علل الحديث به چه معنایی است؟
۲. چه آسیب هایی می تواند به حدیث وارد شود؟
۳. با استفاده از چه راه هایی می توان از آسیب هایی که به حدیث وارد شده است در امان ماند؟
۴. شاخصه های نقد صحیح چیست؟ با چه معیارهایی می توان آسیب های وارد به حدیث را مرتفع ساخت؟

منابع برای مراجعه بیشتر:

شوشتری، محمد تقی، الأخبار الدخیلة، تهران، مکتبه الصدوق، بیتا
سبحانی، جعفر، الحديث النبوی بین الروایة والدراية، قم، الحیدریه، ۱۳۷۷
رفیعی محمدی، ناصر، درسنامه وضع حدیث، قم، مرکز جهانی نشر علوم اسلامی، ۱۳۸۴
پاکتچی، احمد، مباحثی در علل الحديث، تهران، دانشگاه امام صادق علیه السلام، ۱۳۸۸
ربانی، حسن، آسیب شناسی حدیث، مشهد، بنیاد پژوهش های آستان قدس، ۱۳۸۸
معماری، داود، مبانی و روش های نقد متن حدیث از دیدگاه اندیشوران شیعه، قم، بوستان کتاب، ۱۳۹۴

فصل پنجم: مصطلح الحديث (درایه الحديث)

تعریف علم:

مصطلح الحديث به علمی گفته می‌شود که در آن به تبیین اصطلاحات حدیثی پرداخته می‌شود. اطلاق عبارت درایه الحديث بر این علم نیز بدین جهت است که در این دانش تنها به نقل حدیث توجه نمی‌شود؛ بلکه از متن و مقبول یا مردود بودن آن در کنار سند، بحث می‌شود.

مصطلح الحديث دانشی است که اصطلاحات ناظر به سند و متن، طرق و شرایط تحمل (شنیدن)، نقل و پذیرش روایات گفت و گو می‌کند. گرچه در علم رجال نیز از سند حدیث صحبت به میان می‌آید؛ اما آنچه در درایه مورد توجه قرار می‌گیرد صفتی است که عارض بر کل سند به عنوان یک مجموعه می‌گردد و آن را متصف به واحد بودن، متواتر بودن، معنعن بودن و ... می‌کند و این در حالی است که در علم رجال این احوال تک تک راویان است که مورد بررسی قرار می‌گیرد.

به رغم پراکنده بودن مباحث دانش مصطلح الحديث، می‌توان این مباحث را به چهار دسته اساسی تقسیم کرد که در ادامه به آنها اشاره خواهد شد:

۱. تقسیمات خبر، که در آن از تقسیم خبر به متواتر و آحاد و تقسیم آحاد به صحیح، ضعیف و ... گفت و گو می‌شود.

۲. اصطلاحات، که در آن از اصطلاحات ناظر به سند و متن سخن به میان می‌آید.

۳. شرایط و طرق تحمل حدیث.

۴. شرایط نقل و پذیرش روایات.

تقسیمات خبر

در این قسم، از تقسیم خبر به متواتر و واحد و تقسیم چهارگانه خبر واحد بحث می‌شود. توضیح آنکه روایت در یک تقسیم بندی کلی، بر اساس شمار راویان، به دو دسته اصلی؛ یعنی متواتر و واحد تقسیم می‌شود. متواتر خود به انواعی؛ هم چون متواتر لفظی، معنوی، اجمالی و ... تقسیم می‌شود. اما از آنجا که خبر متواتر بسیار اندک بوده و اکثریت قریب به اتفاق روایات بر جای مانده در جوامع روایی جزء اخبار آحادند، از این رو بیشتر تقسیمات ناظر به خبر واحد است. اینک به بررسی تفصیلی این تقسیمات می‌پردازیم.

خبر متواتر

متواتر از ریشه تواتر به معنای تتابع و در پی آمدن چیزی است. حدیث متواتر در اصطلاح، حدیثی است که شمار راویان آن در هر طبقه به حدی باشد که عادتاً تبانی آنان بر دروغ محال باشد. عموم حدیث پژوهان شیعه و اهل سنت معتقدند که نمی‌توان برای شمار راویان خبر متواتر عدد و رقم مشخصی را تعیین کرد. آنچه در تحقق تواتر لازم دانسته شده، وجود شماری از راویان در هر طبقه است که عادتاً تبانی

آنها بر دروغ محال باشد. گاه می‌شود که این شرط با ده راوی، یا کمتر تحقق می‌یابد و گاه نیز با صد نفر محقق نمی‌شود و این مسأله بستگی به میزان صدق و کذب راویان دارد.

شرایط تحقق تواتر در اخبار

۱. استناد آگاهی مخبرین به حس: مراد از این شرط آن است که مخبرین از رهگذر حواس خود؛ همچون دیدن، یا شنیدن از وقوع رخداد، یا صدور گفتاری مطلع شده باشند، نه آنکه خود از مجموع شنیده‌ها و دیده‌های دیگران و جمع بندی آنها از روی حدس و استنتاج عقلی، از وقوع حادثه‌ای گزارش دهند؛ به عنوان مثال گزارش کسانی که از نزدیک شاهد عقد ازدواج باشند، می‌تواند به تواتر خبر بیانجامد؛ اما اگر افرادی، از روی علایمی؛ همچون برپایی جشن در منزلی، جشن ازدواج را گزارش کنند، چنین گزارشی به تواتر نمی‌انجامد. چون ممکن است که این جشن برای امر دیگری برپا شده باشد. هر چند ممکن است مجموعه قرائن برای خود فرد در حد تواتر و مفید علم باشد؛ اما چون گزارش او برای دیگران مستند به حدس است نه حس، مفید تواتر نخواهد بود.

۲- وجود تواتر در تمام طبقات بنابراین اگر شمار راویان خبر در هر یک از طبقات اول، یا میانه، یا آخر به حد تواتر نباشد، چنین خبری متواتر نخواهد بود. هر چند ممکن است به رغم فقدان تواتر در یکی از طبقات، به خاطر همراه بودن با قرائن، مفید علم باشد.

شروط علم آوری خبر متواتر

روایات متواتر گرچه فی حد ذاته و شأناً مفید علم‌اند؛ اما نسبت به تمام شنوندگان در صورتی مفید قطع خواهند بود که مسبوق به شبهه در زمینه خبر نباشند. از این رو اگر مخالفان اسلام، یا تشیع به رغم وجود اخبار متواتر بر وجود معجزات پیامبر (صلی الله علیه و آله) و نیز تنصیص بر امامت ائمه از سوی پیامبر (صلی الله علیه و آله) به آن تن نمی‌دهند، بدین جهت نیست که چنین اخبار متواتری برای آنان مفید علم نیست؛ بلکه شبهه یا تقلید پیشین، مانع پذیرش آنان شده است. در چنین حالتی، این مسأله خدشه‌ای به متواتر بودن روایت وارد نمی‌کند.

اقسام متواتر

حدیث متواتر را به دو دسته لفظی و معنوی تقسیم کرده‌اند:

۱. **متواتر لفظی:** هرگاه راویان حدیث متواتر، در تمام طبقات، آن حدیث را با لفظ واحد نقل کنند، متواتر لفظی خواهد بود. نظیر روایت: «من کذب علی متعمداً فلیتبوأ مقعده من النار» هر کس بر من به عمد دروغ ببندد، می‌بایست برای خود جایگاهی از آتش فراهم سازد. شهید ثانی می‌گوید: این حدیث را شمار زیادی از صحابه که گفته می‌شود چهل، یا شصت و چند تن بوده اند، روایت کرده اند. روایاتی همچون: «من کنت مولاه فعلی مولاه» یا روایت ثقلین نیز متواتر لفظی هستند.

۲. **متواتر معنوی:** در بسیاری از مواد متواترات، الفاظ حدیث یکسان نیست؛ بلکه به صورت‌های مختلف نقل شده است؛ اما وقتی به مفاهیم آنها توجه شود، یک یا چند مفهوم و مدلول مشترک را به دست می‌دهد. اینگونه از احادیث، در حقیقت در معنا و مفاد دارای تواتر است نه لفظ. از این جهت به آن متواتر معنوی می‌گویند. به عنوان مثال احادیث ظهور مهدی (علیه السلام) چنین است؛ زیرا صدها روایت از پیامبر (صلی الله علیه و آله) یا اهل بیت (علیهم السلام) درباره اصل ظهور و رخدادهای قبل، همزمان، یا پس از ظهور حضرت رسیده است که با استفاده از مفاهیم و مفاد مشترک آنها می‌توان به نتایج قطعی دست یافت. اصل ظهور ایشان و ظهور برخی از حوادث کیهانی؛ همچون طلوع خورشید از مغرب، پدید آمدن دودی از آسمان، خروج دابه الارض و ... و برخی از حوادث اجتماعی؛ همچون گستردگی ظلم و

بیداد در سرتاسر عالم، فسق و فحشا، فتنه دجال، طغیان سفیانی و ... از اموری است که به صورت متواتر معنوی در این روایات تبیین شده است. مراجعه به روایات متواتر نشان می‌دهد که بیشتر روایات متواتر، به صورت معنوی هستند؛ زیرا تبیین یک موضوع در زمان‌های متعدد با الفاظ مختلف از سوی معصومین (علیهم السلام) صورت گرفته است. همچنین بروز پدیده نقل به معنا و سوء حافظه برخی راویان امکان یکسان بودن لفظ و عبارت در تمام نقل‌های یک خبر متواتر را به شدت کاهش می‌دهد.

خبر واحد

هر روایتی که تعریف متواتر بر آن صدق نکند و فاقد شرائط آن باشد، خبر واحد است. به عبارت روشن‌تر خبری که در تمام، یا برخی از طبقات، شمار راویان آن در حدی نباشد که تبانی آنها بر کذب عاداتاً محال باشد، خبر واحد است، چنین خبری ذاتاً مفید علم نیست و همان گونه که برای شمار راویان خبر متواتر نمی‌توان حدی مشخص کرد، شمار راویان یک خبر واحد نیز رقم مشخصی ندارد. از این رو ممکن است روایتی که تنها یک راوی دارد، جزء خبر واحد باشد و نیز روایتی که ده تن حتی در تمام طبقات آن را نقل کرده باشند، بخاطر ضعف درجه وثاقت و اعتبار راویان، همچون خبر واحد محسوب گردد. باید دانست که ۹۵٪ روایات رسیده از معصومین (علیهم السلام)، جزء اخبار آحادند. از این رو شناخت وجه حجیت خبر واحد تقسیمات آن و ... بسیار مفید و ضروری است.

تقسیم چهارگانه خبر واحد

قدماء به استناد قرائن همراه خبر، روایات را به دو دسته صحیح و ضعیف، یا مقبول و مردود تقسیم می‌کردند؛ اما نخستین بار علامه حلی (م. ۷۷۶ق)، یا سیدبن طاووس (م. ۷۳۶ق) احادیث را به چهار دسته صحیح، حسن، موثق و ضعیف تقسیم کردند. تقسیم چهارگانه حدیث میان قدماء شناخته شده نبوده و آنها صحیح را بر هر حدیثی اطلاق می‌کردند، که از دید آنها امکان اعتماد به آن وجود داشته باشد، یا همراه با قرائنی باشد که باعث اطمینان و اعتماد به آنها شود. توجه قدماء بیشتر به متن روایات بوده و بر اساس موافقت آنها با کتاب، سنت، عقل و ... روایت را صحیح می‌دانستند، حتی اگر در سند روایات ضعف وجود می‌داشت. اما در صورتی که روایتی فاقد این قرائن می‌بود، ضعیف و مردود تلقی می‌شد. اما چون در دوران متأخرین، همه یا بخشی از این قرائن از دست رفت، آنان به جای توجه به متن، به سند روایات روی آوردند و با توجه به برخورداری راویان از صفت عدالت، وثاقت و امامی بودن، روایات را به چهار دسته تقسیم کردند. از آنجا که اساسی‌ترین تقسیم روایات و نیز پرکاربردترین اصطلاح، همین تقسیم چهارگانه روایات است؛ لذا به تعریف آنها می‌پردازیم:

۱. صحیح:

صحیح، روایتی است که دارای دو شرط زیر باشد:

الف) نقل از معصوم، بنابراین روایتی که به رغم برخورداری از اتصال سند و نیز برخورداری راویان از عدالت و امامی بودن از غیر معصوم؛ هم چون صحابه نقل شده باشد، اصطلاحاً صحیح نخواهد بود.

ب) برخورداری راویان در تمام طبقات از دو صفت عدالت و امامی بودن.

به عنوان نمونه‌ای از روایت صحیح، می‌توان به روایت زیر اشاره نمود که در کتاب کافی ج ۱، ص ۹۱ آمده است. رجالی که در این روایت آمده‌اند همگی از عدول امامی هستند:

أحمد بن إدريس ، عن محمد بن عبد الجبار ، عن صفوان بن يحيى ، عن أبي أيوب ، عن محمد بن مسلم ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إن اليهود سألو رسول الله صلى الله عليه وآله فقالوا: انسب لنا ربك فلبث ثلاثا لا يجيبهم ثم نزل قل هو الله أحد إلى آخرها.^{۹۷}

۲. حسن

حسن، روایتی است که واجد تمام شرائط روایت صحیح باشد به استثنای آنکه در میان سلسله راویان نسبت به یک، یا چند راوی در منابع رجالی تصریح به عدالت نشده و تنها به مدح و ستایش او اکتفا شده باشد.

به عنوان نمونه برای روایت حسن، می‌توان به روایت ذیل اشاره نمود که در کتاب کافی ج ۱، ص ۵۰ آمده است. در این روایت تمام رجال سند از امامیان ثقه هستند و تنها ابراهیم بن هاشم، پدر علی بن ابراهیم است که تصریح بر وثاقت او وجود ندارد. البته سید بن طاووس بر وثاقت او ادعای اجماع نموده است و بنا بر نظر آیت الله خوئی می‌توان این قول سید را درباره وی پذیرفت و در صورت قبول این قول این روایت از حالت حسن بودن خارج گشته و صحیح خواهد بود:

«علی بن ابراهیم عن أبيه عن ابن أبي عمير ، عن هشام بن سالم قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: ما حق الله على خلقه؟ فقال: أن يقولوا ما يعلمون، ويكفوا عما لا يعلمون، فإذا فعلوا ذلك فقد أدوا إلى الله حقه.»^{۹۸}

۳- موثق

موثق، روایتی است که به رغم برخورداری از اتصال سند به معصوم و نیز عدالت یا وثاقت راویان در تمام طبقات، یک یا چند راوی آن، غیر امامی باشند. در حقیقت راویان چنین حدیثی در حوزه اخلاق، عاری از عیب و نقص اند؛ اما در حوزه عقیده دچار فسادند. بر اساس این اصطلاح، کلیه روایاتی که راویان اهل سنت، یا شیعیان غیر امامی نقل کرده باشند، در صورت دارا بودن شرط وثاقت، موثق خواهند بود.

به عنوان نمونه‌ای درباره روایت موثق می‌توان به روایت ذیل اشاره نمود که در کتاب کافی ج ۲ ص ۲۷۲ آمده است:

أبو علي الأشعري، عن محمد بن عبد الجبار، عن ابن فضال، عن ابن بكير عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: إن الرجل يذنب الذنب فيحرم صلاة الليل وإن العمل السيئ أسرع في صاحبه من السكين في اللحم.^{۹۹}

در این روایت ابن فضال و ابن بکیر در عین این که توثیق شده‌اند، اما از فطحیه و غیر امامی هستند؛ لذا این روایت، از روایات موثق محسوب می‌شود.

۴. ضعیف

۹۷. محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: «یهودیان از پیامبر صلی الله علیه و آله درخواست نمودند و گفتند که نسب پروردگار خود را برای ما بگو! آن حضرت سه روز مکث نمودند و پاسخ آن‌ها را ندادند تا این که سوره توحید بر ایشان نازل گشت.»

۹۸. هشام بن سالم می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض نمودم که حق خداوند بر خلق خود چیست؟ ایشان فرمود: این که آن چه می‌دانند بگویند و از گفتن آن چه نمی‌دانند دست بکشند که اگر این کار را انجام دهند حق خداوند را رعایت نموده‌اند.

۹۹. ابن بکیر روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمود: فرد گناهی را انجام می‌دهد و در اثر آن از خواندن نماز شب محروم می‌شود و اثر عمل بد در عامل آن سریعتر از اثری است که چاقو در گوشت می‌گذارد.

با توجه به تعاریف پیش گفته برای حدیث صحیح، حسن و موثق، ضعیف حدیثی خواهد بود که هیچ کدام از این تعاریف بر او صادق نباشد. به عبارت دیگر حدیثی که فاقد اتصال سند باشد، یا راویان آن فاقد صفت عدالت، یا وثاقت باشند، ضعیف خواهد بود. برای نمونه درباره حدیث ضعیف می توان به روایت ذیل در کافی ج ۸ ص ۸۳ اشاره نمود:

علی بن ابراهیم ، عن أبیه ، عن ابن محبوب ، عن عبد الله بن سنان ، عن معروف بن خربوذ ، عن الحكم بن المستورد، عن علی بن الحسین (علیهما السلام) قال : إن من الأقوات التي قدرها الله للناس مما يحتاجون إليه البحر الذي خلقه الله عز وجل بين السماء والأرض ، قال : وإن الله قد قدر فيها مجاری الشمس والقمر والنجوم والكواكب وقدر ذلك كله على الفلك ، ثم وكل بالفلك ملكا ومعه سبعون ألف ملك ، فهم يديرون الفلك فإذا أداروه دارت الشمس والقمر والنجوم والكواكب معه فنزلت فی منازلها التي قدرها الله عز وجل فيها لیومها ولیلتها...»^{۱۰۰}

در این روایت نام حکم بن مستورد آمده است که در هیچ یک از کتب رجالی ذکر از وی به میان نیامده است و این خود سبب می شود که این روایت ضعیف دانسته شود.

برخی از اصطلاحات حدیثی

در مبحث پیشین با تقسیم بندی اولیه روایات به چهار دسته صحیح، حسن، موثق و ضعیف آشنا شدیم. در این قسمت با برخی از پرکاربردترین اصطلاحات حدیثی آشنا خواهیم شد.

اصطلاحات ناظر به سند

اصطلاحاتی که در ادامه با آن آشنا خواهیم شد، روایات را بر اساس ویژگی‌های موجود در سند روایات، توصیف می‌کنند.

الف) به شرط اتصال سند:

- **حدیث مُسَنَّد:** روایتی است که سلسله اسناد آن در تمام طبقات متصل به معصوم باشد. بنابراین هر روایتی که طبقه به طبقه از سوی روات نقل شده باشد و در نهایت به معصوم استناد داده شده باشد، مسند خوانده می شود و هیچ گونه شرطی مبنی بر وثاقت یا حسن راویان در این زمینه وجود ندارد. لذا است که حتی اگر روایتی توسط راویان سراسر ضعیف نقل شود؛ اما در هر طبقه یک تن آن را روایت نموده باشد، تا به معصوم منتهی گردد، آن روایت مسند خوانده می‌شود. بنابراین مثال‌هایی که برای هر کدام از اقسام چهارگانه حدیث یعنی صحیح، حسن، موثق و ضعیف ذکر شد، می‌توانند نمونه‌هایی برای روایت مسند نیز محسوب شوند.
- **حدیث متصل:** حدیث متصل مانند حدیث مسند، روایتی است که در تمام طبقات دارای اتصال است؛ با این تفاوت که در متصل، روایت می‌تواند از معصوم نقل شود، یا به غیر معصوم منتهی گردد.
- **حدیث عالی و نازل:** مقصود از حدیث عالی السند، روایتی است که با وجود برخورداری از اتصال سند، از واسطه کمتری تا معصوم برخوردار باشد. در مقابل اگر واسطه‌های سند زیاد باشد، به آن حدیث نازل گفته می‌شود.
- **حدیث مُضْمَر:** روایتی که در انتهای سند آن، به جای تصریح به نام معصوم، از ضمیر غایب استفاده شده باشد. چنین کاربردی ناشی از آن است که راوی بخاطر تقیه، از بردن نام امام اجتناب کرده یا نام امام بر او مشتبه شده است.

۱۰۰. حکم بن مستورد از امام سجاد علیه السلام روایت نموده که آن حضرت فرمود: «از روزی‌های که خدا برای مردم خلق نموده است که به آن احتیاج پیدا می کنند دریایی است که خداوند میان آسمان و زمین آفریده است و در آن مجرای خورشید و ماه و ستارگان قرار دارد و این همه را روی فلک جا داده است. سپس فرشته ای را بر فلک گمارده است که هفتاد هزار فرشته را با خود دارد. آن ها فلک را می گردانند و هنگامی که فلک را به گردش درآوردند خورشید و ماه و ستارگان با آن به گردش در می آیند...»

➤ **حدیث مشهور:** اصطلاح مشهور در باب روایاتی به کار می‌رود که از نظر فتوای فقها نسبت به آن یا از جهت کثرت نقل به شهرت رسیده باشند. برای نمونه در این باره می‌توان به روایتی اشاره نمود که در کافی ج ۸، ص ۲۲۴ اشاره نمود که امام باقر علیه السلام در این روایت اشاره می‌کنند که امت یهود به هفتاد و یک فرقه، مسیحیان به هفتاد و دو فرقه و مسلمین به هفتاد و سه فرقه تقسیم شدند که تنها یک فرقه از هر کدام از آن‌ها در بهشت جای دارند. این روایت که نمونه آن در روایات اهل سنت نیز آمده است^{۱۰۱} را می‌توان از جمله اخبار مشهور دانست.

در این زمینه همچنین می‌توان به روایاتی اشاره نمود که نه در میان عالمان؛ بلکه در میان عوام رائج است و ممکن است مستند حدیثی نیز نداشته باشد؛ از همین باب است که عبارت: «رب مشهور لا أصل له» بیان شده است. از جمله این موارد می‌توان به عبارت: «الملك یقی مع الکفر و لا یقی مع الظلم» اشاره نمود. این عبارت گرچه می‌تواند مفهوم صحیحی را در بر داشته باشد؛ اما در هیچ یک از منابع روایی یا تاریخی ذکر نشده است.

➤ **حدیث مُستَفِیض:** مستفیض از ریشه فاض الماء به معنای سرازیر شدن آب است. بیشتر محدثان معتقدند که مستفیض حدیثی است که راویان آن در هر طبقه بیش از سه تن باشد، اما به حد تواتر نمی‌رسد.

➤ **حدیث شاذ یا نادر:** شاذ به روایت گفته می‌شود که تنها دارای یک اسناد و راویان آن ثقه باشند و مخالف روایتی باشد که گروهی (مشهور) آن را نقل کرده باشند. به روایت شاذ، نادر نیز می‌گویند. به عنوان نمونه می‌توان به روایتی اشاره نمود که ماه رمضان را سی روز کامل می‌داند و امکان اینکه این ماه بیست و نه روز باشد را انکار می‌نماید. گرچه سند این روایت بدون اشکال است؛^{۱۰۲} اما این روایت در معارضت با روایت مشهوری قرار گرفته که در کتب شیعه و اهل سنت آمده است و بیان می‌دارد: «صم لرؤیته وأفطر لرؤیته»^{۱۰۳}.

➤ **حدیث مُنْکَر یا مُردود:** به روایتی که تنها دارای یک اسناد بوده و راویان آن غیر ثقه باشند و این روایت، مخالف روایتی باشد که گروهی (مشهور) آن را نقل کرده اند، منکر یا مردود می‌گویند. تفاوت روایت منکر با روایت شاذ در این است که در روایت شاذ بر عکس منکر، راویان ثقه‌اند. از جمله این روایات می‌توان به این روایت اشاره نمود: «افضل الصیام صیام داود من صام الدهر کله فقد وهب نفسه لله عز و جل»^{۱۰۴} این روایت به دلیل وجود ابراهیم بن ابی یحیی که تضعیف شده است^{۱۰۵} و نیز به این جهت که روزه گرفتن تمام ایام را توصیه می‌کند و این در حالی است که پیامبر از این عمل نهی نموده است، جزء احادیث منکر شمرده می‌شود.

(ب) به شرط انقطاع سند:

از آنجا که انقطاع سند می‌تواند از آغاز، یا وسط، یا آخر سند و به صورت حذف یک راوی، یا بیشتر باشد، برای هر نوع از انقطاع سند، اصطلاح خاصی بدین شرح وضع کرده‌اند:

➤ **حدیث مُعَلَّق:** هرگاه از آغاز سند حدیث، یک یا چند واسطه به طور پیوسته حذف شده باشد و حدیث به راویان بعدی استناد داده شود، حدیث معلق است. چنان که روایات من لایحضره الفقیه و نیز بسیاری از روایات تهذیب الاحکام و استبصار چنین است؛ یعنی شیخ صدوق و شیخ طوسی راویان آغاز سند را حذف کرده و روایت را از آخرین راوی امام نقل می‌کنند.

۱۰۱. مسند احمد، ج ۲، ص ۱۰۱۳۳۲.

۱۰۲. خصال، ص ۱۰۲۵۳۰.

۱۰۳. استبصار، ج ۲، ص ۶۴؛ صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۰۳۲۲۹.

۱۰۴. کنز العمال، ج ۸، ص ۵۵۸ و ۵۵۹.

۱۰۵. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۵۷.

➤ **حدیث منقطع:** به معنای روایتی است که از وسط سند آن یک راوی حذف شده باشد.

➤ **حدیث مرفوع:** این اصطلاح دارای دو تعریف است:

۱. هر حدیثی که به معصوم (علیه السلام) نسبت داده شود، مرفوع است؛ اعم از آن که متصل باشد، یا منقطع. طبق این تعریف اصطلاح مرفوع در برابر دو اصطلاح موقوف (روایت منتسب به صحابی) و مقطوع (روایت منتسب به تابعی) قرار دارد.

۲. هر روایتی که از وسط یا آخر سند آن یک راوی یا بیشتر افتاده شده و تصریح به لفظ رفع شده باشد، مرفوع است. مثلاً گفته شود: روی الکلینی عن علی بن ابراهیم، عن أبیه، رفعه عن أبی عبدالله (علیه السلام) که در این سند میان پدر علی بن ابراهیم قمی؛ یعنی ابراهیم بن هاشم تا امام صادق (علیه السلام) یک یا چند راوی حذف شده و به لفظ رفع نیز تصریح شده است.

➤ **حدیث مُرسل:** مرسل از عبارت: «ارسال الدابه» به معنای برداشتن قید و بند از چهارپا آمده است. گویا در حدیث مرسل با حذف سند قید و ربط حدیث رها شده است. اصطلاح مرسل در معنای عام خود به هر حدیثی که دچار ارسال و حذف اسناد باشد گفته می‌شود؛ اعم از این که همه راویان یا شماری از آنان حذف شده باشند.

➤ **حدیث مُدلس:** مدلس از مصدر «دلس» به معنای تاریکی و از ریشه «مدالسه» به معنای خدعه و نیرنگ زدن به کسی گرفته شده است و از آنجا که مُدلس با تدلیس مخاطب، خود را در تاریکی برده و به او نیرنگ می‌زند به کار او تدلیس گفته شده است. تدلیس در اصطلاح محدثان بر دو قسم است:

۱. تدلیس اسناد: و آن بدین معناست که عیب سند را پنهان می‌سازد.

۲. تدلیس در شیوخ: به این معنا که به رغم ملاقات و شنیدن حدیث از شیخ، نام او را به صراحت نبرده و از او با اسامی و کنیه های غیر معروف یاد کند.

➤ **حدیث موضوع:** وضع به معنای جعل بوده و در اصطلاح، حدیثی است دروغین و بر ساخته که به معصوم نسبت داده شده است. به احادیث موضوع، گاه مجعول نیز گفته می‌شود. برای نمونه درباره حدیث موضوع می‌توان به روایت: «أصحابی کالنجوم بأیهم اقتدیتم اهتدیتم» اشاره نمود که در فضیلت صحابه جعل شده است.

ج) بسته به کیفیت ذکر راوی در منابع رجالی:

➤ **حدیث مجهول:** روایتی است که نام تمام، یا برخی از راویان سند آن در منابع رجالی نیامده باشد و اگر هم آمده باشد به خاطر نامشخص بودن هویت، حکم به جهالت و ناشناس بودن او شود. به عنوان مثال گفته شده که عوف بن عبدالله، علی بن سلیمان و بنان بن محمد مجهول اند. اصطلاح مجهول در منابع علم رجال و نیز کتب رجال کاربرد نسبتاً شایعی دارد.

➤ **حدیث مهمل:** حدیثی است که نام تمام، یا برخی از راویان آن در کتب رجال برده شده باشد؛ اما درباره مدح یا ذم او سکوت شده باشد. به عنوان مثال گفته شده که محمد بن موسی قزوینی و حسن بن علی بن مهزیار، مهمل‌اند.

➤ **حدیث مشترک:** روایتی است که نام برخی از راویان سند آن میان چند تن مشترک بوده و برخی از آنان ثقة باشند؛ نظیر محمد بن قیس اسدی که میان چهار تن مشترک است و از میان آنان دو تن؛ یعنی محمد بن قیس اسدی (ابونصر)، و محمد بن قیس اسدی مولی بنی نصر ثقة و دو تن دیگر غیر ثقة هستند.

اصطلاحات ناظر به متن

اصطلاحات ناظر به متن را می‌توان به دو دسته اساسی تقسیم کرد:

اصطلاحات متنی ناظر به چگونگی دلالت

- **نص و ظاهر:** هرگاه دلالت روایتی چنان صریح باشد که تنها در آن یک معنا احتمال داده شود، به آن نص می‌گویند و ظاهر در مواردی است که دلالت لفظ به صراحت نص نباشد و در آن احتمال خلاف داده شود. به عنوان مثال روایت: «الاثنان جماعة» نص است؛ زیرا به روشنی اثبات می‌کند که با وجود دو نفر جماعت برقرار می‌شود و دلیلی مخالف آن وجود ندارد. اما روایت: «من كان يومن بالله و اليوم الآخر فلا يتبين إلا بوتر» هر کس که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، نباید شب بدون خواندن نماز و تیره به خواب رود، ظاهر است؛ زیرا از نهی، خلاف ظاهر آن؛ یعنی استحباب مؤکد اراده شده است.
- **مجمل و مبین:** هرگاه دلالت روایت ظاهر و آشکار باشد، به آن مبین می‌گویند. مبین شامل نص و ظاهر می‌شود؛ یعنی به نص، یا ظاهر می‌توان مبین اطلاق کرد. مجمل در برابر مبین، روایتی است که واژه‌ها، یا مجموعه عبارت‌های آن فاقد ظهور باشد. غالباً اجمال در مواردی است که کلام از تبیین تمام جوانب و پرسش‌ها ساکت مانده باشد.
- **مشکل:** حدیثی است که در برگیرنده مطالب غامض و پیچیده‌ای است که تنها صاحبان فن و حدیث شناسان ماهر قادر به فهم آنها هستند. در این زمینه سید عبد الله شبر کتابی به نام «مصایح الأنوار فی حل مشکلات الأخبار» به تألیف درآورده است.
- **غریب لفظی:** حدیثی است که در آن واژه‌ای آمده که بخاطر قلت استعمال در لغت شایع، دشوار و دور از فهم است. برای نمونه در این زمینه می‌توان به کلام امیر المؤمنین علیه السلام در حکمت ۵ از کلمات غریب نهج البلاغه اشاره نمود که می‌فرماید: «إن الإيمان يبدو لمظه في القلب كلما ازداد الإيمان ازدادت اللمظه» ایمان مانند نقطه‌ای سفید در قلب است که هر چه ایمان بیشتر شود، آن سفیدی بیشتر خواهد شد. در این روایت کلمه «لمظه» از نظر لغت مشکل است که سید رضی خود به بیان آن پرداخته است.

اصطلاحات متنی ناظر به پذیرش یا رد روایات

- **مقبول:** حدیثی است که آن را تلقی به قبول کرده و بدون توجه به صحت یا عدم صحت سندی، به مضمون آن عمل می‌کنند. مثال شایع آن مقبوله عمر بن حنظله است که در سند آن چنین آمده است: محمد بن یعقوب، عن محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسين، عن محمد بن عیسی، عن صفوان بن یحیی، عن داود بن الحصین، عن عمر بن حنظله ... و به رغم آن که در سند این روایت محمد بن عیسی و داود بن حصین تضعیف شده‌اند؛ اما بخاطر استواری متن، متن روایت مورد پذیرش قرار گرفته است.
- **معتبر:** روایتی است که همگان یا بیشتر عالمان به آن عمل کرده و بخاطر صحت اجتهادی یا وثاقت یا حسن، دلیل بر اعتبار آن رسیده است. با این تعریف، معتبر، اعم از مقبول است؛ زیرا معتبر می‌تواند علاوه بر قوت متن عاری از ضعف سند باشد.
- **مطروح:** روایتی است که متن آن از سویی مخالف دلیل قطعی بوده و از سوی دیگر پذیرای تأویل نیز نباشد. بدین جهت به آن مطروح؛ یعنی دور ریخته اطلاق می‌شود.

اصطلاحات ناظر به متن و سند

بخشی از اصطلاحات با توجه به تعاریفی که از آنها ارائه شده به گونه‌ای است که متن و سند را با هم در برمی‌گیرد. این اصطلاحات بدین شرح است:

- **معلل:** این اصطلاح نیز به دو معنا به کار می‌رود:

الف) اصطلاح فقهاء متأخر: فقهاء متأخر، معلل را به احادیثی اطلاق می‌کنند که در برگیرنده علت و سبب حکم باشد. کتاب علل الشرائع شیخ صدوق از نمونه منابع روایی است که در آن علت جعل احکام تبیین شده است.

ب) اصطلاح محدثان: معلل در اصطلاح محدثان، به حدیثی گفته می‌شود که به رغم سلامت و صحت ظاهری، در متن، یا سند در برگیرنده آفت پنهان و پیچیده باشد. معلل به این معنا از ریشه علت به معنای مرض گرفته شده است.

➤ **مدرج:** مدرج به این معناست که گفتار راوی به روایت افزوده شده و گمان شود که از حدیث است. به این صورت که راوی بیانی را به نحو استدلال بر حدیث، یا تبیین واژه‌ای از آن درج کند و توهّم شود که این گفتار، سخن معصوم (علیه السلام) است. در این زمینه می‌توان به روایتی اشاره نمود که شیخ صدوق از امام صادق علیه السلام روایت نموده است: «وَسُئِلَ عَنِ الْوُقُوفِ عَلَى الْمَسَاجِدِ فَقَالَ لَا يَجُوزُ فَإِنَّ الْمَجُوسَ أَوْقَفُوا عَلَى بُيُوتِ النَّارِ»^{۱۰۶} از امام صادق علیه السلام درباره وقف نمودن برای مسجد پرسیده شد. حضرت پاسخ دادند که جائز نیست؛ زیرا مجوسیان برای آتشکده‌های خود وقف انجام می‌دهند. بر اساس آنچه در روایات دیگر آمده است، دانسته می‌شود که عبارت لا يجوز در این روایت، از اضافات راوی است و بیان امام علیه السلام عاری از این کلمه بوده است.

➤ **مصحف:** کلمه «تصحیف» از ریشه صحیفه به معنای کتاب و تصحیف در لغت به معنای نگارش کتاب است؛ اما بعدها توسعه یافت و به خطای در کتابت اطلاق شد. مصحّف حدیثی است که سند، یا متن آن به گونه‌ای مشابه متن اصلی، تغییر کرده باشد؛ به عنوان نمونه برای تصحیف می‌توان به عبارت به کار رفته در نامه ۳۱ نهج البلاغه امیر المؤمنین (علیه السلام) اشاره نمود. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در بیان خود در توصیه به امام مجتبی (علیه السلام) می‌فرماید: «واعرض علیه أخبار الماضین» این عبارت به این معنی است که اخبار گذشتگان را بر قلب خود عرضه کن. این در حالی است که در نقل ابن عبد ربّه از این نامه این گونه آمده است: «واعرض علیه أخبار الصّین»^{۱۰۷} اخبار چینیان را بر قلب خود عرضه کن. این تصحیف به جهت شباهت کلمه الصّین با کلمه الآخرین رخ داده است و سبب تفاوت معنایی در کلام شده است.

➤ **مزید:** حدیثی است که نسبت به سایر احادیث نقل شده در زمینه خاص، دارای فزونی باشد. به عنوان مثال در نامه ۳۱ نهج البلاغه از جمله توصیه‌های امیر المؤمنین علیه السلام به امام مجتبی علیه السلام این است که به ریسمان الهی چنگ بزنند. امیر المؤمنین علیه السلام این مطلب را با عبارت «فإنّی أوصیک ... والاعتصام بحبله» آورده است. این در حالی است که در روایتی که ابن عبد ربّه از این نامه دارد علاوه بر این توصیه آیه «واعتصموا بحبل الله جمیعاً و لا تفرقوا»^{۱۰۸} را نیز در زمره کلام امیر المؤمنین علیه السلام ذکر نموده است.

۱۰۶. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۳۸.

۱۰۷. العقد الفرید، ج ۳، ص ۱۰۰.

۱۰۸. همان ۱۰۸.

سوالات این درس:

۱. مصطلح الحديث چه علمی است و دارای چه موضوعی است؟
۲. خبر متواتر و واحد چیست و این دو نوع خبر چه تفاوتی با یکدیگر دارند؟
۳. اقسام چهارگانه خبر واحد چیست و هر یک چه تعریفی دارند؟
۴. اصطلاحاتی که ناظر به سند به کار می رود چیست؟
۵. اصطلاحاتی که ناظر به متن به کار می رود چیست؟
۶. اصطلاحاتی که ناظر به متن و سند به کار می رود چیست؟

منابع برای مراجعه بیشتر:

۱. غفاری، علی اکبر، صانعی پور، محمد حسن، دراسات فی علم الدراية تلخیص مقیاس الهدایة للمامقانی، تهران، دانشگاه امام صادق علیه السلام و سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی
۲. جعفر، سبحانی، أصول الحديث وأحكامه فی علم الدراية، قم، موسسه النشر الإسلامی، ۱۴۱۸
۳. ربانی، حسن، دانش درایة الحديث هماره با نمونه های حدیثی و فقهی، مشهد، ۱۳۸۹
۴. نصیری، علی، درسنامه علم حدیث، قم، هاجر، ۱۳۸۹
۵. مدیر شانه چی، کاظم، درایة الحديث، قم، موسسه النشر الإسلامی، ۱۳۶۴
۶. مودب، سید رضا، درسنامه درایة الحديث، قم، مرکز جهانی علوم اسلامی، ۱۳۹۲

۱. تعریف علم رجال، بیان مسائل، موضوع و اهداف

رجال دانی است که به معرفی راویان و صفاتی که در پذیرش، یا عدم پذیرش روایت آن ها نقش دارد - نظیر ایمان و عدالت - می پردازد و از چگونگی توثیق و جرح راویان و راه های رفع تعارض میان جرح و تعدیل سخن به میان می آورد.

می دانیم که روایات معصومین همراه با سند به دست ما رسیده است. مقصود از سند، سلسله ای از راویان است که به ترتیب دوره های تاریخی، هر یک از آنها روایت معصوم را برای دیگری نقل کرده است. ذکر نام راویان و سلسله سند برای ما راه تحقیق مناسبی را فراهم می کند تا به اطمینانی آرام بخش نسبت به صدور روایت از یکی از معصومین (علیهم السلام) دست یابیم. در غیر این صورت باید به قول مؤلف کتابی که روایت در آن جای گرفته است، اعتماد نماییم. افزون بر اینکه این اعتماد ما را به اطمینان کافی نمی رساند، محذور دیگری در بردارد و آن این که شاید مؤلف کتاب در قضاوت درباره عدالت، وثاقت و ایمان راویان دچار اشتباه شده باشد. ذکر نام راویان و سلسله سند، این امکان را برای ما فراهم می سازد که از منظر اجتهادی و مبانی نظری خود شرائط راویان را مورد بررسی قرار دهیم.

حال در بررسی سند روایات، علم رجال به کمک ما می شتابد و ضمن معرفی هویت راویان، به ما می گوید که این راوی آیا جزء امامیه است، یا نه؟ آیا عادل است، یا نه؟ از این رو علم رجال به منزله فرهنگ لغتی می ماند که واژه های دشوار و ناشناخته متون را برای ما معرفی کرده و مبین می سازد. این بخش از وظیفه علم رجال بر عهده کتب و منابع رجالی گذاشته شده است. اما پاره ای از مشکلات است که صرفا با مراجعه به این منابع حل نمی شود و می بایست مبانی آن قبلا تبیین گردد. برخی از این مشکلات بدین شرح است:

رجالیون برای تعدیل، توثیق، یا جرح راویان از چه الفاظی استفاده می کنند؟ بر چه مبنایی می توان به توثیق راویان راه یافت؟ آیا نص امام معصوم لازم است؟ اصحاب اجماع چه کسانی هستند و آیا جزء اصحاب اجماع بودن برای وثاقت کافی است؟ در مواردی که میان دیدگاه های رجالیون تضاد وجود داشته باشد، چه باید کرد؟ منابع رجالی شیعه و اهل سنت کدام است و چه تفاوت هایی میان آنها وجود دارد؟ علم رجال به این پرسش ها نیز پاسخ می دهد. پس بخشی از مباحث علم رجال صرفا نظری و بخش دیگر میدانی و کاربردی است. بخش میدانی و کاربردی را می بایست با مراجعه مستقیم به منابع اصلی رجالی دنبال کرد و آنچه معمولا در کتاب های نوشته شده با عنوان علم رجال طرح می شود، بخش نخست؛ یعنی مباحث نظری آن است، که در این فصل نیز همین مباحث طرح شده است.

۲. نیاز به علم رجال:

چنانکه می دانیم، اخبار اهل بیت علیهم السلام برای استنباط احکام الهی و قوانین زندگی، به عنوان یکی از مهم ترین منابع مطرح است. در این میان، احتمال صدق و کذب در روایات وجود دارد و ممکن است افرادی با انگیزه های سوء، احادیثی را به اهل بیت علیهم السلام نسبت داده باشند. به همین جهت از دیرباز جمعی از دانشمندان اسلامی به تاسیس علمی به نام رجال همت گماردند تا آگاهی مخاطب نسبت به وضع حال راویان حدیث اعم از راستگویی و بی پروایی، عدالت و فسق را فزونی بخشد.

اثبات با عدم اثبات نیاز به علم رجال:

در میان علمای شیعه، اختلاف دیدگاهی در این زمینه وجود دارد که آیا اصولاً به علم رجال نیازی هست و آیا این علم توانایی این را دارد که به پرسش‌های ما درباره روایان پاسخ مناسب بدهد؟ در پاسخ به این پرسش و نیز این که به چه میزان می‌توان به علم رجال اعتماد نمود، نظرات متعددی به وجود آمده است. برخی علم رجال را به نحو حداکثری پذیرفته‌اند و برخی نیز از اعتماد به آن خودداری می‌کنند و برخی از علما نیز آن را نه به نحو کلی رد و نه به نحو کلی قبول می‌نمایند. در ادامه با ادله هر کدام از این دسته‌ها آشنا خواهیم شد.

ادله مثبتین علم رجال:

۱. همان گونه که گذشت انگیزه جعل در میان برخی از روایان روایات اهل بیت علیهم السلام وجود داشته است و برای این که بتوانیم حدیث سره از ناسره را تشخیص دهیم راهی وجود ندارد جز اینکه در میان روایان، افراد موثق از غیر موثق تمیز داده شوند و در نتیجه بتوان روایت صحیح را از روایت غیر صحیح بازشناخت. تنها علمی که می‌تواند ما را به این مهم رهنمون سازد، علم رجال است که ویژگی‌های روایانی که در این زمینه دارای مدخلیت هستند را ذکر نموده است.
 ۲. از سوی دیگر می‌دانیم که یکی از ملاک‌هایی که از سوی اهل بیت علیهم السلام برای ترجیح روایات متعارض شناخته شده است، تشخیص وثاقت یا عدم وثاقت روایان آن است.^{۱۰۹} لذا برای حل تعارض میان روایات متعارض، باید به علم رجال متمسک شویم تا با دانستن وثاقت یا عدم وثاقت راوی، بتوانیم روایتی را که در میان روایات متعارض، امکان عمل به آن وجود دارد، بازشناسیم.
 ۳. نگارش کتب رجالی از زمان اهل بیت علیهم السلام آغاز شده است^{۱۱۰} و این خود می‌تواند نشان دهنده این باشد که بررسی رجالی که در سلسله سند قرار دارند، ریشه در رهنمودهای اهل بیت علیهم السلام داشته است.
- از سوی دیگر منکرین نیاز به علم رجال نیز به ادله‌ای استدلال می‌کنند که به آن می‌پردازیم:

ادله منکرین علم رجال:

۱. آن گونه که می‌دانیم، روند نگارش روایات اهل بیت علیهم السلام با روایات اهل سنت تفاوتی اساسی داشته است و آن عبارت است از اینکه اصحاب اهل بیت علیهم السلام بنا به سفارش خود آن بزرگواران اقدام به نگارش و کتابت احادیث می‌نموده‌اند. آن چه اصحاب اهل بیت علیهم السلام در طول حیات آن بزرگواران مکتوب نموده‌اند، در قالب اصول اربعه درآمده است. افزون بر اصول اربعه، نقل شفاهی روایات نیز در بین شیعیان امری متداول بوده است. اصول اربعه در ادامه مسیر خود و با رسیدن به دست علمای بزرگ امامیه در قرن ۴ و ۵، در قالب کتب اربعه درآمده است. از میان رفتن اصول اربعه نیز در اثر جایابی روایات موجود در این اصول، در کتب اربعه و در نتیجه عدم نیاز به استنساخ آن‌ها بوده است. شیخ حر عاملی با بیان این استدلال و نیز بیان شدت اهمیتی که اصحاب اهل بیت علیهم السلام در حفظ و صیانت از روایات داشته‌اند، به قطعیت صدور روایات کتب اربعه از معصومین علیهم السلام قائل شده است.^{۱۱۱} در کنار نظر به قطعیت صدور کتب اربعه، عده‌ای نیز قائل به صحت کتب اربعه هستند که مرتبه

۱. در این زمینه ن.ک کافی، ج ۱، ص ۶۸
۱۱۰. برای اطلاع از کتبی که درباره رجال نوشته شده است رجوع کنید به مصفی المقال فی مصنفی علم الرجال، تألیف شیخ آغا بزرگ طهرانی
۳. وسائل الشیعة ج ۳۰ ص ۲۸۷ الی آخر

ای پایین تر از قطعیت کتب اربعه است. قطعیت کتب اربعه به معنی عدم تردید در صدور روایات کتب اربعه از اهل بیت علیهم السلام است و صحت کتب اربعه به معنای حجیت روایات موجود در کتب اربعه در حق مکلف و جواز عمل به آن هاست، هر چند نتوان یقیناً تک تک روایات را به اهل بیت علیهم السلام نسبت داد. کسانی که به صحت کتب اربعه قائل هستند، معتقدند صاحبان کتب اربعه در مقدمه کتاب های خود به صحت این کتاب ها شهادت داده اند و عمل بر اساس آن ها را جائز دانسته اند.

پاسخی که به این استدلال می توان داد این است که گرچه اصحاب اهل بیت علیهم السلام اهتمام شدیدی به صیانت از روایات داشته اند و نیز قسمت عمده ای از اصول اربعه در کتب اربعه جمع آوری شده است؛ اما این مطلب سبب کنار نهادن نقد سندی و اکتفا به وجود روایت در کتب معروف نخواهد شد؛ زیرا حتی در میان روایت موجود در کتب اربعه نیز روایاتی وجود دارند که با سند ضعیف نقل شده اند و یا محتوای آن ها از نظر فقه الحدیثی قابل قبول نیست. همچنین حتی در صورت اعتقاد صاحبان کتب اربعه به صحت کتب خود، نباید از نظر دور داشت که این نظر آن ها ممکن است بر اساس قرائنی باشد که در اختیار آن ها بوده و به ما نرسیده است و با توجه به نبود قرائن در عصر ما، گواهی آن ها نسبت به حجیت کتاب هایشان برای ما حجیت نداشته و یقین آور نخواهد بود.

۲. دلیل دوم این است که معیار و ملاک در اعتبار و عدم اعتبار حدیث، عمل کردن و عمل نکردن مشهور فقها بر طبق آن حدیث است؛ به این معنی که اگر مشهور فقها به مضمون و محتوای حدیثی عمل کرده و بر طبق آن فتوا داده باشند، آن حدیث معتبر است؛ اگر چه راوی آن ضعیف و سندش مخدوش باشد و اگر مشهور فقها به مضمون حدیثی عمل نکرده باشند، آن حدیث معتبر نخواهد بود؛ هر چند راوی آن ثقة باشد و از جهت سند قابل خدشه نباشد. توضیح اینکه قاعده ای میان علمای امامیه وجود دارد که از آن با عنوان «قاعده انجبار» یاد می شود. این قاعده بیان می دارد در صورت مواجهه با خبر ضعیف نباید در نگاه اول آن را مردود دانست؛ بلکه باید جستجو نمود و در صورتی که روایت ضعیف مطابق با فتوای مشهور بود و یا اینکه با روایات مشهور مطابقت داشت می توان ضعف آن روایت را با شهرتی که از طریق فتوا و یا از طرق روایات مشهور به دست آمده است، جبران نمود. به همین جهت عمده اختلاف آراء نظری علمای امامیه در مرحله عمل، به فتوایی واحد منتهی می گشت. حال با پذیرش این مطلب، گرچه ممکن است بررسی رجالی سند روایات کمکی برای تمییز روایت صحیح از سقیم باشد؛ اما در نهایت و در مقام عمل با توجه به شهرت موجود درباره انتساب یا عدم انتساب روایات به اهل بیت علیهم السلام، جبهه عملی واحدی اتخاذ خواهد گشت.

این استدلال نیز قابل قبول نیست؛ زیرا تردیدی نیست که اگرچه عمل مشهور فقها بر طبق مضمون یک روایت و یا وجود روایات مشهوری که روایت ضعیف را تقویت نمایند، می تواند به عنوان یک مؤید خارجی، جبران کننده ضعف سند باشد؛ اما اثبات شهرت فتوایی و روایی برای تمام روایات، امری بس دشوار و بلکه نشدنی است و با توجه به این مطلب نمی توان علم رجال را به آسانی به کناری گذاشت.

۳. با توجه به این که صاحبان کتب رجالی با عصر اهل بیت علیهم السلام فاصله داشته اند، راهی برای اثبات صحت گفتارهای آن ها نسبت به وثاقت و یا عدم وثاقت راویان حدیث وجود ندارد. به بیان دیگر نظر صاحبان کتب رجالی که از فاصله زیاد با راویان اهل بیت علیهم السلام آن ها را توثیق و یا تضعیف می نمایند، لزوماً یقینی نخواهد بود و امکان دارد که گفتار آن ها از روی ظن و اجتهاد شخصی آنها باشد و به اصطلاح از روی حس نباشد. در چنین صورتی گفتار آن ها نمی تواند مبنا برای قبول و یا عدم قبول روایات اهل بیت علیهم السلام قرار گیرد.

این سوال در واقع پرسش از کیفیت حجیت قول رجالی است که در پاسخ به این سوال راه های متعددی پیموده شده است. دسته ای سخن رجالیان را از باب شهادت و گواهی دادن دانسته اند. به اعتقاد این افراد، رجالیان از سه راه بیان رجال موجود در سند احادیث را توثیق یا تضعیف می نمودند؛ اول: بر اساس کتب رجالی نوشته شده پیش از آن ها، دوم: بر اساس آن چه میان رجالیین مشهور بوده است. سوم: بر اساس آن چه از مشایخ و اساتید خود نسل به نسل شنیده اند؛ لذا اگرچه رجالیان خود راویان را ندیده باشند و با آن ها نزیسته باشند تا صفات آن ها را به صورت حسی درک کنند؛ اما سه روشی که در بالا گذشت به قدری به کار آن ها اتقان می بخشد که گویا راویان و صفات آن ها را درک کرده اند و بر این اساس می توان قول آن ها را به عنوان شهادت بر خصوصیات راویان قبول نمود.

پاسخ دیگری که به این پرسش داده شده است این است که همان گونه که خبر واحد در احکام حجت است، از آنجا که بررسی رجال سند نیز به عنوان یکی از مقدمات شناخت احکام به حساب می آید؛ بر این اساس می توان قول رجالیان را مورد قبول قرار داد.

پاسخ سومی که به این سوال داده شده است این است که همان گونه که نظرات کارشناسی در سائر حوزه ها مورد قبول قرار می گیرد، قول رجالی نیز در این باب به عنوان نظر خبره و کارشناس مورد قبول قرار می گیرد. پذیرش هریک از این پاسخ های سه گانه، نتایج و ثمرات متفاوتی در برخواهد داشت. این ثمرات زمانی ملموس خواهد شد که بدانیم دائره علم رجال، میزان اعتبار و کیفیت استفاده از آن بستگی به این دارد که کدام یک از پاسخ های فوق را قبول نماییم. به عنوان مثال در صورتی که پاسخ اول یعنی حجیت قول رجالی از باب شهادت را قبول نماییم، آنگاه نمی توانیم اقوال رجالیین متاخر را حجت بدانیم؛ زیرا قول آن ها مستند به حس نیست و نمی تواند مبنای شهادت قرار گیرد و این در حالی است که اگر پاسخ سوم یعنی حجیت از باب قول خبره را قبول نماییم، اقوال رجالیان متاخر را نیز به عنوان نظر خبره و کارشناس می توانیم قبول نماییم.

«نظریه پذیرش مشروط»:

در کنار نظریه مثبتین و منکرین علم رجال، نظریه ای هم وجود دارد که این علم را نه مطلقاً می پذیرد و نه مطلقاً رد می کند. اساس این نظریه بر این است که به علم رجال نباید به صورت مطلق و حداکثری نگریست. بر اساس این نظر نمی توان زحمات رجالیین متقدم را نادیده انگاشت و به صورت کلی حجیت علم رجال را نفی نمود. هرکس در کتب رجالی به خصوص رجال نجاشی تتبع کرده باشد، به خوبی میزان تبحر و تخصص آنان در معرفت به روات را درک خواهد نمود. از سوی دیگر نباید تمامی آن چه نجاشی و سائر علمای رجالی گفته اند را به نحوی قطعی دانست که احتمال خلاف درباره آن وجود نداشته باشد. نجاشی و دیگر صاحبان کتب رجالی، خود، برخی از مسائل را با تردید بیان می کنند. این خود نشانگر آن است که اطلاعات صاحبان کتب رجالی مجموعه ای از اطلاعات یقینی و اطلاعات ظنی است. لذا علی رغم تمام اهمیتی که برای کتب رجالی باید قائل شد، نباید از احتمال خطا در آن ها نیز غافل شد. از سوی دیگر عدم قول به صحت کتب اربعه و سائر کتب متقدم امامیه نباید ما را از شمول آن ها بر قسمتی از اصول اربعه که حاوی روایات اهل بیت علیهم السلام بوده است، غافل سازد. لذاست که در امر پژوهش حدیثی لازم است مواجهه ای چند جانبه به مقوله حدیث داشته باشیم و با در دست داشتن ابزارهای مختلف که رجال نیز می تواند به عنوان یکی از مهم ترین این ابزارها به حساب آید، وارد عمل شویم.

ثمرات:

قبول یا عدم قبول نیاز به علم رجال در علوم مختلف دینی، سبب ایجاد دو گرایش متفاوت شده است، به گونه‌ای که تألیفات افرادی که قائل به حجیت رجال نبوده‌اند، در زمینه‌های مختلف علوم دینی با قائلین به حجیت علم رجال، تفاوت‌های عمده‌ای داشته است. کتاب «الحدائق الناضرة» تألیف محقق بحرانی در فقه، کتاب‌های «وسائل الشیعه» و «مستدرک الوسائل» تألیف شیخ حر عاملی و محدث نوری در زمینه تدوین حدیث، «تفسیر الصافی» از مرحوم ملا محسن فیض کاشانی در زمینه تفسیر، کتاب‌هایی هستند که با نگاه اول به رشته تحریر درآمده‌اند.

۳. تفاوت تراجم و رجال

در مورد ویژگی‌های علمای و شخصیت‌ها از منظرهای مختلف می‌توان بحث کرد. از یک دید می‌توان به آن‌ها به عنوان راوی حدیث نگریست که در رساندن روایات به نسل بعدی نقش دارند. از دید دیگر، می‌توان درباره کمالات وجودی و شخصیت علمی و اجتماعی آن‌ها و آن‌چه در زندگی آن‌ها می‌گذشته است، صحبت نمود. این دو نگاه به زندگی شخصیت‌ها سبب به وجود آمدن دو علم متفاوت تحت عنوان رجال و تراجم شده است. علمای علم رجال گرچه امکان دارد که به مناسبتی، به شرح حال راویان حدیث نیز بپردازند؛ اما آنچه برای آن‌ها در درجه اول از اهمیت قرار دارد، خصوصیتی از روات است که در قبول و یا عدم قبول روایات آن‌ها تأثیر دارد و همین مطلب نیز موضوع علم رجال را شکل می‌دهد. دیدگاه دوم سبب به وجود آمدن علم شرح حال نویسی یا تراجم گشت که به بررسی کلی احوالات شخصیت‌ها می‌پردازد.

۴. صفات به کار رفته

در کتب رجالی درباره راویان حدیث، صفاتی آمده که به دو دسته صفات مدح و صفات قدح شناخته می‌شود. مهم‌ترین صفات مدح نزد امامیه عبارت است از: عدل، امامی، ضابط، ثقة، حجة، عین و وجه، که دو صفت عدل و ثقة بر توثیق راوی دلالت دارند و صفات دیگر مدح راوی به حساب می‌آیند. صفت حجة را نیز می‌توان به معنی توثیق راوی دانست. البته صفات‌های عین و وجه، امری فراتر از توثیق راوی محسوب می‌شود و بر جلالت شأن راوی در میان امامیه گواهی می‌دهد. در کنار صفات مدح می‌توان از صفات قدح یا جرح نام برد که عبارت است از: ضعیف، فاسق، شارب الخمر، کذاب، وضاع الحدیث، لیس بعادل، لیس بصادق و برخی از صفات جرح مربوط به عقیده راوی است که در این زمینه می‌توان به غال، ناصب، فاسد العقیده اشاره نمود.

از جمله مشکلات مراجعه به منابع رجالی اختلاف تبیینی علمای رجال درباره برخی راویان است، به گونه‌ای که این اختلاف نظرها قابل جمع نباشند. مثلاً یکی از آنان راوی را صحیح العقیده و دیگری فاسد العقیده معرفی کند، یا یکی او را ثقة و دیگری ضعیف بداند. چنین مواردی را اصطلاحاً تعارض جرح و تعدیل می‌گویند. در چگونگی برخورد با دیدگاه‌های متعارض رجالیون درباره یک راوی سه نظریه عمده وجود دارد که عبارتند از:

۱. مطلقاً جرح مقدم است؛

۲. مطلقاً تعدیل مقدم است؛

۳. در صورتی که جمع میان دیدگاه جرح و تعدیل، ممکن باشد، به هر دو عمل می شود، ولی اگر جمع ممکن نباشد، به مرجحات مراجعه می شود و اگر ترجیحی در بین نباشد، درباره آن راوی توقف می کنیم.

۵. توثیقات خاص و عام

توثیق راویان به دو صورت خاص و عام صورت می گیرد. مقصود از توثیق خاص آن است که در خصوص یک راوی، از سوی ائمه (علیهم السلام)، یا علمای رجال، الفاظ دال بر وثاقت رسیده باشد؛ اما در توثیق عام نسبت به جمع و گروهی خاص تمجید، یا توثیق رسیده که راوی مورد نظر در میان آنان قرار دارد. مثلاً وقتی گفته می شود: اصحاب اجماع، جزء توثیقات عام است؛ به این معناست که راویان بر شمرده شده در میان اصحاب اجماع به خاطر اعتبار جمعی اصحاب اجماع، از اعتبار و وثاقت برخوردار می گردند. به عبارت روشن تر، در توثیق خاص دلالت بر توثیق، مطابقی است؛ اما در توثیق عام دلالت بر توثیق هر یک از راویان، تضمینی است، هر چند دلالت تضمینی نیز بسان دلالت مطابقی، برای اثبات وثاقت کفایت می کند.

اینک به بررسی هر یک از توثیقات خاص و توثیقات عام می پردازیم:

تنصیص یکی از معصومان (علیهم السلام):

هرگاه یکی از امامان معصوم (علیهم السلام) بر وثاقت کسی تصریح کنند، بدون تردید وثاقت او ثابت می گردد. برای تحقق چنین تنصیصی، دو راه وجود دارد:

(الف) از طریق علم وجدانی؛ یعنی شخصاً در حضور امام (علیه السلام) از چنین تصریحی اطلاع یابیم. روشن است که این راه برای ما در دوران غیبت، مسدود است.

(ب) از طریق روایت معتبر؛ خوشبختانه این راه قابل دسترسی است؛ زیرا در منابع رجالی و روایی روایات قابل توجهی در توثیق راویان به دست ما رسیده است. به عنوان مثال علی بن مسیب می گوید: به امام رضا (علیه السلام) عرض کردم: وطن من دور است و نمی توانم در هر زمان خدمت شما برسم، آموزه های دینی ام را از چه کسی دریافت کنم؟ امام فرمود: از زکریا ابن آدم قمی که مأمون بر دین و دنیاست.^{۱۱۲} این تعبیر بالاترین تعبیر برای نشان دادن وثاقت است و از آنجا که این روایت صحیح است، پس وثاقت زکریا بن آدم ثابت می شود.

تنصیص یکی از اعلام متقدم:

مقصود از اعلام متقدم، شیخ طوسی (م. ۴۶۰ق) و آن دسته از علمایی هستند که پیش از شیخ طوسی می زیسته اند؛ نظیر برقی (م. ۳۷۴ق)، ابن قولویه (م. ۳۶۷ق)، کشی (م. حدود ۳۵۰ق)، ابن بابویه (م. ۳۸۱ق)، شیخ مفید (م. ۴۱۳ق)، نجاشی (م. ۴۵۰ق) و دیگران. بر این اساس اگر این بزرگان در منابع رجالی خود بر وثاقت هر یک از راویان تصریح کنند، وثاقت او اثبات خواهد شد.

۴. اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۷۸۵

تنصیص یکی از اعلام متأخر:

مقصود از اعلام متأخر، رجالیون پس از شیخ طوسی، نظیر شیخ منتجب الدین رازی (م. ۵۸۵ق)، ابن شهر آشوب (م. ۵۸۵ق)، علامه حلی (م. ۷۲۶ق)، علامه مجلسی (م. ۱۱۱۱ق) و دیگران هستند. تنصیص اعلام متأخر بر وثاقت راویان، خود به دو دسته قابل تقسیم است:

(الف) تا زمان شیخ طوسی، نظرات علمای رجالی، به سبب وجود قرائن فراوان در آن دوره، مستند به حس بوده است. پس از شیخ طوسی، دیدگاه آن دسته از علمایی که قریب العصر به شیخ بوده‌اند نیز مستند به حس محسوب می‌شود؛ نظیر دیدگاه‌های رجالی شیخ منتجب الدین و ابن شهر آشوب.

(ب) بخشی دیگر از تنصیص‌های علمای رجال، مستند به حدس است. دیدگاه‌های رجالیون پس از علامه حلی؛ همچون میرزای استرآبادی، سید تفرشی، محقق اردبیلی، قهپائی، علامه مجلسی، آیه الله خویی و... این چنین است.

ادعای اجماع از سوی رجالیون:

همان گونه که اگر یکی از اعلام متقدم، بر وثاقت یکی از راویان تصریح می‌کرد، وثاقت او ثابت می‌شد، اگر او بر وثاقت کسی ادعای اجماع نماید، دیدگاه او حجت است. آیت الله خوئی معتقد است که حتی اگر این ادعای اجماع، از سوی یکی از متأخران هم مطرح شده باشد، بعید نیست که این ادعا حجت باشد.^{۱۱۳}

جمع آوری قرائن:

گاهی برخی شواهد و قرائن به تنهایی بیانگر وثاقت راوی نیست؛ اما با کنار هم گذاشتن تعدادی از آن‌ها، نسبت به وثاقت راوی اطمینان حاصل می‌شود. این معیار از آن جهت که موجب اطمینان شخصی محقق است، استواری بیشتری دارد. به گونه ای که شهید صدر آن را بهترین شیوه در پژوهش‌های رجالی می‌داند. کاربرد این شیوه به قابلیت‌ها و تلاش‌های محقق بستگی دارد و نیازمند مقدماتی از قبیل تسلط بر طبقات راویان، احاطه بر ویژگی‌های راوی از جهت مقدار روایت او و خصوصیات روایات وی از نظر دقت و محتوا و جهات متعدد دیگر است. گرچه قرائن جمع آوری شده تک تک نتواند وثاقت راوی یا ضعف او را به اثبات رساند؛ اما واضح است که در کنار هم قرار گرفتن تعدادی از قرائن می‌توان برای محقق اطمینان نسبت به وثاقت یا ضعف راوی را به ثمر آورد.

افزون بر توثیقات خاص، شیوه‌های دیگری وجود دارد که راویانی را به صورت عام و به صورت ضمنی و در قالب عناوینی کلی؛ هم چون اصحاب اجماع به عنوان ثقه معرفی می‌کند که از آنها به توثیقات عام تعبیر می‌شود. اینک به بررسی هر یک از آنها می‌پردازیم:

۱۱۳. معجم رجال الحديث، ج ۱، ص ۴۵

عنوان اصحاب اجماع که در مجموع ۲۲ تن از راویان مهم را در بر می گیرد، گسترده ترین و مهم ترین شیوه در میان توثیقات عام به شمار می رود. شواهد رجالی نشان می دهد که نخستین بار ابو عمرو کشی (م. حدود ۳۵۰ق) در رجال خود از مسأله اصحاب اجماع سخن به میان آورده است.^{۱۱۴}

شمار اصحاب اجماع

کشی شمار اصحاب اجماع را این چنین نقل کرده است: اصحاب امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) شش تن هستند که عبارتند از: ۱. زراره بن اعین؛ ۲. معروف بن خربوذ؛ ۳. برید بن معاویه؛ ۴. ابوبصیر اسدی؛ ۵. فضیل بن یسار؛ ۶. محمد بن مسلم و اصحاب امام صادق (علیه السلام) به طور اختصاصی نیز شش هستند: ۱. جمیل بن دراج؛ ۲. عبدالله بن مسکان؛ ۳. عبدالله بن بکیر؛ ۴. حماد بن عثمان؛ ۵. حماد بن عیسی؛ ۶. ابان بن عثمان و اصحاب امام کاظم و امام رضا (علیهما السلام) نیز شش تن هستند: ۱. یونس بن عبدالرحمن؛ ۲. صفوان بن یحیی؛ ۳. محمد بن ابی عمیر؛ ۴. عبدالله بن مغیره؛ ۵. حسن بن محبوب؛ ۶. احمد بن محمد بن ابی نصر.

بدین ترتیب شمار اصحاب اجماع ۱۸ تن خواهد بود. گفتنی است گاهی به جای ابوبصیر اسدی در گروه نخست، از ابو بصیر مرادی یاد می کنند و در گروه سوم به جای حسن بن محبوب، حسن بن علی بن فضال و فضاله بن ایوب، یا به جای فضاله بن ایوب، عثمان بن عیسی را می نشانند. اگر این چهار تن؛ یعنی ابوبصیر مرادی، حسن بن علی بن فضال، فضاله بن ایوب و عثمان بن عیسی را که محل اختلاف اند، به اصحاب اجماع اضافه کنیم، شمار آنان ۲۲ تن خواهد بود.

مفهوم صحیح شمردن روایات اصحاب اجماع:

در عبارت کشی چنین آمده است: "أجمعت العصابة على تصحيح ما يصح عنهم." عبارت: «أجمعت العصابة على تصحيح» به معنای اتفاق امامیه بر صحیح شمردن دلالت می کند. اما مفهوم ما یصح عنهم، روشن نیست؛ زیرا دو احتمال درباره آن داده می شود:

الف) مقصود، صحیح شمردن نقل و حکایت آنان است؛ یعنی اصحاب اجماع را در تمام روایاتی که از ائمه (علیهم السلام) نقل کرده اند، تصدیق کنیم. به عبارت روشن تر آنان را ثقه بدانیم، که در این صورت قاعده اصحاب اجماع جزء توثیقات عام خواهد شد و تمام افرادی که جزء اصحاب اجماع شمرده شده اند موثق خواهند شد.

ب) مقصود، صحیح شمردن مرویات آنان است؛ یعنی تمام روایاتی که اصحاب اجماع نقل کرده اند را صحیح و صادر شده از ائمه (علیهم السلام) بدانیم، حتی اگر روایت نقل شده فاقد اتصال سند، یا سایر شرائط صحت؛ همچون عدالت و ایمان راوی باشد. در این صورت مرتبه ای فراتر از توثیق برای اصحاب اجماع ثابت می گردد؛ زیرا مفهوم این مدعا آن است که نه تنها اصحاب اجماع خود ثقه و عادل اند؛ بلکه در چنان مرتبه بلندی از وثاقت قرار دارند که جز روایات صادر شده از ائمه (علیهم السلام) را نقل نمی کنند. در این زمینه برخی حتی قائل شده اند که تمام کسانی که اصحاب اجماع از آن ها نقل روایت نموده اند نیز بر اساس این قاعده ثقه هستند؛ بنابراین، این عبارت بر یکی از این دو امر زیر دلالت دارد:

^{۱۱۴} . اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۵۰۷، ۶۷۳ و ۸۳۰

۱. وثاقت تمام افرادی که نام آن ها در اصحاب اجماع آمده است.

۲. صحت تمام روایاتی که از جانب افرادی نقل شده است که در شمار اصحاب اجماع آمده اند.

فیض کاشانی و به تبع او آیت الله خوئی درباره اصحاب اجماع قول اول را اختیار کرده اند که بر اساس آن این گونه نیست که روایات اصحاب اجماع صرفاً به دلیل این که اصحاب اجماع نقل نموده اند، حتی اگر به صورت مرسل نقل شده باشد، صحیح باشد. بنابراین تنها مفاد این عبارت توثیق افرادی است که در زمره اصحاب اجماع آمده اند.^{۱۱۵}

مشایخ ثقات

علمای رجال شماری از راویان را به عنوان ثقاتی یاد کرده اند که هیچ روایت مرسل یا مسندی را جز از ثقة نقل نمی کنند. در این باره می توان به عبارت شیخ طوسی اشاره نمود که درباره ابن ابی عمیر، صفوان بن یحیی، بزنتی و امثال آن ها تحت همین عنوان به کار رفته است که این دسته هر چه به نحو مرسل و یا مسند نقل نمایند، از ثقات روایت می کنند. اینک به بررسی این سه نفر می پردازیم:

محمد بن ابی عمیر (م ۲۱۷ق):

از ابن ابی عمیر با عناوین محمد بن زیاد بزازی یا ازدی نیز یاد شده است. او اهل بغداد بوده و از محضر امام کاظم، امام رضا و امام جواد (علیه السلام) حدیث شنیده و از چهره های مشهور میان شیعه و از نگاه مخالفان نیز از اوتاد عصر خود بوده است. محمد بن ابی عمیر در زمان هارون الرشید و مأمون دستگیر شد و به شدت مورد شکنجه قرار گرفت و به مدت چهار سال راهی زندان شد. خواهر ابن ابی عمیر برای حفظ جان او در ایام استتار برادر، کتاب های حدیثی برادرش را در زمین دفن کرد و در اثر طولانی شدن ایام حبس ابن ابی عمیر، کتاب ها متلاشی شد. از این رو او پس از آزادی، روایات را با تکیه بر حافظه خود نقل می کرد. بدین جهت بزرگان شیعه، روایات مرسل او را در حکم مسند دانسته اند.

صفوان بن یحیی بیاع سابری (م ۲۱۰):

طبق نقل نجاشی او اصالتاً کوفی و جزء ثقات است که از امام رضا (علیه السلام) روایت نقل می کند و نزد امام از جایگاه شریفی برخوردار است. او وکالت امام رضا و امام جواد (علیهما السلام) را بر عهده داشته و در میان طبقه خود در ورع و تقوا ممتاز بوده است.

احمد بن محمد بن ابی نصر بزنتی (م ۲۲۱):

نجاشی درباره اش می گوید: او کوفی است که به ملاقات امام رضا و امام جواد (علیهما السلام) نایل آمده و نزد این دو امام از منزلت عظیمی برخوردار بوده است.

در صورتی که عبارت شیخ طوسی درباره این سه تن را به نحو مستقل بپذیریم، می توانیم تمام افرادی که این سه تن از آن ها نقل نموده اند را ثقة بدانیم. اما برخی از جمله آیت الله خوئی معتقد هستند که بیان شیخ طوسی درباره این سه تن، عبارتی دیگر از همان قاعده اجماع است که در بیان کشی درباره اصحاب اجماع گذشت و لذاست که همان گونه که عبارت اصحاب اجماع تنها بر وثاقت اصحاب اجماع دلالت

^{۱۱۵}. معجم رجال الحديث، ج ۱، ص ۶۰

دارد و محتوای روایات و استادان اصحاب اجماع را تصحیح نمی نماید، درباره این سه تن هم تنها می توانیم وثاقت این دسته را بپذیریم و معنای دیگری را نمی توان از این بیان برداشت نمود. آیت الله خوئی در ادامه به عنوان مثال نقض درباره این سه تن به ذکر مواردی می پردازد که آن ها از افراد غیر ثقه نقل روایت نموده اند.^{۱۱۶} این در حالی است که آیت الله سبحانی سعی نموده است با توضیح درباره نقل روایت از غیر ثقات از سوی این سه تن، وثاقت تمام استادان و مشائخ آن ها را اثبات نماید.^{۱۱۷}

راویان مذکور در اُسناد کتاب کامل الزیارات:

ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه (م ۳۶۷ ق یا ۳۶۹ ق) استاد شیخ مفید و از بزرگان فقه و حدیث شیعه است. نجاشی او را جزء ثقات اصحاب و بزرگان فقه و حدیث دانسته و تمام رجال یون پس از نجاشی به اتفاق او را به وثاقت، عظمت و جایگاه بلند علمی و معنوی به حساب آورده اند. کتاب کامل الزیارات تألیف ابن قولویه است که از آغاز تاکنون به عنوان یکی از منابع مهم حدیثی شیعه مورد توجه و مراجعه عالمان شیعی بوده است. گفته شده که تمام راویان مذکور در اُسناد این کتاب ثقه اند. دلیل این مدعا، گفتار ابن قولویه در مقدمه کتاب خود است. او در بخشی از این مقدمه چنین آورده است: "من در این کتاب روایاتی که اصحاب ثقه ما نقل کرده اند، آورده ام و روایتی را که از رجال شاذ و غیر مشهور نقل شده، نیاورده ام." بر اساس این گفتار و شهادت ثقه، تمام راویانی که در اسناد روایات این کتاب آمده اند، جزء ثقات محسوب می گردند. آیت الله خوئی نیز بر اساس آنچه در کتاب معجم رجال الحدیث آمده است، شهادت ابن قولویه را حجت دانسته و قائل به وثاقت رواتی است که در سند روایات کامل الزیارات آمده است.^{۱۱۸}

راویان مذکور در اُسناد تفسیر علی بن ابراهیم قمی:

علی بن ابراهیم قمی از مشایخ حدیثی و بزرگان شیعه است. نجاشی در توصیف او وی را ثقه، ضابط، قابل اعتماد و دارای مذهب و عقیده صحیح دانسته است. در عظمت او همین مقدار بس که جزء مشایخ کلینی است و کلینی در کافی ۷۰۶۸ روایت را با نقل از او آورده است. از جمله کتاب های ماندگار علی بن ابراهیم قمی، تفسیر روایی اوست که به نام تفسیر قمی معروف است. بر اساس مقدمه ای که وی بر تفسیر خود نگاشته است تمام راویان ذکر شده در اسناد روایات تفسیری این کتاب از سوی مؤلف توثیق شده اند و می توان به وثاقت همه آنان حکم کرد. البته در پژوهش های معاصر حدیثی دانسته شده است که تفسیر قمی متشکل از سه تفسیر مستقل است که به صورت تلفیقی درآمده اند و ادعای مطرح شده از مؤلف را تنها در روایاتی می توان مورد بررسی قرار داد که اسناد روایات تا علی بن ابراهیم قمی وجود داشته باشد. آیت الله خوئی نیز افرادی را که در اسناد روایات تفسیر علی بن ابراهیم وجود دارند، با توجه به گفتار وی ثقه دانسته است.^{۱۱۹}

۶. آشنایی با منابع رجالی شیعه:

منابع رجالی شیعه را از نظر ادوار تاریخی و نیز میزان تأثیر گذاری می توان به سه دسته به شرح زیر تقسیم کرد:

۷. معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۶۱
 ۱۱۷. کلیات فی علم الرجال، ص ۲۰۶
 ۳. معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۵۰
 ۴. معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۵۰

دسته نخست: منابع اولیه رجالی شیعه که در سده های سوم تا پنجم فراهم آمده‌اند که عبارتند از: رجال کشی، فهرست نجاشی، رجال شیخ طوسی، فهرست شیخ طوسی، رجال برقی، رساله ابو غالب زراری و رجال ابن غضائری.

دسته دوم: منابع ثانویه رجال شیعه، که از سده ششم تا هشتم نگاشته شده و عبارتند از: فهرست شیخ منتجب الدین، معالم العلماء ابن شهر آشوب، رجال ابن داود، خلاصه الاقوال علامه حلی.

دسته سوم: منابع متأخر رجال شیعه که از سده دهم تا سده کنونی نگاشته شده که اهم آنها عبارتند از: مجمع الرجال قهپائی، نقد الرجال تفرشی، جامع الرواه اردبیلی، رجال سید بحر العلوم، تنقیح المقال مامقانی، قاموس الرجال تستری (شوشتری) و معجم رجال الحديث آیه الله خویی.

اینک به بررسی و معرفی مهم ترین منابع رجالی از میان منابع ذکر شده می پردازیم:

منابع اولیه رجال شیعه (سده سوم تا پنجم):

رجال کشی (م. حدود ۳۵۰ق): محمد بن عمر بن عبد العزیز معروف به کشی، دارای کتاب رجالی مهمی بوده که به نام معرفه الرجال، یا معرفه الناقلین عن الائمة الصادقین، معروف است. شیخ طوسی با ارائه مختصری از این کتاب و انجام اصلاحاتی در آن نام آن را اختیار معرفه الرجال گذاشت. در این کتاب اسامی رجال را از دوران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تا عصر امام هادی و عسکری علیهما السلام و بر اساس سیر تاریخی برشمرده و شماری از روایات هر یک را منعکس ساخته است. ویژگی منحصر به فرد این کتاب این است که بر خلاف کتاب های بعد از خود که در شرح حال روات، ذکر سند را لازم نمی شمردند، در این کتاب برای توثیق و تضعیف روات، سلسله سند متصل ارائه شده است.

رجال نجاشی (م. ۴۵۰ق): نام کامل این کتاب، فهرس أسماء مصنفی الشیعه است، که از آن با عنوان فهرست، یا رجال نجاشی نیز یاد می شود. ابو العباس احمد بن علی بن احمد بن عباس نجاشی اسدی کوفی، مؤلف کتاب، از بزرگان و نام آوران حدیثی و رجال شیعه است. در عظمت و جایگاه علمی نجاشی همین بس که کتاب رجال او به عنوان بهترین منبع اولیه رجال شیعه قلمداد شده و عموماً دیدگاه او به عنوان قول فصل در بررسی راویان، مورد توجه قرار می گیرد. در رجال نجاشی، تنها رجال شیعی آمده و از راویان اهل سنت نظیر مدائنی و طبری تنها در مواردی که روایاتی را از شیعه نقل کرده، یا کتابی در خدمت به فرهنگ شیعه نگاشته باشند، نام برده است. او غالباً به جرح و تعدیل راویان پرداخته است، هر چند در برخی از موارد از مدح و ذم آنان سکوت کرده است.

رجال شیخ طوسی (م. ۴۶۰ق): شیخ در ابواب دوازده گانه این کتاب، به ترتیب، اسامی راویان صحابه، راویان امیرالمومنین (علیه السلام)، راویان امام حسن مجتبی (علیه السلام) و... را برای تسهیل به ترتیب حروف الفبا آورده و در آخرین باب نام کسانی را که از هیچ امامی روایتی نقل نکرده اند، آورده است. در پایان هر باب پس از حرف یاء (آخرین راوی)، در دو بخش نام صاحبان کنیه و نیز زنان راوی را منعکس ساخته است.

گویا شیخ می خواسته مجموعه ای از راویان ائمه (علیهم السلام) را بدون در نظر گرفتن مذهبشان در این کتاب بیاورد. بدین جهت اسامی اشخاصی؛ هم چون معاویه و عمرو عاص به عنوان راویان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، یا عبیدالله بن زیاد را به عنوان صحابه حضرت امیر (علیه السلام) آورده است.

فهرست شیخ طوسی (م. ۴۶۰ق): فهرست در اصطلاح به کتبی گفته می شود که به ذکر کتاب ها و آثار تالیف یافته از سوی دانشمندان و بیان خصوصیات و طریقه دسترسی به آن ها نگاشته می شود. فهرست نگاری با علم رجال این تفاوت را دارد که اگر علم رجال همت خود را بر بررسی شخصیت فرد از حیث امکان اطمینان و یا عدم آن در نقل روایات متمرکز ساخته، فهرست به فرد از این حیث می نگرد که آثاری علمی دارد و به ویژگی های آثار وی می پردازد. فهرست شیخ طوسی نمونه ای از فهرست نگاری است که به مناسبت درباره خصوصیات رجالی فرد صاحب تألیف، حاوی اطلاعات مهمی است. همان گونه که گذشت، هدف شیخ از تألیف این کتاب ضبط اسامی صاحبان کتاب، یا اصل بوده است؛ اما از آنجا که در کنار ذکر نام آنان، عموماً به جرح و تعدیل آنان پرداخته، این کتاب به عنوان منبع رجالی شناخته شده است. گردآوری فهرست کتب امامیه پیش از شیخ طوسی، به صورت ناقص انجام گشته و وی کوشیده است تا تلاش های انجام گرفته پیشین خود را تکمیل کند. برای نمونه شیخ از کتابی از ابوالحسین احمد بن حسین بن عبيدالله (معروف به ابن غضائری) که یکی ناظر به اصول و دیگر مربوط به مصنفات بوده نام می برد که به رغم برخورداری از جامعیت نسبی از بین رفته است.

رجال برقی (م. ۲۷۴ق): ابوجعفر احمد بن محمد بن خالد برقی، از عالمان شیعی سده سوم است. او اصالتاً کوفی است. جد او محمد بن علی پس از شهادت زید توسط حاکم وقت کوفه؛ یعنی یوسف بن عمر، حبس و سپس به شهادت رسید. به دنبال این ماجرا خاندان او به یکی از روستاهای اطراف قم به نام برق رود متواری شدند. رجال برقی مانند رجال شیخ، بر اساس ادوار تاریخی، ابتدا اسامی اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و حضرت امیر (علیه السلام) و سپس راویان سایر ائمه تا امام زمان (علیه السلام) تنظیم شده و در پایان نام ۱۲ تن از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را که در روز جمعه و در مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به ابوبکر اعتراض کرده اند، آورده است.

رجال ابن غضائری (م. حدود ۴۵۰): احمد بن حسین بن عبيدالله، معروف به ابن غضائری، از عالمان شیعی در سده چهارم و پنجم است. پدر او حسین بن عبيدالله اسدی واسطی (م. ۴۱۱ق) از بزرگان و مشایخ مشهور شیعه است که شیخ طوسی از او با عناوین کثیر السماع (کسی که حدیث زیادی شنیده است)، عارف بالرجال (آگاه به علم رجال) یاد کرده است. از کتاب ابن غضائری با عناوین الجرح و الضعفاء نیز یاد شده، اما عنوان رجال مشهورتر است. درباره این که آیا کتاب، تألیف عبيدالله غضائری یا فرزند او احمد بن حسین است، اختلاف شده، اما قرائنی در دست است که نشان می دهد کتاب، تألیف ابن غضائری است. گفته شده که ابن غضائری در تضعیف راویان بسیار افراط کرده و کمتر راوی ای است که در کتاب او توثیق شده باشد. کتابی هم اکنون از ابن غضائری در دست است که دانشمندان رجالی در اصالت نسخه آن دچار تردید هستند.

منابع ثانویه رجال شیعه (سده ششم تا هشتم):

فهرست شیخ منتجب الدین (م. حدود ۶۰۰ق): نام کامل این کتاب، فهرست أسماء علماء الشیعه و مصنفیهم، اثر منتجب الدین علی بن عبيدالله رازی است. منتجب الدین در مقدمه کتاب، انگیزه تالیف این کتاب را چنین توضیح داده که روزی سید عزالدین یحیی نقیب از کتاب فهرست شیخ طوسی سخن به میان آورد و گفت: شیخ درباره مشایخ شیعه و تألیفات آنان تا عصر خود یعنی سال ۴۶۰ هجری کتاب فهرست را نگاشت؛ اما کسی پس از او کتابی در این باره به رشته تحریر در نیاورد. با اشاره سخن او من تصمیم گرفتم در تکمیل کار شیخ طوسی، فهرست مشایخ شیعه و آثار آنان تا عصر خود را فراهم آورم. بر این اساس فهرست منتجب الدین، فهرست مشایخ شیعه و تألیفاتشان میان سال های ۴۸۰ تا ۶۰۰ هجری قمری است. مولف در کنار نام بردن از اسامی عالمان شیعه و آثار آنها، توضیحاتی درباره شخصیت علمی آنان؛ همچون فقیه، آدیب، مناظر و... و جرح و تعدیل آنان را نیز آورده، هر چند غالباً به تعدیل آنان پرداخته است.

معالم العلماء ابن شهر آشوب (م. ۵۸۸ق): نام کامل این کتاب، معالم العلماء فی فهرست کتب الشیعه و أسماء المصنفین است. همان گونه که در معرفی فهرست شیخ منتجب الدین گفته شد، این کتاب هم چون فهرست منتجب الدین، در تکمیل کار شیخ طوسی و در معرفی رجال شیعه و آثار آنان است. مؤلف در پایان کتاب در فصلی مستقل نام شاعران مشهور اهل بیت (علیه السلام) را نیز آورده است.

رجال ابن داوود (م. ۷۰۷ق): تقی الدین حسن بن علی بن داوود حلی، در سال ۶۴۷ قمری در حله متولد شد و در سال ۷۰۷ قمری چشم از جهان فرو بست. این کتاب دربرگیرنده دیدگاه رجالی شیخ طوسی، کشی، نجاشی، برقی، غضائری و... است که به ترتیب حروف الفبا تنظیم شده است. کتاب در دو بخش فراهم آمده: بخش نخست به معرفی موثقین و مهملین اختصاص یافته و در بخش دوم اسامی مجروحین و مجهولین انعکاس یافته است.

خلاصه الاقوال علامه حلی (م. ۷۲۶ق): حسن بن یوسف بن مطهر، علامه حلی، متولد سال ۶۴۸ قمری و متوفای ۷۲۶ قمری، یکی از برجسته ترین عالمان شیعی است که شخصیت علمی او شهره آفاق بوده و در زمینه های مختلف علوم اسلامی، به ویژه فقه، کلام و رجال دارای آثار گرانقدری است. علامه حلی در زمینه رجال دارای کتاب مفصلی بود به نام کشف المقال فی معرفه الرجال که خود از آن با عنوان رجال کبیر یاد می کند؛ اما متأسفانه این کتاب مفقود شده و کتاب خلاصه الاقوال تلخیصی از آن است. علامه حلی این کتاب را در دو بخش تنظیم کرده است: بخش نخست مربوط به راویان ثقه و بخش دوم ناظر به متوقفین است؛ یعنی کسانی که نمی توان به روایاتشان عمل نمود.

منابع متأخر رجال شیعه:

معجم رجال الحديث حضرت آیت الله خوئی (معاصر): مهم ترین منبع متأخر رجالی، کتاب معجم رجال الحديث، اثر مرحوم حضرت آیت الله خوئی است. کتاب معجم رجال الحديث را آخرین و کامل ترین منبع رجال شیعه می توان بر شمرد، به نحوی که با مراجعه به این کتاب می توان به اطلاعات کتاب های پیشین درباره راویان دسترسی پیدا نمود. این کتاب در ۲۳ جلد منتشر شده است. مؤلف در مباحث مقدماتی به صورت غیر مبسوط، مهم ترین مباحث رجالی؛ از قبیل اصول رجالی شیعه، میزان صحت روایات کتب اربعه، توثیقات عامه، توثیقات خاصه و... را مورد نقد و بررسی قرار داده است. مهم ترین ویژگی این کتاب که آن را از این جهت از سایر منابع رجالی ممتاز می سازد، آن است که مؤلف در کنار بررسی رجالی راویان که در سایر منابع رجالی پیشین متداول است، فهرست کاملی از روایات او را در کتب اربعه حدیثی شیعه و در مواردی عین روایات او را منعکس ساخته است؛ زیرا معتقد است این امر ضمن مشخص ساختن طبقه راویان، جایگاه روایی او را نیز مشخص می کند.

۷. آشنایی با فرق شیعی:

در کتاب های رجالی مشخص شده است که هریک از روایات، متعلق به کدام یک از گرایش های شیعی بوده اند. آشنایی با این فرقه ها می تواند کمکی در راستای شناخت افرادی باشد که به آن فرقه تعلق دارند. در ادامه با فرقه های شیعه که در کتب رجالی به آن ها اشاره رفته است، آشنا خواهیم شد:

الف) امامیه:

امامیه یا شیعه اثنا عشریه، اصطلاحاً به کسانی گفته می شود که گذشته از اعتقاد به امامت بلافصل امیر المؤمنین علیه السلام پس از او حسن بن علی و حسین بن علی و نه فرزند ایشان علیهم السلام که آخرین آنها مهدی موعود است را به امامت می پذیرند. پیدایش امامیه بر خلاف دیگر فرقه ها انفعالی نبوده و این جانشینان پیامبر بنا به فرموده خود حضرت مشخص گشته اند. علوم و اسرار پیامبر سینه به سینه از هر امامی به امام بعدی منتقل می شد تا این که در زمان امام صادق و امام باقر علیهما السلام آن دو بزرگوار با اندک فرصتی که به دست آوردند توانستند اصول مکتب امامیه را نزد مردم بیان نمایند. مهم ترین اصولی که امامیه را از سایر فرق جدا می کند، اصل عدل و اصل امامت است. اصل عدل نقطه اشتراک شیعه امامیه و معتزله است. این اصل به دو مطلب اشاره دارد: اول آنکه حسن و قبح افعال ذاتی است و دوم اینکه عقل می تواند به صورت موجه جزئیة حسن و قبح را دریابد و درباره آنچه از عهده عقل خارج است نیز وظیفه دارد به شرع مراجعه نماید.

اما آنچه شیعه را از فرقه های دیگر به طور کلی متمایز می نماید، اعتقاد به امام به عنوان رهبری مفترض الطاعة است که از جانب خداوند منصوب شده است. از دیدگاه امامیه شناخت امام در هر عصری و بیعت و تبعیت از وی واجب است و امام هر عصر رهبری مسلمانان در تمام امور را بر عهده دارد.

ب) زیدیه:

زیدیه فرقه ای از شیعیان هستند که با قیام زید بن علی بن الحسین علیهما السلام، علیه هشام بن عبد الملک، خلیفه اموی، همکاری نمودند و پس از وی هر فرد فاطمی عالم شجاع که قیام به سیف نماید را به امامت قبول دارند و تبعیت از او را واجب می شمرند. به این ترتیب این گروه پس از امام سجاد علیه السلام به امامت زید بن علی و یحیی بن زید و محمد بن نفس زکیه که هر سه قیام نموده اند، قائل گشته اند. این دسته گرچه برای امامان بعد از امام سجاد علیه السلام از دیدگاه علم و معرفت احترام قائل هستند؛ اما هیچ گاه آن ها را به عنوان امام واجب الطاعة قبول ننمودند. از زید بن علی اقوال مختلفی در مساله امامت نقل شده است که بعد از او سبب به وجود آمدن گرایش های متعدد در میان زیدیه گشت. در عین حال شواهد متقنی مبنی بر ادعای امامت از سوی خود زید وجود ندارد. زیدیه خود پس از زید بن علی به سه فرقه تقسیم شدند:

جارودیه: ابو الجارود زیاد بن منذر که خود از اصحاب امام باقر علیه السلام بود، مؤسس این گروه است. وی تعامل زیادی با امامیه داشت و قسمتی از تفسیر منسوب به علی بن ابراهیم نیز از سوی او روایت شده است. وی معتقد بود که امامت امیر المومنین علیه السلام با اوصاف حضرت و نه با تسمیه از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله اعلام شده است. جارودیه با امامیه تعامل داشته اند و ابن عقده که از مهم ترین نگارندگان رجال شیعی تا زمان امام صادق علیه السلام است، از همین گروه بوده است.

سلیمانیه: این دسته تابعان سلیمان بن جریر هستند و معتقدند امامت به شورای مسلمین واگذار شده است و گرچه امیر المومنین علیه السلام افضل صحابه هستند؛ اما امت می توانند فرد مفضول را به عنوان امام انتخاب نمایند.

صالحیه و بتریه: این دسته پیروان حسن بن صالح بن حی و کثیر النوی هستند و در امامت با اختلافی جزئی به قول سلیمانیه قائل هستند.

ج) اسماعیلیه:

اسماعیلیه گروهی هستند که به امامت اسماعیل، فرزند امام صادق علیه السلام، قائل هستند و پس از وفات اسماعیل در زمان امام صادق علیه السلام به امامت فرزند او محمد بن اسماعیل گرویدند. عده ای از آن ها نیز به غیبت اسماعیل و عدم وفات او عقیده پیدا کردند. اسماعیلیه فرقه ای تاویل گرا است که به تاویل ظاهر آیات و روایات می پردازد.

د) فطحیه:

این دسته پس از امام کاظم علیه السلام، به امامت فرزند او عبد الله افطح قائل شدند؛ اما با توجه به اینکه وی تنها هفتاد روز پس از پدر خود به حیات ادامه داد و فرزندى از خود به جای نگذاشت، به امام رضا علیه السلام رجوع نمودند. بنو فضال که طائفه مهمی از روات شیعه را تشکیل می دهند، به این دسته تعلق دارند.

ه) ناووسیه:

این دسته اعتقاد دارند که امام جعفر صادق علیه السلام به شهادت نرسیده اند و ظهور خواهند نمود.

و) واقفه:

این دسته گروهی هستند که بر امامت امام کاظم علیه السلام توقف نمودند و شهادت ایشان را انکار کردند. برخی از بزرگان اصحاب امام کاظم علیه السلام که اموالی از امام کاظم علیه السلام را در دست داشتند، خبر شهادت امام را انکار نمودند. گروهی از شیعیان نیز گفتار آن ها را قبول نمودند و این منشأ پدید آمدن واقفه گشت. این گروه امام رضا علیه السلام را به امامت قبول نداشتند و از پرداخت صدقات واجب خود به حضرت امتناع می ورزیدند.

ح) کیسانیه:

این دسته پس از امام حسن و امام حسین علیهما السلام به امامت محمد بن حنفیه برادر حضرت قائل شدند.

ط) غلاة:

قائلان به الوهیت و ربوبیت اهل بیت علیهم السلام غلات محسوب می شوند. البته نباید از نظر دور داشت که در گذر تاریخ گروه های مختلف شیعی عقائدی داشته اند که کسانی که عقیده ای فراتر از معتقدات آن ها داشته اند را غالی دانسته اند. هر چند ممکن است عقیده مخالفان آن ها صحیح باشد. بنابراین مفهوم غلو مفهومی درجه مند است که هنگامی که صحبت از آن می شود باید دانسته شود که معیار آن چیست و از سوی چه کسی اطلاق شده است. در عین حال برخی از گروه ها قطعا جزء غلات منحرف بوده اند که مورد غضب ائمه اطهار علیهم السلام قرار گرفته اند. برای نمونه می توان به خطابیّه و مغیریّه اشاره نمود. این نام به پیروان ابو الخطاب و مغیره بن سعید اطلاق می شود که بر امام صادق علیه السلام دروغ می بستند و ایشان را به مرتبه الوهیت می رساندند و تکالیف را ساقط می پنداشتند. امام صادق علیه السلام متبوعین آن ها را لعن نمود و از آن ها تبری جست.

سؤالات این درس

در مجموعه مطالبی که درباره علم رجال مرور خواهیم نمود، پاسخ پرسش های زیر را دریافت خواهیم کرد:

۱. علم رجال چیست؟ چه مسائلی را پاسخ می دهد؟ موضوع و هدفی که دنبال می کند، چیست؟
۲. آیا اصولاً به علم رجال نیازی هست؟ آیا روش های دیگری نیز برای اثبات صحت روایات وجود دارد؟ دلائل قائلان به نیاز به علم رجال و قائلان به عدم نیاز به علم رجال چیست؟
۳. علم رجال چه تفاوتی با سایر علوم از جمله علم تراجم دارد؟
۴. چه توصیفاتی برای راویان روایات قابل قبول و راویان روایات غیر قابل قبول در کتب رجالی به کار رفته است؟
۵. توثیق هایی که برای یک راوی خاص آمده است، چه تفاوتی با توثیق هایی دارد که چندین راوی را به صورت جمعی در بر می گیرد؟ کدام یک از توثیقات خاص و عام معتبر هستند؟
۶. برای یافتن اطلاعات رجالی باید به چه منابعی مراجعه نمود؟ تقدیم و تاخر زمانی این منابع چگونه است و مهم ترین آن ها کدامند؟
۷. فرقه هایی که در کتب رجالی از آن ها نام برده شده است، چیست؟

منابع برای مراجعه بیشتر:

- موسوی الخویی، سید ابو القاسم، معجم رجال الحديث وتفصيل طبقات الرواة، الجزء الأول، بیروت، ۱۴۰۳
- سبحانی، جعفر، کلیات فی علم الرجال، قم، النشر الاسلامی، ۱۴۲۱
- داوری، مسلم اصول علم الرجال بین النظرية والتطبيق، محمد علی صالح المعلم، قم، موسسه المحبین، ۱۴۲۶
- ربانی، محمد حسن، دانش رجال الحديث، مشهد، آستان قدس، ۱۳۸۲
- نصیری، علی، درسنامه علم حدیث، قم، هاجر، ۱۳۸۹
- قربانی، زین العابدین، علم حدیث و نقش آن در شناخت و تهذیب حدیث، قم، انصاریان، ۱۳۸۱

فصل هفتم: آشنایی با کتب مهم حدیثی امامیه:

در میان کتب حدیث امامیه، چهار کتاب از بیشترین درجه اهمیت برخوردار هستند و به همین دلیل نیز کتب اربعه خوانده شده اند. این کتاب ها عبارت از کتاب کافی از شیخ کلینی، کتاب من لا یحضره الفقیه از ابن بابویه (شیخ صدوق) و دو کتاب تهذیب الأحکام و الاستبصار از شیخ طوسی است. شاید بتوان سبب مشهور شدن این کتب را در این امور جستجو کرد:

۱. تنظیم و تبویب زیبا

۲. حجم بسیار و گستردگی

۳. قدمت زمانی و نزدیکی آنها به عصر حضور ائمه علیهم السلام

۴. در بر داشتن روایات فقهی

در ادامه به بررسی اجمالی این کتاب ها خواهیم پرداخت:

کتاب کافی:

این کتاب یکی از مهم ترین و معتبرترین کتاب های حدیثی شیعه است که ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی (م ۳۲۸ق) با صرف بیست سال زمان آن را نگاشته است. این زمان طولانی، نشانگر دقت او در انتخاب روایات و نیز تبویب و تنظیم احادیث در ابواب و فصول متناسب است. کلینی که رئیس المحدثین خوانده شده است، در روستای کلین از روستاهای ری، در میان خاندانی علمی چشم به جهان گشود و گرچه زمان دقیق ولادت کلینی مشخص نیست، اما از قرائنی می توان نتیجه گرفت که او با فاصله کوتاهی قبل یا پس از ولادت امام زمان (علیه السلام)، یعنی حدود سال ۲۵۵ هجری ولادت یافت. کتاب های مختلف کلینی، نوع چینش روایات در کافی و نیز انتخاب عناوین ابواب و ارائه نقطه نظرات کلامی که احيانا در لابلای روایات آورده، نشان می دهد که مرحوم کلینی افزون بر احاطه گسترده به دانش حدیث، در زمینه کلام و فقه نیز صاحب نظر بوده است. وی در بغداد وفات نمود و سال ها پس از وفات او و پس از خراب شدن قبر و رؤیت بدن و کفن تازه، از سوی یکی از والیان متعصب بغداد، قبه ای بر روی قبر او ساخته شد. او در مقدمه کتاب خود درخواست فردی را ذکر می نماید که از او خواسته است کتابی تالیف نماید که وی را کفایت نماید، در آن از تمام شاخه های علم دینی سخن رفته باشد و نیز متعلم به آن کفایت نموده و طالب هدایت به آن مراجعه کند. نیز آن کسی که علم دین را می طلبد، بتواند از آن برداشت نماید و به آن عمل کند و این همه از آثار صحیحی باشد که از اهل بیت علیهم السلام رسیده است و از سنت هایی باشد که بر طبق آن عمل صورت می گیرد و واجب الهی و سنت پیامبر با آن ادا می گردد. شیخ کلینی در پاسخ به این درخواست می گوید: به لطف الهی که حمد برای او باد، آنچه درخواست آن را نمودی، تالیف نمودم و امیدوارم به گونه ای باشد که آن را طلب نمودی.^{۱۲۰}

شیخ حر عاملی این سخن کلینی را بیانی صریح در شهادت به صحت احادیث کافی دانسته است. این در حالی است که دانشمندان اصولی این عبارت را دال بر اعتقاد شیخ کلینی به صحت روایات خود نمی دانند و حتی در صورتی که این عبارت به اعتقاد شیخ کلینی به صحت کتاب خود تفسیر شود، اعتقاد شیخ کلینی را که بر اساس قرائنی است که وی در اختیار داشته است نسبت به خودشان که فاقد این قرائن هستند، حجت نمی دانند.

کتاب کافی در سه بخش با موضوعات متعدد به رشته تحریر درآمده است که عبارتند از: اصول کافی شامل روایات اعتقادی، فروع کافی حاوی روایات فقهی و روضه کافی شامل احادیث متفرقه.

شیخ مفید که از معاصران کلینی به‌شمار می‌رود، درباره کتاب کافی می‌نویسد: کتاب کافی از برترین کتاب‌های شیعه و پرفایده‌ترین آنهاست^{۱۲۱} و شهید اول می‌نویسد: همانند کتاب کافی، در حدیث شیعه نوشته نشده است.^{۱۲۲}

برای کتاب کافی می‌توان دو ویژگی را بر شمرد که آن را نسبت به کتاب‌های دیگر ممتاز می‌سازد:

جامعیت: کافی نه تنها در مقایسه با هر کتاب روایی، بلکه حتی در مقایسه با سایر جوامع اولیه حدیثی همچون من لا یحضره الفقیه، تهذیب الاحکام و الاستبصار از جامعیت مطلوبی برخوردار است؛ زیرا تنها به روایات فروع و احکام بسنده نکرده و با امعان نظر به جایگاه عقاید و اخلاق، دو جلد نخست کافی را به این دو بخش مهم در عرصه دین‌شناسی اختصاص داده است.

چینش قابل تحسین: باید توجه داشت که مرحوم کلینی گرچه در تدوین و تنظیم جامع روایی، الگوهایی هم چون کتاب محاسن برقی را در پیش روی داشته است، با این حال وقتی به مجموعه کتاب کافی و نیز ابواب و فصول مختلف آن می‌نگریم، به چینش شگفت‌آوری بر می‌خوریم. مقدم داشتن اصول بر فروع و نیز الحاق روضه در پایان کتاب، حکایت گر حسن سلیقه او در چینش کلی کتاب دارد. او در کتاب اصول، نخست «کتاب العقل و الجهل» و سپس «کتاب فضل العلم» را ذکر می‌کند و پس از آنها روایات «کتاب التوحید» و سپس روایات «کتاب الحجّه» را می‌آورد؛ زیرا پایه همه گفتارها در زمینه اصول و فروع عقل است که مایه امتیاز انسان از حیوان، نبات و جماد است. و عقل با سرمایه علمی فربه شده، سمت و سو پیدا می‌کند. پس از این مرحله است که نوبت به خداشناسی می‌رسد. مرحوم کلینی نبوت و امامت را تحت عنوان واحدی به نام «کتاب الحجّه» می‌آورد؛ زیرا پیامبر اکرم و ائمه طاهرین (علیهم السلام)، بر اساس اصل حجت الهی برای هدایت مردم منصوب می‌شوند. سایر فصول و ابواب کتاب نیز دارای چینش مناسبی است.

افزون بر این نباید از این نکته غفلت ورزید که نویسنده کافی، دوران نواب اربعه و بخشی از زمان امام عسکری علیه السلام را درک کرده است و به جهت نزدیکی زمانی با نویسندگان اصول، توانسته روایاتی را با واسطه‌های کم و بعضاً با سه واسطه از معصوم نقل کند.

شرح علامه مجلسی بر اصول کافی تحت عنوان: «مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول»، شرح صدر المتألهین و شرح ملا صالح مازندرانی، از مهمترین شرح‌های کافی به‌شمار می‌روند. همچنین کتاب کافی دو بار توسط استاد سید هاشم رسولی محلاتی و نیز سید جواد مصطفوی به زبان فارسی نیز ترجمه شده است. همچنین درباره این کتاب معجم‌هایی نیز نوشته شده است. کتاب‌های «المعجم المفهرس لألفاظ اصول الکافی» از الیاس کلانتری، «المعجم المفهرس لألفاظ الأصول من الکافی» از علی رضا برازش و «الهادی الی الفاظ اصول الکافی» از سید جواد مصطفوی از این جمله است.

۱۲۱. تصحیح الاعتقاد، ص ۲۰۲

۱۲۲. بحارالانوار، ج ۱۰۷، ص ۱۹۰

کتاب من لا يحضره الفقيه، تألیف ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه قمی ملقب به شیخ صدوق یکی دیگر از کتب اربعه و از معتبرترین کتب شیعه بوده و در شش جلد تألیف شده است. این اثر از زمان نگارش مورد توجه و استقبال دانشمندان قرار گرفته است. تا آنجا که پیوسته در مجموعه‌های بزرگ و کوچک روایی به آن استناد شده و از آن روایت نقل کرده‌اند. شیخ صدوق که خود در خاندانی علمی و به دعای امام زمان ولادت یافته بود، علاوه بر این کتاب، کتاب‌های دیگری نظیر معانی الأخبار، عیون أخبار الرضا علیه السلام، الخصال، علل الشرائع و التوحید نیز نگاشت. او با جمع‌آوری روایات اهل بیت علیهم السلام و تألیف کتاب‌های نفیس و با ارزش که تا دویست و پنجاه عنوان کتاب نیز شمرده شده است، خدمات ارزنده و کم‌نظیری به اسلام و تشیع تقدیم نموده است. شیخ طوسی درباره مقام وی می‌گوید: «بین بزرگان قم، از نظر حفظ احادیث و کثرت معلومات، هیچ کس مانند او دیده نشده است.»^{۱۳۳} هم چنین نجاشی درباره او می‌گوید: «او به بغداد آمد در حالی که سن کمی داشت؛ اما بزرگان طائفه از او روایت نقل می‌نمودند.»^{۱۳۴}

وی کتاب من لا يحضره الفقيه را به درخواست یکی از سادات شهر بلخ به نام شریف الدین ابو عبدالله محمد بن حسین، معروف به نعمت، نگاشته است. او از شیخ درخواست کرده بود که مانند کتاب طبری «من لا يحضره الطیب»، نوشته محمد بن زکریای رازی، او هم کتابی در علم فقه به نگارش درآورد تا مورد استفاده کسانی قرار گیرد که به علما و فقها دسترسی ندارند. مؤلف کتاب در مورد آن می‌گوید: این کتاب درباره فقه و حلال و حرام و قوانین و مقررات شرع نوشته شده و به گونه‌ایست که همه آنچه را که در موضوعات مختلف فقه - از طهارت تا دیات - تاکنون نوشته‌ام را در برداشته باشد و آن را «کتاب من لا يحضره الفقيه» نام نهادم، تا به وقت نیاز بدان مراجعه کرده و مورد اعتماد و اطمینان باشد. در این کتاب منظوم این بوده که آن دسته از روایاتی را که بدان فتوا می‌دهم و به صحت و صدورش از معصومین وثوق دارم و بدان حکم می‌کنم، بیاورم.

وی در این کتاب فقط نام راوی اول را که از امام علیه السلام روایت می‌کند آورده و در آخر کتاب، یعنی در بخش «مشيخه»، سند خود را به آن راوی نقل می‌کند تا روایات از حالت ارسال خارج شده و اصطلاحاً مسند شوند و استفاده از آنها برای مراجعه کنندگان آسان تر گردد.

شروح و تعلیقات زیادی بر این کتاب نوشته شده است که مهم‌ترین آن‌ها «روضه المتقین» تألیف علامه محمد تقی مجلسی است و همو شرحی بر من لا يحضره الفقيه به زبان فارسی نیز منتشر کرده است که «لوامع صاحبقرانی» نام گرفته است. هم چنین این کتاب توسط استاد علی اکبر غفاری نیز به زبان فارسی ترجمه شده است.

کتاب تهذیب الأحکام:

این کتاب از مهم‌ترین و مفصل‌ترین منابع فقهی شیعه و یکی از کتب اربعه است که توسط شیخ الطائفه، ابوجعفر محمد طوسی، مشهور به شیخ طوسی تألیف شده است.

این کتاب شرح کتاب «مُقْنَعَه» تألیف شیخ مفید، استاد شیخ طوسی است. کتاب مقنعه شامل یک دوره فشرده از اصول عقاید و فروع دین اسلام است. شیخ طوسی در مقدمه کتاب تهذیب، انگیزه خود را از نگارش این کتاب این گونه بیان می‌نماید: «برخی از دوستان به من

۱۳۳. فهرست طوسی، ص ۴۲ و ۱۲۳

۱۳۴. رجال نجاشی ص ۸۹ و ۱۲۴

یادآور شدند، که احادیث اصحاب ما دچار اختلاف، تباین و تضاد است، به گونه ای که حتی یک روایت نیست، مگر آنکه در برابر آن روایتی معارض آن قرار دارد و هیچ حدیثی از تعارض سالم نمانده است و این امر باعث شدیدترین و بزرگ ترین طعنه های مخالفان علیه ما شده است، از این رو پرداختن به شرح کتابی که در بر گیرنده تأویل روایات مختلف و احادیث متعارض باشد، از مهم ترین وظائف دینی و مایه تقرب به خداوند است. «تهذیب الأحکام، شرح بخش دوم کتاب مقنعه و درباره مسائل مربوط به احکام فرعی است. این کتاب نخستین تألیف شیخ طوسی بوده و در آن به هیچ یک از آثارش اشاره نشده، ولی او در دیگر آثار خود، بارها به این اثر ارجاع داده است. در این کتاب، علاوه بر ذکر مستندات قطعی هر مسئله و احادیث مشهور، احادیث متعارض نیز آمده و شیوه رفع ناسازگاری این احادیث با همدیگر و تأویل آنها، بیان شده است. این کتاب با داشتن بیشترین احادیث فقهی، در مقایسه با سایر کتب چهارگانه، از مهمترین منابع استنباط فقهی امامیه بشمار می رود و علاوه بر جنبه فقهی، از نظر حدیثی اهمیت به سزائی دارد. علامه بحر العلوم درباره این کتاب اعتقاد داشته است که فقیه را از سائر کتاب ها بی نیاز می نماید و علامه حلی آن را اصل فقه دانسته است.

در آخر کتاب، مشیخه شیخ طوسی آمده که سند او به کتابهایی است که از آنها روایت نقل کرده است. علامه مجلسی بر این کتاب، شرحی با نام «ملاذ الأخیار» نگاشته است.

کتاب الاستبصار فی ما اختلف فیه من الأخبار:

دومین کتاب روایی شیخ طوسی که از نظر اعتبار به عنوان چهارمین کتاب در میان کتب اربعه شناخته شده، کتاب استبصار است. چنانکه شیخ طوسی خود در مقدمه کتاب آورده، استبصار را پس از تألیف تهذیب و بنا به درخواست گروهی از عالمان فراهم آورده است. شیخ انگیزه خود از تألیف استبصار را چنین بیان کرده است: چون دیدم گروهی از اصحاب در کتاب بزرگ ما موسوم به تهذیب الاحکام و روایاتی که ما در زمینه حلال و حرام در آن گرد آورده ایم نگرسته و آن کتاب را در برگیرنده بیشترین مسائل فقه در أبواب احکام دانسته اند، تمایل یافتند به احادیث متعارض آن به صورت جداگانه و مختصر نیز دست یابند ...». بر اساس این گفتار، کتاب استبصار در حقیقت نوعی تلخیص تهذیب الاحکام است. شیخ طوسی در ادامه سخن خود پس از آنکه به بی سابقه بودن کارش اشاره می کند، می نویسد: «من در هر باب، تحت فتوای خود، روایات مربوط به آن را ذکر می کنم، سپس روایات مخالف آن را می آورم و راه جمع میان آنها را بیان می کنم و تا آنجا که جمع ممکن باشد از طرح روایت پرهیز می کنم و در آغاز کتاب به بخشی از قرائنی که می توان به کمک آنها برخی از روایات را بر برخی دیگر ترجیح داد اشاره می کنم.» شیخ با تقسیم روایات به دو دسته متواتر و غیر متواتر، روایات غیر متواتر را نیز بر دو دسته دانسته است: یک دسته روایات هستند که محفوف به قرائن صدقند و دسته دیگر روایات خبر آحاد هستند. شیخ در کتاب استبصار نیز بسان تهذیب، اسناد روایات به استثنای آخرین راوی را حذف کرده، آنگاه در مشیخه، طرق خود را به روات احادیث تبیین نموده است. با این توضیح می توان گفت که استبصار از جهات ذیل همسان با تهذیب الأحکام است:

الف) تنظیم کتاب بر اساس کتاب مقنعه شیخ مفید

ب) حذف اسناد روایات و تدارک آنها در مشیخه

ج) کوشش برای رفع تعارض میان روایات و ارائه جمع میان آنها

تفاوت استبصار با تهذیب از این جهت است که شیخ طوسی در تهذیب تمام روایات موافق گفتار شیخ مفید در مقنعه را به صورت مبسوط ذکر می کند، آنگاه پس از ذکر روایات مخالف به ارائه راه جمع می پردازد. اما در استبصار خود را ملزم به نقل عبارت های مقنعه نمی بیند و در هر مسأله تنها بخشی از روایات موافق را ذکر می کند؛ اما روایات مخالف را به طور کامل می آورد و می کوشد به صورت مبسوط تر و

متقن تر به رفع تعارض میان آنها بپردازد. از این جهت استبصار به کتابی اصولی نزدیک شده است و بدین خاطر آن را بخاطر برخورداری از مباحث علمی متقن، برای خواص از عالمان مفیدتر دانسته‌اند.

درباره مجموع کتب اربعه نیز معجم‌هایی وجود دارد که «المعجم المفهرس لألفاظ احادیث الکتب الاربعه» از مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، «مفتاح الکتب الاربعه» از محمود بن مهدی موسوی دهرخی و «المعجم المفهرس لألفاظ احادیث الکتب الاربعه» با اشراف: علیرضا برازش و «راهنمای کتب اربعه» از محمد مظفری از آن جمله است.

معرفی برخی دیگر از کتب روایی مهم شیعه:

علاوه بر کتب اربعه، که جزء ارکان میراث روایی شیعه به حساب می‌آیند، برخی از کتب دیگر نیز وجود دارند که اگرچه به درجه و اعتبار کتب اربعه نمی‌رسد؛ اما در مرتبه بعدی اعتبار قرار دارند و بسیار مورد استفاده قرار می‌گیرند. در ادامه به معرفی برخی از این کتب می‌پردازیم:

صحیفه سجادیه

صحیفه سجادیه، از امام علی بن الحسین، زین العابدین علیه السلام، کتابی بسیار شریف است که از سوی علما، زبور آل محمد و انجیل اهل بیت علیهم السلام خوانده شده است.^{۱۲۵} هر چند این کتاب در ظاهر، صرفاً ادعیه‌ای است که آن حضرت ایراد فرموده‌اند؛ اما بسیاری از حقایق علوم و معارف اسلامی و عرفانی و حتی قوانین و احکام شرعی و مسائل حساس سیاسی و اجتماعی و تربیتی و اخلاقی را می‌توان در آن یافت که حضرت به مناسبت به آن‌ها اشاره نموده‌اند. امام خمینی رحمه الله علیه در توصیف این کتاب می‌فرماید: «کتاب شریفی است که سبک بیان معارف الهیه اصحاب معرفت را چون سبک قرآن کریم بدون تکلف الفاظ در شیوه دعا و مناجات برای تشنگان معارف الهیه بیان می‌کند. این کتاب مقدس چون قرآن کریم، سفره الهی است که در آن، همه گونه نعمت موجود است و هر کس به مقدار اشتیهای معنوی خود از آن استفاده می‌کند. این کتاب همچون قرآن الهی، ادق معارف غیبی که از تجلیات الهی در ملک و ملکوت و جبروت و لاهوت و ما فوق آن حاصل می‌شود و در ذهن من و تو نیاید و دست طلبکاران از حقایق آن کوتاه است، به شیوه خاص خود، قطراتی از دریای بیکران عرفان خود را می‌چشاند.»^{۱۲۶}

مقام معظم رهبری در این زمینه می‌فرماید: «خواهش می‌کنم عزیزان من به خصوص جوانان با صحیفه سجادیه انس بگیرند؛ زیرا در این کتاب همه چیز در ظاهر دعاست؛ اما در باطن همه چیز در آن وجود دارد.»^{۱۲۷} این کتاب شریف، مجموعه‌ای از ۷۵ دعا و نیایش بوده است که حضرت سجاد علیه السلام املاً نموده و امام باقر علیه السلام و برادر ایشان زید بن علی علیه السلام آن را در دو نسخه متفاوت نوشته‌اند. سپس متوکل بن هارون که نسخه زید بن علی علیه السلام را در اختیار داشته است، آن را به امام صادق علیه السلام عرضه می‌نماید که در این عرضه، هیچ تفاوتی میان آن متن و متن امام باقر علیه السلام نمی‌یابند. متوکل از مجموعه ۷۵ دعای صحیفه، ۶۴ دعا را می‌نویسد. اما در مجموعه حاضر تنها ۵۴ دعای آن موجود است.

طنطاوی از مفسران اهل سنت در جواب پیام آیت الله مرعشی نجفی که به همراه صحیفه سجادیه به عنوان هدیه برای او ارسال شده بود، چنین می‌نویسد: «نامه گرامی، مدتی پیش به ضمیمه کتاب صحیفه از سخنان امام زاهد اسلام، علی زین العابدین بن امام حسین شهید

۱۲۵. الذریعة، ج ۱۳، ص ۴۵.

۱۲۶. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۶۹.

۱۲۷. ۱۳۷۳/۱۱/۱۴ خطبه‌های نماز جمعه ۱۲۷.

(ع) ربخانه مصطفی (ص) به من رسید. کتاب را با دست تکریم گرفتم و آن را کتابی یگانه یافتم که مشتمل بر علوم و معارف و حکمت‌هایی است که در غیر آن یافت نمی‌شود. به راستی که این از بدبختی ماست که تا کنون بر این اثر گرانبهای جاوید که از میراث‌های نبوت و اهل بیت است، دست نیافته بودیم. من هر چه در آن مطالعه و دقت می‌کنم، آن را از گفتار مخلوق برتر و از کلام خالق پایین‌تر می‌یابم.»^{۱۲۸}

این کتاب نه تنها تعجب مسلمانان از شیعه و اهل سنت را برانگیخته است؛ بلکه علاوه بر آن مسیحیان را نیز به تعجب واداشته است. خانم پروفیسور «آنه ماری شیمل» محقق و نویسنده توانای آلمانی در یکی از مصاحبه‌هایش اشاره‌ای به ادعیه اسلامی دارد و می‌گوید: «من خودم بخشی کوچک از کتاب صحیفه سجادیه را به آلمانی ترجمه و منتشر کرده‌ام. قریب هفت سال پیش وقتی مشغول ترجمه دعای رؤیت هلال ماه رمضان و دعای وداع با آن ماه بودم، مادرم در بیمارستان بستری بود و من که به او سر می‌زدم، پس از آنکه او به خواب می‌رفت، در گوشه‌ای از آن اتاق به کار پاکنویس کردن ترجمه‌ها مشغول می‌شدم. اتاق مادرم دو تختی بود. در تخت دیگر خانمی بسیار فاضله، بستری بود که کاتولیکی مؤمن و راسخ العقیده و حتی متعصب بود. وقتی فهمید که من دعا‌های اسلامی را ترجمه می‌کنم، دلگیر شد که مگر در مسیحیت و در کتب مقدسه خودمان کمبودی داریم که تو به ادعیه اسلامی روی آوردی؟! وقتی کتابم چاپ شد، یک نسخه برای او فرستادم. یک ماه بعد او به من تلفن زد و گفت: صمیمانه از هدیه این کتاب متشکرم؛ زیرا هر روز به جای دعا آن را می‌خوانم. وی می‌افزاید: امام زین العابدین علیه السلام برای بسیاری از مردم جهان غرب، کارساز است.»^{۱۲۹}

امام سجاده (ع) در دعا‌هایش نخست حمد و ستایش خدا را به‌جا می‌آورد، سپس بر خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله درود می‌فرستد؛ به‌گونه‌ای که در این صحیفه کمتر دعایی است که در آن، از تعبیر صلوات استفاده نشده باشد. وی در نهایت حاجت خود را از خدای متعال درخواست می‌کند.

صحیفه سجادیه تنها شامل راز و نیاز با خدا و بیان حاجت در پیشگاه وی نیست؛ بلکه مجموعه‌ای مشتمل بر بسیاری از علوم و معارف اسلامی است که در آن مسائل عقیدتی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و پاره‌ای از قوانین طبیعی و احکام شرعی در قالب دعا بیان شده است.

در بخش ارتباط با خداوند، طبق مقتضای زمان‌های مختلف و احوال گوناگون، دعا‌هایی بیان شده است. برخی دعا‌های آن سالی یکبار، همچون دعای عرفه و وداع ماه رمضان، و برخی هر ماه یکبار، مانند دعای دیدن هلال، و برخی در هفته و برخی برای هر شبانه روز قرار داده شده است.

عناوین دعا‌های صحیفه، مختلف است و بسیاری از معارف اسلامی در ضمن دعا‌های صحیفه بیان شده است. در این کتاب، مباحث خداشناسی، هستی‌شناسی، عالم غیب، فرشتگان، رسالت انبیا، جایگاه پیامبر و اهل بیت علیهم السلام، امامت، فضایل و رذایل اخلاقی، گرامی داشت اعیاد، مسائل اجتماعی و اقتصادی، اشارات تاریخی، یادآوری نعمت‌های مختلف خداوند، آداب دعا، تلاوت، ذکر، نماز، عبادت و ... در قالب دعا بیان شده است.

ترجمه‌های فراوانی از صحیفه سجادیه در دست است که در این زمینه می‌توان به ترجمه حسین انصاریان، عبدالمحمد آیتی، مهدی الهی قمشه‌ای و محمد مهدی فولادوند اشاره نمود.

۱۲۸. بحار الانوار، ج ۱۰۴، ص ۲۱۰، پاورقی ۱۲۸

۱۲۹. مجله از دیگران- آن ماری شیمل بانوی شرق شناس جهان غرب- سال دوم- شماره ۵- مرداد ۱۳۸۰

از جمله شروحي که بر صحيفه سجاديہ نگاشته شده است نيز می توان از «شهود و شناخت» اثر آيت الله حسن ممدوحی کرمانشاهی که به همراه مقدمه‌ای از آيت الله جوادی آملی به چاپ رسيده است، نام برد. کتاب «ديار عاشقان» نيز شرحی است که از سوی حسين انصاریان بر صحيفه سجاديہ نگاشته شده است.

«نمايه‌نامه موضوعی صحيفه سجاديہ» اثر مصطفی درایتی و «فرهنگنامه موضوعی صحيفه سجاديہ» اثر سيد احمد سجادی نيز دو کتاب هستند که می‌توانند پژوهشگران را در پژوهش در صحيفه یاری رسانند.

کتاب محاسن

این کتاب اثر «احمد بن محمد بن خالد برقی» از علمای بزرگ امامیه در قرن سوم هجری قمری است. برقی در خانواده‌ای اهل علم در کوفه به دنیا آمد و مدتی از عمرش را نيز در این دیار سپری نمود؛ اما پس از قیام زيد بن علی بن الحسين (عليهما السلام) و دستگیری بعضی از افراد این قیام، به همراه خانواده به قم مهاجرت نمود. احمد برقی را از اصحاب امام جواد و امام هادی (عليهما السلام) شمرده‌اند. وی در نزد علمای بزرگ رجال، فردی موثق است؛ اما علما و محدثین قم که در قبول روایت، بسیار سختگیر بوده‌اند، با وی مخالفت نموده‌اند. آن‌ها علت این مخالفت خود را بی‌موالاتی برقی در نقل از افراد ضعیف و نيز نقل احادیث بدون سند، عنوان می‌کردند. این مخالفت به اندازه‌ای جدی شد که احمد بن محمد بن عیسی اشعری که از استوانه‌های علمی آن روز قم به حساب می‌آمد، او را از قم اخراج نمود. البته پس از مدتی از این کارش پشیمان شد و او را به قم بازگرداند و از او اعاده حیثیت نمود و پس از وفات او در تشییع جنازه‌اش با پای برهنه شرکت کرد. برقی را می‌توان جزء نخستین جامع‌نویسان شیعه برشمرد. کتب او را تا ۱۲۰ کتاب شمرده‌اند که کتاب محاسن، در برگیرنده مجموع آن کتب یا اکثر آن‌ها بوده است. کتاب محاسن دارای بخش‌های متنوع و بعضاً بدیعی است که مسبوق به سابقه نبوده است. از جمله این بخش‌ها می‌توان به احادیث الجن و ابلیس، الإحتجاج، أدب المعاشرة، تفسیر الحديث، الثواب، الدعاء، السفر، الطب، علل الحديث، فصل القرآن، مکارم الأخلاق و ... اشاره نمود. متأسفانه کتاب محاسن در طول تاریخ دستخوش حوادث گردیده و قسمت‌های زیادی از آن به دست ما نرسیده است.

کتب امالی:

یکی از شیوه‌های نقل حدیث املاء حدیث بوده است؛ به این معنا که استاد در جلسه درس، احادیثی را می‌خوانده و شاگردان می‌نوشتند. مجموعه‌ای که در پی این گفت و نوشت پدید می‌آمده است، امالی نامیده می‌شود. بنابراین کتاب‌های امالی به قلم استاد نیست، بلکه تقریر بیانات ایشان است. امالی‌نویسی در بین شیعیان رواج بیش‌تری داشته است. سه کتاب امالی صدوق، امالی مفید و امالی طوسی از مشهورترین کتاب‌هایی هستند که این گونه نگارش شده‌اند. در ادامه به معرفی مختصر این سه کتاب می‌پردازیم:

امالی صدوق

شیخ صدوق معمولاً روزهای سه‌شنبه و جمعه هر هفته، جلسه امالای حدیث داشته است و گاه به مناسبت ایام (مثل محرم یا ماه رمضان) در آن باره سخن گفته است. این جلسات حتی در سفر نيز ادامه داشته است. به طور مثال در طی امالای کتاب، شیخ صدوق دو بار به مشهد رفته و جلسات خود را در آن شهر تشکیل داده است.

جلسات حدیثی ایشان کوتاه و معمولاً کم‌تر از ده حدیث در آن مطرح شده است. این کتاب در مجموع دارای ۹۷ مجلس است و از هجده رجب ۳۶۷ تا نوزده شعبان ۳۶۸ ادامه داشته و ۱۰۴۹ حدیث در آن گزارش شده است. موضوع احادیث نیز متنوع بوده و علاوه بر مناسبت ایام، به فضایل و مناقب اهل بیت علیهم السلام، تاریخ و سیره، مواعظ و ... پرداخته‌اند. در جلسات محرم، مقتل امام حسین (علیه السلام) نیز نقل شده است.

امالی مفید

این کتاب گزارش ۴۲ جلسه از سخنرانی‌های حدیثی شیخ مفید است که معمولاً در ماه رمضان و در روز شنبه برگزار می‌شده است. جلسات از سال ۴۰۴ قمری تا سال ۴۱۱ قمری گزارش شده و در مجموع ۳۸۷ حدیث نقل گشته است. موضوع جلسات نیز متنوع بوده است؛ اگرچه روایات پیرامون امام علی (علیه السلام)، اهل بیت، رمضان و ... بیش‌تر به نظر می‌رسد. متن امالی مفید، دقیق‌تر از امالی صدوق است و اعتبار بیش‌تری دارد.

امالی طوسی

این کتاب برگرفته از سخنرانی‌های حدیثی شیخ طوسی پس از وقایع دلخراش بغداد در سال ۴۴۸ قمری است.^{۱۳۰} این حادثه موجب مهاجرت شیخ طوسی و عده معدودی از اصحاب او به نجف و تشکیل حوزه نجف گشت. در سال‌های ۴۵۵ تا ۴۵۸ هجری قمری (دو سال قبل از رحلت شیخ) مجالس حدیثی ایشان توسط فرزند او نگارش یافته است. بدین سبب بعضی به آن امالی ابن‌الشیخ نیز گفته‌اند. ۱۵۳۷ حدیث که در ۴۶ جلسه ایراد شده در این کتاب گزارش شده است.

کتاب به دو قسمت متمایز تقسیم می‌شود. هجده جلسه اول معمولاً بلند و طولانی است که البته تاریخ دقیق آن مشخص نیست. در این هجده جلسه، ۱۱۶۱ حدیث نقل شده است. ۲۸ جلسه دوم کوتاه‌تر است و در برخی از جلسات تنها سه یا چهار حدیث نوشته شده است. ظاهراً شیخ طوسی در این جلسات، نگاشته‌های خویش از اساتید حدیثی خود را می‌خوانده است؛ مثلاً در نه جلسه اول تنها از شیخ مفید نقل روایت کرده است. فضایل و مناقب اهل بیت، حوادث تاریخی و مواعظ در امالی طوسی پررنگ‌تر است.

۱۳۰. با سقوط آل بویه و روی کار آمدن خاندان سلجوقی، وضع شیعه به یک باره دگرگون گردید و دوباره آزار و اذیت شیعیان و قتل عام آنان آغاز گردید و شیعیان مجبور شدند برای حفظ جان و ناموس خود تقيه نمایند. در سال ۴۴۷ ه.ق، ترکان سلجوقی با استفاده از ضعف آل بویه به بغداد حمله نموده و با اشغال آن، حکومت آل بویه را منقرض نمودند. در این هنگام عده ای از اوباش و ارادل به رهبری عمید الملک وزیر متعصب طغرل بیک، به محله های شیعه نشین حمله کرده، به قتل و غارت آنان پرداختند. با حمله افراد متعصب و ارادل و اوباش به صف های عزاداری سید الشهداء (علیه السلام)، مراسم عزاداری شیعیان نیز به ظاهر متوقف گردید و بسیاری از عزاداران کشته شدند. در یکی از این حملات که تحت نظارت عبد الملک انجام گرفت، بسیاری از شیعیان کشته شده و بسیاری از خانه ها و مغازه ها و مراکز علمی و کتابخانه های شیعی به آتش کشیده شده و غارت گردید. شیخ طوسی نیز از این غارت در امان نماند. وی که از سوی خلیفه دارای بزرگترین کرسی تدریس در بغداد بود؛ همواره مورد کینه و حسد برخی از علمای اهل سنت بود به طوری که بارها کوشیده بودند که با تهمت و افتراء شیخ را از این منصب بر کنار کنند. این حسادت ها بالاخره کار خود را کرد و ارادل و اوباش به خانه شیخ حمله برده و آن را به آتش کشیده و بسیاری از اموالش را به غارت بردند. کرسی تدریس شیخ نیز به آتش کشیده شد و کتابخانه بزرگ و معروف او نیز که مخزن گنجینه ها و ذخائر علمی بود، طعمه حریق گشت و بسیاری از کتب نفیس و بی مانند او نیز در آتش جهل و تعصب نابود گردید. آن چه دل انسان را به درد می آورد این است که شیخ با آن همه عظمت و جلال، در این دوره کارش به جایی می‌رسد که همچون یک فراری، دایماً در خفا به سر می برد تا بالاخره مخفیانه به نجف هجرت می‌کند.

تک نگاری‌های شیخ صدوق

شیخ صدوق علاوه بر تألیف کتاب مهم «من لایحضره الفقیه»، کتاب‌های مهم دیگری را نیز به رشته تحریر درآورده که در ادامه به برخی از مهمترین آن‌ها اشاره می‌کنیم:

کتاب توحید

این کتاب برای پاسخ‌گویی به نیاز همیشگی انسان‌ها در شناخت خالق هستی تألیف شده است. شیخ صدوق به مباحث کلامی غیر مسلمانان و همچنین اهل سنت نیز نظر داشته و سعی کرده است با روایات ائمه (علیهم السلام) به آن‌ها جواب دهد. ابتدا درباره «اللّه»، معانی توحید، صفات ذات و صفات افعال، روایاتی را نقل می‌کند. همچنین روایات تفسیری مربوط به آیاتی از قرآن که در مورد خداوند سخن گفته را نقل می‌کند و در پایان نیز دو جلسه از مجالس بحث امام رضا (علیه السلام) که در حضور مأمون با علمای دیگر انجام شده است را ذکر می‌کند.

در صحت انتساب این کتاب به شیخ صدوق تردید نیست و ابن بابویه نیز در کتابهای دیگرش به آن اشاره کرده است. به گفته مجلسی اشتهار انتساب کتاب‌های شیخ صدوق به وی — بجز چند کتاب — کمتر از شهرت انتساب کتب اربعه به مؤلفان آن‌ها نیست. او از روایات این کتاب، که نسخه‌های کهن آن را در اختیار داشته، در بحارالانوار (در مجلدات توحید و عدل) به وفور استفاده کرده است. اساساً این کتاب مورد توجه علمای شیعه بوده و از معتبرترین منابع حدیثی به شمار می‌رفته و به روایات آن استناد می‌شده است.

ابن بابویه انگیزه خود را از تألیف این کتاب، رد نسبت تشبیه و جبر به شیعیان ذکر کرده که مخالفان و خرده گیران شیعه امامیه مطرح می‌کرده و چهره این مذهب را مخدوش جلوه می‌داده‌اند و چه بسا همین امر مانع پیوستن به این مذهب می‌شده است. غالیان، با جعل احادیثی دالّ بر جبر و تشبیه، از عوامل این انتساب بوده‌اند.

کتاب خصال

کتاب خصال از آخرین تالیفات شیخ صدوق است. این کتاب، شامل ۱۲۵۵ حدیث است و در ۲۶ باب مجزا تنظیم گردیده است. موضوع روایات این کتاب، درباره مسائل اخلاقی و عقیدتی است. مرحوم ابن بابویه درباره علت نگارش این کتاب می‌نویسد: از آنجا که مشایخ و پیشینیانم در رشته‌های علمی کتاب‌هایی نگاشته‌اند و از تدوین کتابی که براساس شماره باشد و شامل خصلت‌های نیکو و مذموم باشد غفلت کرده‌اند و تدوین چنین کتابی برای طالبان علم و نیک‌خواهان بسیار سودمند است، به قصد تقرب به خدا این کتاب را تألیف کردم.

شیخ صدوق در این کتاب بر اساس اعداد، از یک تا هزار، روایات را دسته بندی نموده است و درباره هر یک از موضوعات اخلاقی و عقیدتی، روایاتی را نقل می‌کند که به نوعی با اعداد در ارتباط است. به همین دلیل است که عنوان بندی باب‌ها نیز بر اساس ارقام است. بدین شکل که روایات شامل یک خصلت در یک باب آمده و شامل دو خصلت در بابی دیگر و شامل سه خصلت در بابی دیگر. این کتاب اولین کتابی است که به این سبک به نگارش در آمده است.

کتاب علل الشرایع

شیخ صدوق این کتاب را برای تبیین و توضیح، مصلحت‌ها، حکمت‌ها و اسباب احکام شرعی و حقایق هستی تنظیم و تألیف کرده است که البته علل در اینجا نه به معنای دقیق کلمه؛ بلکه به معنای سبب، حکمت و مصلحت است که به نوعی به فلسفه احکام یا حقایق هستی بر

می‌گردد. وی در بیش از پانصد مسأله مختلف به بررسی اسباب و علت‌ها پرداخته و کتابش را در دو مجلد تنظیم نموده است؛ به طوری که در مجلد اول، ۲۶۲ باب و در مجلد دوم ۳۸۵ باب را فراهم آورده است که در مجموع ۶۴۷ حدیث را شامل می‌شود. این تعداد ابواب متنوع، علی‌رغم اینکه هر بابی دارای نام و عنوان ویژه می‌باشد؛ اما به قدری فراوان و متفاوت است که نمی‌توان به یک یا چند دانش محدود کرد و فصل‌های مخصوصی را به آن داد. بنابراین کتاب دارای ترتیب و نظم ویژه‌ای نیست. اما به هر حال حکمت‌ها، و اسباب و علت‌های پیدایش احکام شرعی مانند نماز، روزه، حج و طهارت، یا حقایق هستی مانند خلقت ملائکه، خلقت انسان، آسمانها، زمین، گیاهان، حیوانات، جنیان و سایر موجودات، یا حقایق مربوط به ملکوت اشیاء مانند علت نامگذاری‌های انسان‌ها و سایر موجودات به ویژه حکمتنامه‌های پیامبران و اهل بیت پیامبر اسلام (علیهم السلام) را بر اساس روایات معتبر و مسند در این کتاب فراهم و گرد آورده است.

کتاب معانی الأخبار

این کتاب درباره معانی الفاظ و کلمات مشکل و کاربرد قرآن و احادیث می‌باشد. مرحوم ابن بابویه در این کتاب با تکیه بر احادیث پیامبر و اهل بیت (علیهم السلام) به تفسیر و تاویل معانی حروف، کلمات، الفاظ و اصطلاحات مشکل و کاربرد قرآن و احادیث پرداخته است که به گفته ابن حجر عسقلانی فهم این معانی، نقش بسیار مهمی در فهم احادیث و آیات قرآنی دارد و باید به چنین کتاب‌هایی اهمیت داده و به آن مراجعه نمود.

شیخ صدوق کتابش را در چهارصد و بیست و نه باب تنظیم کرده است که هر بابی را به معانی یکی از اصطلاحات و الفاظ مهم مطرح شده در شریعت اسلام اختصاص داده است و در باب پایانی نیز نوادر المعانی یعنی معانی کلماتی را که در باب‌های دیگر نمی‌گنجید، گرد آورده است. او تقریباً همه مطالب کتابش را به ذکر احادیث مسند اختصاص داده و در کمتر موردی به شرح و توضیح احادیث پرداخته است و در موارد فراوانی هم که نکاتی را بیان کرده است به صورت خیلی کوتاه و مختصر از آن گذشته است. وی غالباً به مباحث بسیار مهمی مثل امامت اهل بیت (علیهم السلام) و تاریخ آن بزرگواران پرداخته و همچنین الفاظ و اصطلاحات خود حدیث را که در فهم آن موثر بوده، توضیح داده است. در برخی از موارد نیز یافتن تفصیل و جزئیات بیشتر درباره حدیث و شرح آن را به سایر کتاب‌های خود مثل التوحید و علل الشرایع ارجاع داده است که گویای تاخر زمانی تألیف این کتاب، از دو کتاب دیگر است.

کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام

مرحوم ابن بابویه این کتاب حدیثی را درباره تاریخ زندگانی، شخصیت و سخنان نورانی حضرت رضا علیه السلام در زمینه مسایل مختلف تاریخی، فقهی، اخلاقی و عقیدتی به نگارش درآورده است. وی این کتاب را به عنوان عوض و پاسخ به هدیه صاحب بن عبّاد که دو قصیده درباره امام رضا (علیه السلام) برای وی فرستاده بود، نوشته است تا در کتابخانه بزرگ عبّاد به یادگار بماند که هم او و هم سایر دوستداران اهل بیت (علیهم السلام) از آن بهره بگیرند. شیخ می‌نویسد: هدیه‌ای بهتر از این کتاب که از معارف بیکران امام رضا (علیه السلام) تألیف شده، نیافتم تا در پاسخ دو قصیده ابن عباد بفرستم. او دو قصیده مزبور را نیز در مقدمه کتابش آورده است.

این کتاب در شصت و نه باب از «وجه نامگذاری امام رضا علیه السلام» تا «معجزات مربوط به بقعه مبارکه ایشان» تنظیم شده است. این کتاب دارای ویژگی‌های بسیار مهمی است که آنرا از زمان تألیف مورد توجه همگان قرار داده است از جمله اینکه:

۱. کتابی مسند است و در ابتدای هر حدیثی سند آنرا ذکر کرده است.

۲. از جمله جامع ترین کتابها در زمینه تاریخ و کلمات حضرت رضا علیه السلام است.

۳. برخی از نظرات تاریخی، تفسیری، فقهی، رجالی و عقیدتی (کلامی) شیخ صدوق نیز در ذیل برخی از احادیث به چشم می خورد که در بازبینی اندیشه های او شایان توجه است.

تحف العقول عن آل الرسول

نویسنده کتاب، حسن بن علی بن شعبه حرّانی - معروف به ابن شعبه حرّانی - است که ظاهراً در قرن چهارم می زیسته و معاصر شیخ صدوق بوده است. در کتب رجالی متقدم ذکری از او نیست و تنها محققین قرن نهم به بعد از او یاد کرده اند و او را ستوده اند. شیخ حرّ عاملی و علامه مجلسی از آن جمله اند. ستایش آن ها از مؤلف کتاب، به واسطه محتوای کتاب است. انتخاب احادیث و تنظیم آن موجب شناسایی شخصیت مؤلف است.

مؤلف در مقدمه کتاب می نویسد: علمای شیعه کتاب های مختلفی در احکام و فرائض نوشته اند و لزومی به نگارش جدید در آن موضوعات نیست. اما کلمات ائمه (علیهم السلام) مشتمل بر حکمت ها و مواعظ مختلفی است که شامل وعد و وعید و ترغیب بر مکارم اخلاق و نهی از مساوی آن است. نیز شامل کلمات قصاری است که از آن بزرگان نقل گردیده که معانی بلندی در بردارد. چون کتابی مشتمل بر این مواعظ، حکم و کلمات قصار نوشته نشده بود، این کتاب را تألیف کردم و اسناد آن را حذف کردم تا کتاب مختصر شود.

درباره این کتاب، نکاتی را متذکر می شویم:

۱. مؤلف کتاب، کلمات پیامبر (صلی الله علیه وآله) و یازده امام معصوم (علیهم السلام) - غیر از حضرت ولی عصر (عج) - را در ابواب جداگانه و به ترتیب جمع کرده است؛ به این صورت که در ذیل نام هر معصوم چند خطبه بلند ذکر می کند و در آخر، کلمات قصار منقول از آن امام را نقل می نماید.

۲. همانگونه که پیش از این گفته شد، کلمات موجود در این کتاب، نشان دهنده علم و فضل مؤلف آن است؛ به طور مثال در مقایسه بین عهدنامه مالک اشتر موجود در تحف العقول و نهج البلاغه متوجه تفاوت هایی بین آن دو می شویم. متن تحف العقول کامل تر و روان تر از متن نهج البلاغه است. ظاهراً سید رضی بعضی موارد این نامه بلند را حذف کرده است.

۳. اشکال مهم کتاب تحف العقول، حذف اسانید روایات است که موجب شده تا تمامی احادیث آن مرسل شود.

۴. اگرچه اکثر احادیث تحف العقول در سایر کتب حدیثی همانند کافی و نهج البلاغه آمده است ولی در بسیاری از موارد نیز دارای احادیث منحصر بفردی است که بسیار ناب و جالب می باشند. نامه امام سجاد (علیه السلام) به زهری و حدیث بلندی در مورد خمس از این موارد است.

غُرُّرُ الحَکَم و دُرُّرُ الکَلَم کتابی است شامل حکمت ها و کلمات قصار امیر المومنین علیه السلام که به شیوه الفبایی جمع آوری شده است. این کتاب در بین شیعیان و در میان کتاب‌هایی که درباره کلمات امیر مؤمنان علی علیه السلام نوشته شده، جایگاهی پس از کتاب **نهج البلاغه** را حائز گردیده است.

آمدی، نویسنده این کتاب، در قرن ششم هجری قمری می زیسته است. افندی صاحب کتاب «ریاض العلماء» از آمدی به عنوان «فاضل عامل و محدث امامی شیعه» یاد می کند.

علامه مجلسی نیز در آغاز بحار، آمدی را از حکیمان امامیه به شمار می آورد. ابن شهر آشوب نیز از آمدی تجلیل نموده است. آمدی نزد احمد غزالی شاگردی کرده و استاد ابن شهر آشوب بوده است. آمدی به واسطه کتاب «غررالحکم و دررالکلم» شهرت یافته است. نگارنده، در ابتدای کتاب، هدف خویش را از تألیف آن، چنین بیان می‌دارد: «چون دیدم ابو عثمان جاحظ، کتابی در کلمات امیر مؤمنان علی علیه السلام نوشته و در آن تنها صد کلمه از سخنان آن حضرت را نقل کرده، بر آن شدم تا مجموعه‌ای از کلمات آن حضرت را جمع آوری نمایم، در حالی که اعتراف می‌کنم این مجموعه نیز قطره‌ای از دریای بی‌کران علوم آن حضرت است.»

توضیح آنکه کتابی با نام «مئة کلمه» وجود دارد که قرائت، شرح و تدریس آن امری مرسوم محسوب می‌شده است. این صد کلمه عبارت از صد حکمت از کلمات قصار امیر المومنین علیه السلام است که جاحظ آن ها را جمع آوری نموده است. افراد متعددی از جمله شارح نهج البلاغه، ابن میثم بحرانی به شرح این صد کلمه پرداخته اند. آنچه آمدی را بر این داشته است که کتابی در این زمینه بنگارد، کلام جاحظ در این زمینه است. شیوه نگارش کتاب به این صورت است که آمدی، تنها به زیبایی معنوی جملات حضرت نظر داشته و آنچه را گوش‌نواز و مقبول عقل دیده، با حذف اسناد و راویان آن و گاه با تقطیع اصل سخن به چند پاره، به ترتیب حروف الفبا ذکر کرده است.

تنها شرح موجود بر غرر الحکم، شرح آقا جمال خوانساری است که به خواست شاه سلطان حسین صفوی نگارش یافت. این شرح علاوه بر توضیح مفهومی و ترجمه لغوی احادیث، آکنده از فواید گوناگون کلامی، حدیثی، ادبی، اخلاقی، تفسیری، فقهی، فلسفی و... است.

در عین تمامی محاسنی که کتاب غرر الحکم دارد؛ اما مرسل و فاقد سند است و همین مطلب سبب شده است که استاد فقهی به آن جائز شمرده نشود.

برخی از کتاب‌هایی که احادیث غرر الحکم را از نظر موضوعی دسته‌بندی کرده‌اند، به این شرح‌اند:

۱. فهرست موضوعی غرر الحکم؛ اثر میر جلال الدین محدث ارموی
۲. فهرست موضوعی غرر الحکم؛ اثر ناصرالدین انصاری قمی
۳. تصنیف غررالحکم؛ تألیف مصطفی درایتی و حسین درایتی
۴. جلوه‌های حکمت؛ اثر سید اصغر ناظم زاده قمی
۵. هدایة العلم؛ نوشته سید حسین شیخ الاسلامی تویسرکانی
۶. فهرست موضوعی نهج البلاغه و غرر الحکم؛ تألیف علیرضا برازش
۷. نظم الغرر و نضد الدرر؛ از ملا عبدالکریم بن محمد یحیی بن محمد رفیع قزوینی، معاصر شاه سلطان حسین صفوی

۸. معجم ألفاظ غررالحکم و درر الکلم؛ تألیف مصطفی درایتی
۹. المعجم المفهرس لألفاظ غرر الحکم و درر الکلم؛ نوشته علیرضا برازش

برخی از جوامع حدیثی شکل یافته در دوره متأخر

بحار الانوار

علامه محمد باقر مجلسی، فرزند علامه محمد تقی مجلسی، از محدثان بزرگ و پرکار شیعه در قرن یازدهم هجری قمری است که مجموعه ۱۱۰ جلدی «بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار» که بزرگترین منبع حدیثی شیعه است، یکی از مؤلفات اوست. علامه مجلسی در دوران حیات خود افزون بر انجام کارهای علمی و تألیف ده ها اثر تحقیقی و تدریس و امامت جمعه و جماعات، به عنوان مؤثرترین عالم شیعی در مسائل اجتماعی عصر خود در دوران صفویه ظاهر شده و با استفاده از مقام شیخ الاسلامی و مفتی حکومت صفوی بودن، برای انتشار تشیع، تحکیم عقاید شیعی و پیراستن آراء باطل عوام، کوشش فراوان و قابل تقدیری انجام داد.

بدون تردید بحار الأنوار یک دائرة المعارف جامع شیعه، بلکه اسلام است، که هیچ محقق در عرصه های مختلف شیعه پژوهی، یا اسلام پژوهی نمی تواند از مراجعه به آن بی نیاز باشد. تألیف این کتاب سبب جلوگیری از فراموشی کتب حدیثی و روایات و نیز دسترسی آسان طالبان حدیث به روایات مورد نظر در موضوعات مختلف شد.

علامه در توضیح انگیزه خود برای تألیف این کتاب می گوید: «سبب تألیف این کتاب آن است که من در دانش آموزی در انواع علوم حریص بودم و بعد از سپری کردن بخشی از عمر در دانش های گوناگون و اندیشیدن به ثمرات و غایات این علوم دریافتم که علم، تنها از چشمه وحی و روایات اهل بیت(ع) حاصل می شود و در آخرت تنها این دانش سودمند است. از این رو به اخبار و روایات معصومین(ع) پرداخته ام.» او هم چنین می گوید: «مانند این کتاب در عامه و خاصه تاکنون نوشته نشده و احدی در این کار بر من سبقت نگرفته و امید است این کتاب، تا قیام قائم آل محمد(ص)، مرجع فضلا و طالبان علم و منبع تحقیق تمام کسانی باشد که در پی تحصیل علوم ائمه اطهار علیهم السلام می باشند.»

علامه مجلسی در تألیف کتاب بحار الانوار که بیش از سی سال به طول انجامیده است، همکاران بسیاری داشت و به همین دلیل می توان مجموعه بحار الأنوار را نمونه یک کار جمعی موفق در زمینه حدیث دانست که البته با اشراف محدثی همچون علامه مجلسی صورت گرفته است. علامه بر همه مراحل کار تسلط کامل داشت و شاگردانش فقط به جمع آوری و نگارش آیات و احادیث، ذیل عنوان های طراحی شده توسط خود او می پرداختند و کلیه گزینش ها از متن، سند و نیز تنظیم متن توسط خود او صورت می گرفته است. انتخاب موضوعات متنوع در کنار تعداد بسیار روایات، اهمیت و ارزش بحار الانوار را بالا برده است. طبعاً گردآوری احادیث ناظر بر یک موضوع در یک جا در فهم مرادات آنها مؤثر بوده و سبب کشف تعارض احتمالی بین نقلهای مختلف شده است. در واقع علامه مجلسی به نوعی خانواده حدیث را در موضوعات مختلف تشکیل داده است.

ترتیب کار علامه مجلسی این گونه است که در هر موضوعی ابتدا به سراغ آیات قرآنی می رود و به تفسیر آن ها می پردازد و سپس روایاتی که در آن باب وجود دارند را ارائه می نماید و آن گاه توضیحات و شرح خود را بر روایات می آورد. ایشان در این قسمت، گاه به نقل و یا نقد اقوال صاحب نظران پرداخته است.

علامه از منابع بسیار متنوعی در تالیف خود استفاده کرده و تلاش زیادی برای جمع آوری آنان بکار بسته است. او حتی برای به دست آوردن کتاب مدینه العلم ابن بابویه که تصور می‌شد در یمن وجود دارد، گروهی را با هدایای فراوان به سراغ حاکم آنجا می‌فرستد تا کتاب را به دست آورد.

علامه بسیاری از اصول، کتب و رسایل معتبر یا منسوب به ائمه و اصحابشان و علمای امامیه را مبنا قرار داده، ولی در شرح و بررسی آن، منابع دیگری از قبیل کتب لغت، تاریخ، کلام، فلسفه، اخلاق، کتب حدیثی عامه و شروح آنها را نیز به کار گرفته که فصل اول مقدمه را به معرفی این دو نوع مأخذ اختصاص داده و در فصل دوم، میزان اعتمادش را به منابع متن بیان کرده است.

ایشان در کتاب خود به ندرت از کتب اربعه استفاده نموده است و با متواتر دانستن ثبوت آن‌ها ترس از مهجور و منسوخ شدن آن‌ها به واسطه ثبت آن‌ها در کتاب خود را علت این امر دانسته است؛ امری که در باب برخی از کتاب‌های حدیثی از جمله کتاب «الدره الباهره من الأصداف الطاهره» منسوب به شهید اول، اتفاق افتاده و دسترسی ما به این کتاب تنها از طریق نقلیات علامه مجلسی از این کتاب است.

بحارالانوار از همان زمان تألیف مورد توجه بوده و تعبیرات و تصریحات بسیاری از مؤلفان، نشانه تقدیر از این کتاب عظیم است که لااقل از نظر اشتغال بر بسیاری از روایات امامیه نظیر ندارد. با این همه برخی از علما به جهت وجود روایات ضعیف و نیز برخی شرح‌های حدیثی، به آن انتقاد نموده اند.

ویژگی‌ها و امتیازات بحار الأنوار

۱. **جامعیت:** بحار الأنوار، جامع ترین کتاب روایی است که حجم گسترده ای از روایات در تمام عرصه های دین شناسی؛ اعم از عقاید، اخلاق و احکام را منعکس ساخته است. استفاده از بیش از ۶۰۰ منبع روایی شیعی و سنی افزون بر کتب اربعه شیعه، نشان گر میزان جامعیت این کتاب است. به نظر می رسد چنین کتاب جامعی، نه تنها در میان شیعه، بلکه در میان کتب روایی اهل سنت نیز یافت نمی شود.

۲. **شرح و تبیین روایات:** به رغم آن که بیشتر جامع های روایی تنها به ذکر روایات بسنده می کنند؛ اما در بحار الأنوار افزون بر انعکاس روایات، مباحث مهم گسترده و راهگشایی در زمینه شرح و تبیین روایات آمده است، که افزون بر ابهام زدایی از مفاهیم روایات و ارائه گسترده آموزه های روایی، ما را با شیوه تعامل روایات و مبانی فهم حدیث آشنا می سازد.

۳. **ذکر اسناد:** به رغم آن که در کتاب بحارالأنوار در صدر هر روایتی نام منبع ذکر شده و مراجعه به آن منابع که روایات را با سند ذکر کرده، برای پژوهشگران میسر بوده است، با این حال علامه در سر تا سر بحار، روایات را با سند ذکر کرده است، که این کار راه را برای بررسی های سندی هموارتر می سازد.

۴. **انعکاس نظرات عالمان و صاحب نظران:** از شیوه های مورد توجه علامه مجلسی که در بیشتر کتاب های او مشهود است، انعکاس گسترده دیدگاه های صاحب نظران شیعی و سنی در زمینه های مختلف و بررسی این دیدگاه هاست، که این کار، گاه صفحاتی از کتاب را به خود اختصاص می دهد. از این جهت بحار به عنوان منبعی مهم برای باز شناخت دیدگاه عالمان، قابل بهره برداری است.

آقا بزرگ تهرانی می گوید: «بحارالانوار کتاب جامعی است که دربرگیرنده اخبار اهل بیت «علیهم السلام» است. تحقیقات دقیقی که بهتر از آن یافت نمی شود و باید گفت مانند این کتاب نه قبلاً نوشته شده و نه در آینده نوشته خواهد شد.»^{۱۳۱}

«معجم موضوعی بحار» با قابلیت‌هایی نظیر ارائه ۲۱۹۲۹ کلید واژه، ۱۰۸۷۱۰ نمایه و مدخل، همراه با ۱۲۲۹۱۹ موضوع برداشت شده از کتاب بحار الانوار و امکان جستجوی مفهومی از طریق فهرست کلید واژه‌ها، نمایه‌ها و موضوعات، از نرم افزارهای قابل استفاده در تحقیقات است. همچنین «المعجم المفهرس لألفاظ احادیث بحار الانوار»؛ اثر مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی دفتر تبلیغات اسلامی، «المعجم المفهرس لألفاظ ابواب البحار»؛ اثر کاظم مرادخانی و «المعجم المفهرس لألفاظ احادیث بحار الانوار»؛ اثر علیرضا برازش، دو معجم لفظی هستند که پژوهشگران را در باب پژوهش در بحار الانوار یاری می‌رسانند.

وسائل الشیعه:

«تفصیل وسائل الشیعه فی تحصیل مسائل الشریعه»؛ اثر شیخ حرّ عاملی از علمای قرن یازدهم هجری قمری، در برگیرنده مهمترین احادیث فقه شیعه در أبواب مختلف است، که در طول ۱۸ سال نگاشته شده است.

ترتیب گردآوری و تنظیم احادیث بر اساس مباحث کتاب «شرایع الإسلام» محقق حلی است. شیخ حر عاملی که از تبار حر بن یزید ریاحی است، از علمای امامیه در جبل عامل بود که به ایران مهاجرت نموده و در مشهد و در جوار حرم امام رضا علیه السلام به خاک سپرده شد.

کتاب وسائل الشیعه از بهترین جوامع روایی شیعه به شمار می‌آید که به جمع‌آوری روایات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه معصومین علیهم السلام همت گماشته است. این کتاب از زمان نگارش، پیوسته مورد توجه علما و فقهای شیعه قرار گرفته‌است و در زمان ما، از ارکان اصلی استنباط احکام شرعی و اجتهاد در حوزه‌های علمیه شیعه به شمار می‌آید و در درس‌های خارج فقه، روایات آن نقل شده و به آن استناد می‌شود. شیخ حرّ عاملی در مقدمه کتاب، انگیزه خود را از نگارش کتاب این گونه بیان می‌نماید: «مدّت‌ها بود که از فکر و قلم خود درخواست می‌کردم و عزم و همت خود را بر آن می‌داشتم تا کتابی را به نگارش درآورم که آرزو را برآورده سازد و در علم و عمل سرآمد باشد و شامل احادیث مسائل شرعی و نصوص احکام فرعی باشد. احادیثی که در کتاب‌های معتبر و صحیح روایی باشد که علمای بزرگ ما تصریح به صحت و اعتبار آنها کرده‌اند تا پناهگاهی برای خودم در مسائل شرعی باشد و مرجعی برای هدایت شیعه شود و من هم در ثواب هر کس که از نور آن بهره گیرد و با پرچم مناره‌های آن هدایت گردد و از تابش خورشید و ماه آن بهره‌مند شود، شریک باشم و چه گنجینه‌ای بزرگتر از ثوابی که تا روز قیامت ادامه یابد، این شاء الله». او در آغاز کتاب خود می‌نویسد: «من روایات این کتاب را از کتاب‌های معتبر و مشهور روایی که شیعه به آنها عمل و مراجعه می‌کند، روایت کرده‌ام و در آغاز سند هر روایت، نام کسانی که آن روایت را از کتاب آنها آورده‌ام، ذکر می‌کنم و سند خود به آن کتاب و آنچه مربوط به آن است را در آخر کتاب می‌آورم.»

از دیگر ویژگی‌های این کتاب آن است که مؤلف، تمام روایات مربوط به یک مسئله را با هم آورده تا مراجعه‌کننده به راحتی بتواند به تمام روایات متحد در دلالت یا متن و یا سند دست یابد. این ویژگی موجب گشته تا به راحتی بتوان میان روایات یک باب از جهت سند یا متن یا دلالت، مقابله انجام داد و زیادی و نقصان میان روایات را با یک نگاه و بدون مراجعه به مصادر گوناگون دریافت. این کار همچنین موجب سهولت و صرفه جویی فراوان در وقت ارزشمند علما و محققان گردیده و این خود اثری مهم در پیشرفت علم فقه و سرعت دستیابی به نتایج آن دارد. شیخ حر عاملی در این کتاب سعی و تلاش فراوانی در ضبط دقیق روایات داشته و به اختلاف نسخه‌های گوناگون توجه نموده و در حاشیه کتاب به آنچه در نسخه‌های دیگر آمده، اشاره کرده است.

سید حسن صدر درباره این کتاب می‌نویسد: «هرگاه فقیه و مجتهد متبحری در این کتاب نظر کند، آنچه را می‌خواهد، همانند مرواریدهایی که به نظم چیده شده می‌یابد. هیچ مطلب مشکل و معضلی نیست که به آن نپرداخته باشد و موجب حیرت علما گشته و [مثل آن] مانند آیه قرآن در برابر دیگر سخنان مطرح شده است.»

شیخ حر در پایان کتاب، مطالبی گران بها و ارزشمند درباره علم حدیث و رجال آورده و در آن از مآخذ و منابعی که در این کتاب، از آن‌ها استفاده نموده، نام برده است و طرق خود را به صاحبان آن کتاب‌ها، بیان نموده است. او سپس بر صحت کتب حدیثی که از آنها نقل کرده، استدلال نموده و به شیوه جدید علمای درایه که احادیث را به چهار نوع تقسیم کرده اند، اعتراض نموده است.

کتاب «وسائل الشیعه» برگرفته از معتبرترین منابع روایی شیعه مانند: کافی کلینی، کتاب من لا یحضره الفقیه شیخ صدوق، تهذیب و استبصار شیخ طوسی است. همچنین وی بیش از ۷۸ کتاب دیگر که در اختیار ایشان بوده و مستقیماً از آنها روایت نقل کرده و ۹۶ کتاب معتبر روایی شیعه که نوشته قدماتی اصحاب بوده و با واسطه از آنها روایت نقل کرده نیز استفاده نموده است. شیخ حر عاملی در پایان کتاب، سند خود را به تمام کتاب‌هایی که از آنها روایت نقل کرده، آورده تا روایات کتاب از حالت ارسال خارج شده و همگی مسند شوند و این خود دلیل بر اعتبار و صحت منابع کتاب نزد وی بوده است.

دو کتاب «المعجم المفهرس لألفاظ وسائل الشیعه» اثر سید حسن طیبی و «المعجم المفهرس لألفاظ احادیث وسائل الشیعه» اثر علیرضا برازش، یاری گر پژوهشگران در باب کتاب گرانسنگ وسائل الشیعه می‌باشد.

مستدرک الوسائل:

میرزا حسین نوری طبرسی در سال ۱۲۵۴ هجری در روستای یالو از روستاهای شهرستان نور مازندران چشم به جهان گشود. وی در اثر رویکرد به دانش حدیث و غور در روایات اهل بیت علیهم السلام، به محدث نوری اشتهار یافت. او شاگرد بر جسته‌ای همچون شیخ عباس قمی، صاحب کتاب مفاتیح الجنان را تربیت نمود. شاگرد مبرز محدث نوری؛ یعنی شیخ عباس قمی در تمجید از استاد خود چنین می‌گوید: «بهترین فن علوم او علم حدیث، شناخت رجال و احاطه بر اقوال و اطلاع از دقائق آیات و نکات اخبار بود، به طوری که عقل‌ها حیران می‌ماند. سبحان الله از کثرت اطلاع و دامنه آگاهی و تبحرش در علوم، اخبار، سنن و آثار...»^{۱۳۳}

کتاب «مستدرک الوسائل» چنانکه از عنوان آن پیداست، کتابی است روایی که مؤلف شمار زیادی از روایات را که در کتاب «وسائل الشیعه» انعکاس نیافته، در آن جمع آورده است. از جمله امتیازات این کتاب، بخش خاتمه آن است که مؤلف به بررسی ده فائده در آن پرداخته است. در فائده نخست مهم‌ترین منابع مستدرک؛ در فائده دوم شرح حال کتب و مولفان آنها شامل ۶۵ کتاب؛ در فائده سوم طرق خودش به صاحبان کتب پیشین و در سایر فواید مباحثی پیرامون کتاب کافی، مشیخه من لایحضره الفقیه، کتاب تهذیب و... آورده است. مهم‌ترین بخش از این فواید، فائده دوم است که در آن مباحث مهم و مفیدی در زمینه کتابشناسی کتب مورد اشاره آورده است. نظم «مستدرک الوسائل» بر اساس تنظیم ابواب فقهی در «وسائل الشیعه» فراهم آمده و مانند آن، تنها معطوف به روایات فقهی است. شیخ آغا بزرگ تهرانی درباره این کتاب می‌گوید: «بر تمام مجتهدان لازم است که در استنباط احکام به این کتاب مراجعه نمایند تا بررسی آن‌ها نسبت به عدم وجود معارض و مخصص تکمیل شود. استاد ما، صاحب کفایه، آخوند خراسانی، این مطلب را در درس خود بیان می‌نمود که حجت بر مجتهد در عصر ما جز با رجوع به مستدرک و اطلاع از احادیثی که در آن وجود دارد، تمام نخواهد شد.»^{۱۳۴}

برای «مستدرک الوسائل» نیز به مانند کتب دیگر، معجم‌هایی نگاشته شده است که پژوهشگران با استفاده از آن‌ها می‌توانند راحت‌تر به موضوعاتی که به آن‌ها نیازمند هستند، دسترسی پیدا کنند. برای نمونه در این مورد می‌توان به «المعجم المفهرس لألفاظ احادیث مستدرک الوسائل» اثر علیرضا برازش و «المعجم الموضوعی لأبواب الوسائل و المستدرک» اثر مصطفی پاینده، اشاره نمود.

۱. الکنی و الألقاب، ج ۲، ص ۴۵ و ۱۳۲.
۲. نقباء البشر، ج ۲، ص ۵۵۲-۵۵۴ و ۱۳۳.

میزان الحکمة:

«میزان الحکمة» مجموعه حدیثی است که آیت الله محمدی ری شهری به تدوین آن همت گمارده است. این مجموعه که درباره موضوعات متعدد اجتماعی، اخلاقی، عقیدتی و فکری و با توجه به نیازهای روز به تالیف درآمده است، به ارائه فهمی نوین از موضوعات مختلف، بر اساس آیات و روایات اهل بیت علیهم السلام، می پردازد. به این ترتیب که با توجه به موضوعی که مورد بررسی قرار می گیرد، آیات الهی شرح و توضیح داده می شود و در ذیل آن با کنار هم نهادن اعضای هر خانواده حدیثی، بر اساس مضمون، به نتیجه گیری درباره آن موضوع بر اساس آیات الهی و روایات اهل بیت علیهم السلام می پردازد. مؤلف، اگرچه به اسناد روایات نپرداخته؛ اما با بهره گیری از تحلیل محتوایی احادیث و چینش احادیث مشابه و هم مضمون با قرآن، عقل و دیگر احادیث متقن و معتبر، تا حدودی توانسته است احادیث نامعتبر را کنار گذاشته و یا درستی آنها را با توضیح و بیان عرضه کند.

این اثر توسط حمیدرضا شیخی به فارسی ترجمه شده است. از آنجا که این مجموعه حدیثی، به دلیل گستردگی و حجم زیاد، در مواردی نمی توانست برای پاره ای از خوانندگان مناسب باشد، گزیده آن، تدوین گشت تا برای همگان و بخصوص مبلغان در سفرهای تبلیغی، قابل بهره برداری بیشتر باشد. منتخب میزان الحکمة، گزیده ای مشتمل بر مهم ترین مدخل های میزان الحکمة است. همچنین این اثر، با عنوان «گزیده میزان الحکمة» منتشر شده است.

سؤالات این درس:

۱. کتب اربعه به چه کتاب‌هایی گفته می‌شود؟ نام نویسندگان این کتب چیست؟ به چه علت این کتب به این نام شهرت یافته‌اند؟
۲. کتاب صحیفه سجادیه چگونه تألیف یافت؟ برخی از ویژگی‌های این کتاب را نام ببرید.
۳. ابن بابویه (شیخ صدوق) علاوه بر کتاب من لایحضره الفقیه دارای چه کتاب مهم دیگری است؟ ویژگی این کتاب‌ها را مختصراً توضیح دهید.
۴. چند جامع حدیثی که در دوره متأخر نگارش و تألیف شده را نام برده، برخی از مهمترین ویژگی‌های این جوامع را توضیح دهید.

منابع برای مراجعه بیشتر

سبحانی، جعفر، کلیات فی علم الرجال، قم، النشر الاسلامی، ۱۴۲۱
معارف، مجید، تاریخ عمومی حدیث با رویکرد تحلیلی، تهران، کویر، ۱۳۸۹
نصیری، علی، آشنایی با جوامع حدیثی شیعه و اهل سنت، قم، مرکز جهانی علوم اسلامی، ۱۳۸۵
مهریزی، مهدی، آشنایی با متون حدیث و نهج البلاغه، قم، موسسه تحقیقات و نشر معارف اهل بیت علیهم السلام، ۱۳۸۵

۱. شناسنامه کتاب شریف نهج البلاغه

«نهج البلاغه» برگزیده‌ای از گفته‌ها و نوشته‌های امیر المؤمنین علی(ع) است که سید رضی از علمای بزرگ امامیه در اواخر قرن چهارم قمری آنها را گردآورده است. معیار او در انتخاب، بلاغت ادبی بوده است؛ لذا اهمیتی نسبت به نقل مصدر حدیث و سند آن نداشته است. سید رضی که شاعری بزرگ و ادیبی سرشناس بوده و آثار برجسته‌ای دارد، این اثر را مایه مباهات خود خوانده است.

نهج البلاغه در سه قسمت دسته‌بندی شده است: خطبه‌ها، نامه‌ها، کلمات قصار (حکمت‌ها). امام در بسیاری از خطبه‌ها، مردم را به انجام اوامر الهی و ترک محرمات فرامی‌خواند و در بخشی از نامه‌ها که خطاب به فرمانداران است، آنها را به رعایت حق مردمان سفارش می‌کند. کلمات قصار نهج البلاغه، مجموعه‌ای از سخنان حکمانه و پندآموز است که در اوج بلاغت ادبی بیان شده است. نهج البلاغه به معنای «راه و طریق آشکار بلاغت» است. سید رضی در مقدمه کتاب می‌گوید: "آن را نهج البلاغه نامیدم؛ زیرا درهای بلاغت را به روی کسی که بخواهد در آن نظر کند، می‌گشاید و طالبان آن را بدان فرا می‌خواند ... در اثنای آن بسی سخنان شیوا و شگفت‌انگیز در توحید و عدل و منزه ساختن باری تعالی از شباهت به آفریدگان آمده است؛ در سلک عباراتی که تشنه‌کامان را سیراب کند و بیماران را شفا بخشد و هر شک و شبهه‌ای را از دل بزدايد." او هم چنین در مقدمه نهج البلاغه می‌نویسد: "در عنفوان جوانی و زمان طراوت و تازگی نهال زندگانی، به تألیف کتاب «خصائص الائمه» پرداختم؛ در خصوصیات اخلاق و صفات امامان(ع)، مشتمل بر محاسن اخبار و جواهر گفتار ایشان بود ... در پایان کتاب، فصلی بود متضمن سخنان شیوا و کوتاه آن حضرت(ع) در مواعظ، حکم و امثال، آداب، و این غیر از خطبه‌های بلند و نامه‌های مبسوط او بود. جمعی از یاران و برادران، آنچه را که در آن فصل آمده بود، پسندیدند و نیکو شمردند. در حالی که از آن همه الفاظ بدیع و معانی بلند و تابناک در شگفت شده بودند، از من خواستند که تألیف کتابی را آغاز کنم که گزیده‌ای از سخنان او را دربرداشته باشد، از همه انواع سخن او، اعم از خطبه‌ها و نامه‌ها و مواعظ و آداب ... من خواهش آنان را اجابت کردم"

۲. اهمیت نهج البلاغه از دیدگاه دانشمندان

نهج البلاغه مولا امیر المومنین علیه السلام از مهم ترین منابع روایی است که انس با آن می تواند کلید حل بسیاری از مشکلات امروز جهان اسلام و دنیای بشریت باشد. سزاوار است در این زمینه به کلامی از بنیان گذار انقلاب اسلامی امام خمینی قدس سره اشاره نماییم. ایشان در وصیت نامه خود می فرمایند: "ما مفتخریم که کتاب نهج البلاغه که بعد از قرآن بزرگترین دستور زندگی مادی و معنوی و بالاترین کتاب رهایی بخش بشر است و دستورات معنوی و حکومتی آن بالاترین راه نجات است، از امام معصوم ماست." این کتاب شریف که با دیدگاه الهی به بیان حقائق عالم وجود می پردازد، خود بهترین درمان برای دردهای بشریت و علایجی برای دیدگاه‌هایی مادی است که به تفسیر عالم انسانیت و جهان واقع می پردازند. مرحوم علامه جعفری در مقدمه تفسیر نهج البلاغه خود در این زمینه می نویسد: "از دیدگاه مکتب‌هایی که برای بشریت آغاز و انجامی جز همین خاک تیره و تکاپویی جز برای گسترش خود طبیعی سراغ ندارند، علی و نهج البلاغه اش هرگز قابل شناخت و هضم نخواهد بود."^{۱۳۴} نباید در این جهت تردید نمود که تا به امروز نه در حوزه های علمیه و نه در

^{۱۳۴}. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۳

دانشگاه ها و نه در میان جامعه آن گونه که بایسته و شایسته است، به معارف نهج البلاغه توجه نگشته است. مرحوم شهید مطهری در این زمینه می فرماید: "عجیب این است که نهج البلاغه در دیار خودش، در میان شیعیان علی، در حوزه های علمیه شیعه غریب و تنها است، همچنانکه خود علی علیه السلام غریب و تنهاست. بدیهی است که اگر محتویات کتابی و یا اندیشه ها و احساسات و عواطف شخصی با دنیای روحی مردمی سازگار نباشد، این کتاب و یا آن شخص عملاً تنها و بیگانه می ماند، هر چند نامشان با هزاران تجلیل و تعظیم برده شود."

گرچه درباره روایات اهل بیت علیهم السلام و هم چنین کلمات امیر المومنین علیه السلام کتاب های متعددی به رشته تحریر در آمده است؛ اما هیچ یک از این کتاب ها جایگاهی که نهج البلاغه داشته است را به دست نیاورده اند. سر این مطلب را شاید بتوان در موارد زیر جستجو نمود:

الف) جامعیت: نهج البلاغه کتابی نیست که تنها مسائل مربوط به دنیای مسلمانان را در بر داشته باشد و نیز کتابی نیست که تنها به مسائلی بپردازد که مربوط به عالم آخرت است؛ بلکه به مثابه قرآن، نهج البلاغه به نوعی در هم پیچیده ای از مسائل دنیوی و اخروی است و امیرالمؤمنین علیه السلام در آن، آخرت را در پرتو دنیا و دنیا را در پرتو آخرت دیده، سپس با دیدی جامع به راهکارهایی برای حل مسائل آن دو اشاره نموده است.

ب) دارا بودن کمال فصاحت و بلاغت: کلماتی که سید رضی از امیرالمؤمنین علیه السلام انتخاب نموده است، همان گونه که از عنوان کتاب بر می آید، کلماتی است که در اوج فصاحت و بلاغت هستند و به همین جهت است که این کلمات در یاد و خاطره کسانی که آن ها را مرور می کنند، باقی می ماند. شهید مطهری در این باره می نویسد: "کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام از قدیم ترین ایام با دو امتیاز همراه بوده است و با این دو امتیاز شناخته می شده است: یکی فصاحت و بلاغت و دیگر چند جانبه بودن و به اصطلاح امروز، چند بعدی بودن. هر یک از این دو امتیاز به تنهایی کافی است که به کلمات علی علیه السلام، ارزش فراوان بدهد، ولی توأم شدن این دو با یکدیگر، یعنی اینکه سخنی در مسیرها و میدان های مختلف و احیاناً متضاد رفته و در عین حال کمال فصاحت و بلاغت خود را در همه آنها حفظ کرده باشد، سخن علی علیه السلام را قریب به حد اعجاز قرار داده است و به همین جهت سخن علی علیه السلام در جایگاهی میان کلام مخلوق و کلام خالق قرار گرفته است و درباره اش گفته اند: فوق کلام المخلوق و دون کلام الخالق"^{۱۳۵}

ج) دارای مخاطبان متنوع و گسترده: نهج البلاغه به مانند صاحب خود امیرالمؤمنین جامع است و تنها به مسائلی نپرداخته است که برای قشر خاصی از جامعه اهمیت داشته باشد؛ بلکه همان گونه که در نهج البلاغه با مطالبی مواجه می شویم که برای نسل های سالخورده جالب است با مطالبی مواجه می شویم که برای جوانان مفید و دارای اهمیت است و همین مطلب باعث می شود که نهج البلاغه برای تمام اقشار جامعه نو و قابل استفاده باشد. به عنوان مثال در این زمینه می توان به کلام امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ۱۱ نهج البلاغه اشاره نمود که به فرزند خود محمد بن حنفیه در جنگ جمل توصیه می کنند که: «اگر کوه ها از میان رفتند، تو محکم و استوار باش، دندان را محکم بفشار و جمجمه ات را به خدای بسپار. پای خود را در زمین مانند میخ محکم ساز، نگاهت را به انتهای سپاه دشمن بینداز و چشم خود را درباره آنچه با آن تو را می ترسانند در پیش دار! و بدان که پیروزی از آن خداوند متعال است.» این کلام امیرالمؤمنین علیه السلام آن چنان درباره جنگ پرشور و جامع است که تنها جوانانی آماده به جنگ با شور جوانی می توانند آن را عملی سازند. با این وجود در همین کتاب و در خطبه ۲۲۰ با چهره ای دیگر از امیر المومنین علیه السلام آشنا می شویم که بسیار عرفانی است. آن حضرت در وصف فردی که به سلامت از این دنیای فانی گذر نموده است می فرماید: «او خرد خود را زنده گرداند و نفس خویش را میراند؛ چندان که

^{۱۳۵}. سیری در نهج البلاغه، ص ۷

اندام درشت او لاغر شد و کلفت بودن او تبدیل به لطافت گشت. نوری سخت درخشان برای او درخشید، و راه را برای وی روشن گردانید. او را در راه راست طی مسیر نمود، و از دری به دری دیگر رفت تا به دربها او را به دروازه سلامت کشانند، و خانه اقامت و دو پای او در قرارگاه ایمنی و آسایش استوار گردید و آرامشی در بدنش پدیدار گردید. این همه به خاطر چیزی بود که وی قلب خود را در آن به کار برد و پروردگار خویش را راضی گردانید.» آن که این عبارات پرشور عرفانی را از امیرالمؤمنین علیه السلام بشوند، به سختی می تواند باور نماید که چنین شخصیتی همان فردی است که آن عبارات پرشور حماسی را بر زبان رانده است.

(د) شهرت مؤلف: سید رضی (م. ۴۰۶ق) از عالمان بزرگ و سادات مورد احترام در عصر خود بوده است. او در ۲۰ سالگی در تمام علوم متداول عصر خود سرآمد شده بود؛ لذاست که آثار متعدد سید رضی و از آن جمله نهج البلاغه که خود از منابع و مأخذ متعددی گرفته شده است، این گونه مورد استقبال قرار گرفته است.^{۱۳۶}

۳. نگاهی گذرا بر معارف نهج البلاغه

نهج البلاغه که دربردارنده ۲۴۱ خطبه و کلام، ۷۹ نامه و مکتوب، و ۴۸۹ حکمت و موعظه می شود گستره موضوعی بسیاری دارد. این کتاب شریف در مسائل اعتقادی به آفرینش جهان و انسان و جانوران، هدفدار بودن خلقت انسان، معرفت حق تعالی، وحدت حق تعالی، هدف فرستادن پیامبران، هدف بعثت پیامبر اکرم(ص)، استمرار رسالت با قرآن و عترت و فرجام و رستخیز، پرداخته است. علی علیه السلام در نهج البلاغه، به مسائل اقتصادی نیز پرداخته است و مسئولیت انسان را نسبت به سرزمین ها و چهارپایان و ارج نهادن به کار و تلاش انسان و بهره‌مندی از حاصل دسترنج خویش و ضرورت آبادانی سرزمین ها و ذخیره سازی ثروت و توصیه‌هایی مربوط به بیت‌المال و عدالت اجتماعی و فقر زدایی و رهنمودهای اخلاقی به ثروتمندان و برنامه‌های اقتصادی و وظایف فردی نیازمندان و وظایف دولت و جامعه را بیان کرده است.

بخش دیگری از فرمایشات امیر المومنین علیه السلام به مسائل سیاسی و حکومتی اختصاص دارد که امام در این ساحت، به وظایف کارگزاران و استانداران، نویسندگان، ارتش و نیروها و سران نظامی، روش‌های دریافت مالیات و اصول کشورداری پرداخته است.

ساحت دیگر نهج البلاغه، مسائل اخلاقی و تربیتی است که امام علیه السلام آن را بر مبنای جهان‌بینی توحیدی استوار ساخته است. در زمینه اخلاق فردی، دانش اندوزی توأم با عمل، بی‌اعتنایی به زخارف دنیوی، آزادی و ظلم ستیزی، نظم و حساب‌رسی در امور را تبیین نموده است و در زمینه اخلاق اجتماعی نیز به خوش خلقی و انسان دوستی، انصاف‌ورزی با مردم و مانند این‌ها اشاره نموده است.

مسائل عبادی و معنوی مانند سیمای عابدان شب زنده‌دار، انگیزه‌های گوناگون در عبادت، حالات و مقامات عابدان و تأثیر عبادت در زوال گناه نیز در کلام حضرت مورد توجه جدی قرار گرفته است.

جذبه‌های عرفانی نهج البلاغه چنان است که ارواح تشنه را با زلال خود آن‌چنان سیراب و مست می‌کند که نشئه شراب طهورش از تمام ذرات وجود آدمی آشکار می‌گردد. یکی دیگر از جاذبه‌های نیرومند نهج البلاغه آن است که در هر میدانی که گام می‌نهد، چنان حق سخن را ادا می‌کند و دقایق را مو به مو شرح می‌دهد که گوئی گوینده این سخن تمامی عمر را به بحث و بررسی روی همین موضوع گذرانده است. اعجاز نهج البلاغه به حدی است که عالمان بزرگی را به شگفتی وا داشته است. این مطلب را در مواضع متعددی از نهج البلاغه می

^{۱۳۶}. بر اساس کتاب بررسی اسناد نهج البلاغه ریشه های آن چه در نهج البلاغه گردآوری شده است را می توان دست کم در ۵۹۹ منبع یافت.

توان شاهد بود. برای نمونه به دو مورد اشاره می کنیم که ابن ابی الحدید شارح نهج البلاغه که از علمای بزرگ اهل سنت است در آن به دیده تعجب نگاه می کند:

- حکمت ۲۱۶ نهج البلاغه با قرائت آیه شریفه: «أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ * حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ» آغاز می گردد و با بیان تفسیری امیر المومنین علیه السلام درباره این آیه ادامه می یابد. این کلام که وصف بسیار زیبایی از مرگ و مردگان است، تعجب ابن ابی الحدید را برانگیخته است، تا حدی که می گوید: "من بسیار در شگفتم از فردی که در جنگ به گونه ای خطبه می خواند که گویا طبع او مانند شیران و ببران و ... است و در همان هنگام اگر بخواهد موعظه نماید با کلامی سخن می گوید که گویا طبعش طبع راهبانی است که لباس رهبانیت به تن دارند و نه گوشتی تناول نموده اند و نه خونی ریخته اند. قسم به خدایی که تمام امت ها به آن قسم می خورند، این خطبه را از پنجاه سال پیش تاکنون بیش از هزار مرتبه خوانده ام و باری آن را نخوانده ام مگر آن که در من ترس و وحشتی ایجاد نموده است و در اثر آن موعظه شده ام." ۱۳۷
- خطبه ۱۱۸ نهج البلاغه، خطبه ای در باب توحید است که علاوه بر توحید، به ویژگی های ملائکه و احوال مرگ نیز اشاره نموده است. ابن ابی الحدید در شرح این خطبه گفته است: "هر که می خواهد فصاحت و بلاغت بیاموزد و برتری کلام ها بر یکدیگر را بداند باید در این خطبه تأمل نماید. زیرا نسبت این خطبه به سائر کلمات فصیح به جز کلام خدا و پیامبر مانند نسبت ستارگان درخشان در افلاک به سنگ تیره ای است که در زمین وجود دارد. عظمت این خطبه به حدی است که اگر بر کافری خوانده شود که در اعتقاد به عدم وجود قبر و قیامت مصرّ است، سبب می شود که قوای او تحلیل رفته، قلبش لرزان شده و در اعتقاد او دگرگونی رخ دهد." ۱۳۸

۴. اعتبار نهج البلاغه

گرچه سید رضی خود به نقل مستندات خود در نقل کلمات امیر المومنین علیه السلام جز در موارد اندکی نپرداخته است؛ اما پس از او بسیاری از علما دست به نگارش مصادر و منابعی زدند که سید رضی کتاب خود را از آن ها استخراج نموده است. به عنوان نمونه می توان به آثاری همچون: «روش های تحقیق در اسناد و مدارک نهج البلاغه» اثر استاد دشتی، «مصادر نهج البلاغه و أسانیده» اثر سید عبد الزهراء حسینی (خطیب) و استناد نهج البلاغه اثر امتیاز علیخان عرشی اشاره نمود. اما در این زمینه بد نیست که کلام ابن ابی الحدید، شارح نهج البلاغه را در این زمینه بدانیم. وی با ذکر شبهه هایی که عده ای در زمینه اسناد نهج البلاغه مطرح می کنند می نویسد: "اگر در نهج البلاغه تأمل نمایی در می یابی که تمام آن مانند یک آب واحد و یک نفس واحد و اسلوب واحدی است و مانند جسمی بسیط می ماند که دارای اجزاء گوناگون در ماهیت خود نیست و نیز مانند قرآن عزیز است که ابتدای آن مانند وسط آن و وسط آن مانند آخر آن است و تمام آیات و سور آن در مأخذ و مذهب و فن بیان و روش و نظم مانند یکدیگر هستند و اگر قسمتی از نهج البلاغه ساختگی بود و قسمتی از آن صحیح بود، امکان نداشت که این هماهنگی میان اجزای آن وجود داشته باشد." ۱۳۹

۱۳۷. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۱۵۳

۱۳۸. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۲۰۲

۱۳۹. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۳۲۵

۵. روش های سیر در نهج البلاغه

برای مطالعه نهج البلاغه و سیر در معارف والای آن، می توان به یکی از سه روش زیر، یا ترکیبی از آنها عمل کرد: ۱. روش ترتیبی ۲. روش تجزیه ای؛ ۳. روش موضوعی. هر یک از این روش ها، ویژگی ها و مزیت هایی خاص خود را دارد که در ذیل بدان اشاره می شود.

۵-۱. روش ترتیبی

هدف از روش ترتیبی، بررسی و مروری است به ترتیب از ابتدای نهج البلاغه تا انتهای آن؛ یعنی بررسی ترتیبی خطبه ها، نامه ها و حکمت ها. البته روش ترتیبی، روشی است زمان بر و طولانی؛ اما برای اشراف به همه مباحث و موضوعات نهج البلاغه، بسیار مفید است.

۵-۲. روش تجزیه ای

در روش تجزیه ای، بخشی از نهج البلاغه یا برخی از خطبه ها، نامه ها و یا حکمت ها، مورد بررسی و شرح قرار می گیرد. این روش، روشی بخشی نگر و جزئی نگر است. طبیعی است که بخش یا جزء انتخاب شده را می توان از وجوه گوناگون و جهات مختلف مورد تأمل، دقت و بررسی قرار داد و درس آموخت و هدایت شد.

مزیت عمده این روش آن است که می توان خطبه، نامه، حکمت و یا بخش مورد نیاز را مطالعه و بررسی کرد و در فرصتی کوتاه، به مطلب مورد نظر رسید. این روش، پیوسته مورد توجه اندیشمندان و هدایت جویان بوده است؛ چنانکه بسیاری به شرح عهدنامه مالک اشتر، نامه امام (ع) به فرزندش امام حسن (ع)، خطبه همام، خطبه شقشقیه و حکمت امیر المومنین علیه السلام خطاب به کمیل و جز اینها پرداخته اند.

۵-۳. روش موضوعی

در این روش، موضوعی خاص مورد نظر قرار می گیرد و به نهج البلاغه عرضه می شود و کلیه مطالبی که مستقیم یا غیر مستقیم، موضوع مورد نظر را تبیین می کند، استخراج می شود و پس از بررسی، دسته بندی می گردد و از آموزه های اهل بیت علیهم السلام، بیرون از نهج البلاغه نیز برای فهم بهتر آن کمک گرفته می شود. سپس جمع بندی آن مطالب ارائه می گردد. بدین ترتیب، مباحث مختلف اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، تربیتی، اعتقادی و جز اینها می تواند مورد بررسی قرار گیرد.

از مزیت های این روش، آن است که بحث کمتر دچار پراکندگی می شود و یک کل نگری نسبت به موضوع مورد بررسی حاصل می گردد. همچنین جوانب مختلف یک امر لحاظ می شود و تبیینی کامل در رابطه با آن صورت می پذیرد. در این روش می توان به نظریات امام علیه السلام درباره موضوعی خاص، یا سیره آن حضرت در مواردی مشخص دست یافت. در این روش سخنان امام که در مواضع گوناگون بیان شده است، یکدیگر را معنا می کند و جهت صحیح در برداشت از نهج البلاغه را نشان می دهد.

با توجه به محدودیت های زمانی و موضوعی در روش های ترتیبی و تجزیه ای، روش موضوعی از جنبه های مختلف کارا و مفید است. از مزیت های آن این است که با رعایت مقدمات و آداب، مانع برداشت های نادرست می شود. البته باید در نظر داشت که روش موضوعی، بی نیاز از دو روش دیگر نیست و آن روش ها به عنوان ابزارهایی اساسی، این روش را مدد می دهند.

۶. ترجمه های نهج البلاغه

فردی که به بررسی نهج البلاغه می پردازد، حتی اگر با زبان عربی آشنایی نیز داشته باشد، چاره ای جز این ندارد که در برخی از موارد به ترجمه نهج البلاغه مراجعه نماید. ترجمه های فراوانی از نهج البلاغه مخصوصا در دهه های اخیر انجام گرفته است که از جمله معروفترین آن ها می توان به ترجمه آیه الله مکارم شیرازی، مرحوم دشتی، مرحوم شهیدی و علامه جعفری اشاره نمود. از میان ترجمه های نامبرده هر کدام از جهتی ترجیح دارند. از نظر ادیبانه بودن متن ترجمه، بهترین متن ترجمه استاد مرحوم شهیدی است که سعی نموده است در حد توان خود بلاغت امیر المومنین علیه السلام در زبان عربی را به نوعی در زبان فارسی نیز حفظ نماید. ترجمه استاد دشتی نیز از باب همه فهم بودن متن آن مورد توجه است. البته نباید از تلاش های فراوانی که مرحوم استاد دشتی در باب نهج البلاغه نموده است که از حوزه پژوهش در نهج البلاغه و ترجمه آن به زبان روز آغاز می شود و حوزه هایی مانند بررسی اسناد نهج البلاغه را نیز در بر می گیرد غفلت ورزید. در ترجمه نهج البلاغه استاد دشتی سعی شده است که مفاهیم نهج البلاغه به زبان علمی روز دنیا نیز ترجمه گردد. اما در کنار دو ترجمه ذکر شده، ترجمه استاد آیت الله مکارم شیرازی و ترجمه مرحوم علامه جعفری از باب دقت و مطابقت با متن نهج البلاغه شایان ذکر است و به نوعی می توان این دو ترجمه را ترجمه متن محور معرفی نمود.

۷. شروح نهج البلاغه

فردی که به بررسی نهج البلاغه می پردازد، می تواند علاوه بر بررسی ترجمه های نهج البلاغه، از شروح آن نیز بهره مند گردد. از ابتدای تألیف نهج البلاغه تا کنون شروح زیادی بر نهج البلاغه نگاشته شده است. برخی از این شروح به زبان فارسی و برخی از آن ها به زبان عربی است. شاید بتوان شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی که از عالمان اهل سنت است، در کنار شرح قطب الدین راوندی و ابن میثم بحرانی که از عالمان شیعه هستند را از جمله قدیمی ترین شروح نهج البلاغه بر شمرد که به خوبی به شرح کلام آن حضرت پرداخته اند. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید با ترجمه دکتر غلامرضا لایقی و نیز شرح نهج البلاغه بحرانی با ترجمه قربانعلی محمدی مقدم و علی اصغر نوابی یحیی زاده به چاپ رسیده است. اما در دوره کنونی و با توجه به نیازهایی که در عصر حاضر وجود دارد نیز شروحي بر نهج البلاغه نگاشته شده است از جمله مهم ترین این شروح می توان به شرح مرحوم علامه محمد تقی جعفری بر نهج البلاغه اشاره نمود که با دیدی انسان شناسانه به تفسیر نهج البلاغه امیر المومنین علیه السلام پرداخته است. گرچه ترجمه ای که علامه جعفری از نهج البلاغه ارائه داده اند، کامل گشته است؛ اما تفسیر ایشان تا پایان خطبه ۱۸۵ بیشتر ادامه نیافته است. شرح آیه الله مکارم شیرازی بر کتاب شریف نهج البلاغه نیز تحت عنوان پیام امام به چاپ رسیده است که از جمله بهترین شروحي است که در دوره معاصر بر نهج البلاغه نگاشته شده است.

۸. معجم موضوعی نهج البلاغه

درباره نهج البلاغه معجم های موضوعی تهیه شده است که می توان با مراجعه به آن ها به تحقیق موضوعی در نهج البلاغه پرداخت. از جمله این معجم های موضوعی، می توان به فرهنگ معارف نهج البلاغه، فرهنگ موضوعات کلی نهج البلاغه و فرهنگ واژه های معادل نهج البلاغه اشاره نمود که تمام آن ها از سوی استاد محمد دشتی به نگارش درآمده است و می تواند محققان را در زمینه پژوهش در نهج البلاغه یاری رساند. همچنین می توان از کتاب الهادی إلى موضوعات نهج البلاغه که نوشته آیه الله مشکینی است، در این باب نام برد.

همچنین می توان از کتاب های الکاشف عن الفاظ نهج البلاغه فی شروحه از سید جواد مصطفوی، الدلیل علی موضوعات نهج البلاغه از علی انصاریان، تصنیف نهج البلاغه از لیبب بیضون، مجموعه موضوعی نهج البلاغه و غرر الحکم از علیرضا برازش، و فرهنگ آفتاب از عبدالمجید معادیخواه در این زمینه یاد نمود.

۹. نرم افزار نهج البلاغه

در دوره کنونی، فردی که در باب نهج البلاغه تحقیق و پژوهش می کند، از نرم افزار نهج البلاغه که تحت عنوان دانشنامه علوی از سوی مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی آماده گشته است، بی نیاز نخواهد بود. این نرم افزار که به صورت تخصصی بر روی نهج البلاغه متمرکز شده است، علاوه بر نسخه های متعدد نهج البلاغه حاوی ترجمه ها و شروح و سائر کتبی که در باب نهج البلاغه به نگارش درآمده نیز هست.

سؤالات این درس

۱. نهج البلاغه چه اهمیتی دارد؟ سخنان دانشمندان در این باره چیست؟
۲. به چه روی نهج البلاغه توانسته است در میان سائر کتب حدیثی خوش بدرخشد و ممتاز شود؟
۳. نهج البلاغه چه موضوعاتی را بیشتر مورد بررسی قرار داده است؟
۴. چه روش هایی برای مطالعه نهج البلاغه وجود دارد؟
۵. ترجمه ها و شروحي که بر نهج البلاغه نگاشته شده و قابل استفاده است چیست؟

منابع برای مراجعه بیشتر

۱. مطهری، مرتضی، سیری در نهج البلاغه، تهران، صدرا، ۱۳۷۹
۲. معارف، مجید، تاریخ عمومی حدیث با رویکرد تحلیلی، تهران، کویر، ۱۳۸۹
۳. نصیری، علی، درسنامه علم حدیث، قم، هاجر، ۱۳۸۹
۴. مهریزی، مهدی، آشنایی با متون حدیث و نهج البلاغه، قم، موسسه تحقیقات و نشر معارف اهل بیت علیهم السلام، ۱۳۸۵
۵. دلشاد تهرانی، مصطفی، چشمه خورشید آشنایی با نهج البلاغه، تهران، خانه اندیشه جوان، ۱۳۷۷